

# دنیای مافیائی «خرم»

مجله جوانان برای نخستین بار اسراری که در دنیای خرم مدفون شده و دلها را در سینه میلرزاند فاش می کند.

تشکیل دادگماهای ملی فوری ترین راه نجات ایران از بحران از سرمقاله جوانان

# امروز جوانان

از گروه نشریات اطلاعات  
شبهه ۸ آبان ۱۳۵۷ شماره ۶۲۱ سال ۱۲۰۱ بها ۲۰ ریال



میگانی جوانان ۵۶  
www.javanan56.com

گو گوش برای سومین بار بطور پنهانی ازدواج کرد



سریال خواندنی و...  
برای تمام انوسمیل...  
آدمکشان

داغ ترین خبرهای پشت پرده روزش همراه تفسیرها و انتقادها

## نوجوانان عزیز

شما که بر حماسه های غرور آفرین تاریخ کشور خود ارج می نهید ،  
شما که نام کشور عزیزمان ایران در قلب پاکتان جا می آرزمنش  
دارد ، به ما پیوندی ماد و شاد و شادوش برادران نظامی خود مزرهای  
گر انقدر ایران زمین براماس دارید .

آوردگاه و جلا نبرد روز شنبه ۱۴۰۱ تا ۱۶ اسرار که در کتبی  
سوم در اینها شرح داده و یا هم به پور ماه دریافت بلا شسته لیر  
ثبت نام میایز ، تا در دو سال تحصیل شان روز ضمن استفا که از با سر غدا ،  
و سایر نیست تحصیل استفا از سه تا ۱۵ روزه در سال ، ماهانه ۶۵۰۰ ریال  
در سال اول ۱۴۰۰ در سال دوم به عنوان حقوق ۱۵۰۰۰ ریال حق قبل از مدرسه  
موریک ، مدرک دوم نظر حق از وزارت آموزش و پرورش دریافت دارید و  
به درجه که و به نام و بر بایک سال ارشدیت مفتوحه شویر .

سدر ضمن انجام خدمت شما در سلیم خرد دریافت دارید و به دانشکده  
افسران و در دانشگاه چهار کشور شده یافته با هزینه نبرد روز شنبه ۱۴۰۱ تا ۱۶ اسرار  
علا تحصیل و سدر به مقام افسران اولی تحصیل دهید .

قبولشدگان امتحانات خرداد و شهریور میتوانند جهت کسب اطلاعات بیشتر و ثبت نام  
همه روزه بجز روزهای پنجشنبه و تعطیل در نهران خیابان کورش کبیر چهار راه قصر  
شماره ۷۹۰ مدیریت استخدام نیروی زمینی ساهستاهی و در شهر ستانپناه ۵۵۰۰۰۰۰۰۰  
استخدام یا آجودانی بگانها مراجعه فرمائید



# تشکیل دادگاه‌های ملی

## فوری‌ترین راه نجات ایران از بحر انست



کاری بکنید که در آینده هیچ کس هوس چپاول و غارت و درست کردن گورستان خصوصی برای چال کردن جسد مردم نکند

هیچ ایرانی نیست که خواستار تشکیل فوری و سریع دادگاه‌های ملی برای محاکمه و مجازات چپاولگران و غارتگران نباشد همچنانکه دشمنان مردم، قداره کشانی که تحت لوای حکومت قدرت هر چه خواستند کردند، و زرا و مقاطعه کاران فاسد از فکر تشکیل دادگاه‌های ملی پشت شان می‌لرزند. هرگونه تردیدی درباره اینکه دادگاه‌های ملی تشکیل بشود یا نشود بکلی مردود است، و سهل انگاری دولت یا دست بردست کردن دولت در این زمینه نابخشودنی است، در هر شرایطی و هر موقعیتی که در کشور ما بوجود آید تشکیل دادگاه‌های ملی تنها راه حل بحرانی است که تمامی هستی ما را در معرض تهدید قرار داده است چرا که مردم ایران یکسره به وسیله موجودات فاسد که از هر دشمن خارجی برای استقلال مملکت مضرت‌تر بوده اند چاییده شده و تحقیر شده اند. این افراد باید امروز حساب غارتگریهای خود را در برابر دادگاه ملی پس بدهند تا در آینده هیچ چپاولگری بخود اجازه چپاول ندهد. اگر در عصر فتودالیزم عده ای خان یغماگر بزور اسلحه در کوه و کمرجان برزگر خود را می‌گرفتند متأسفانه در چند سال اخیر گروهی مفسد و چپاولچی بخود جزئی دادند که در پناه حکومت وحشی با استفاده از نیروی حکومت که باید در جهت حفظ مردم بکار گرفته میشد جان مردم را می‌گرفتند، خوانندگان عزیز ما در همین شماره اسرار مافاتی «دنیای خوم» را میخوانند و بیگمان مثل من موی برنشان راست میشود که چگونه مردی که خود زمانی یک کارگر ساده بوده و بعد از وجهاتی صاحب آلاف و الوفی شده در مملکت قانون که اگر کسی کتابی معمولی میخواند او را می‌گرفتند و سه سال سه سال حبس می‌کردند هفت تیر می بستند، «بادی گارده های غول پیکر داشته و حتی در انتهای ملک خود گورستانی اختصاصی دایر کرده تا هر مادر مرده بیچاره ای که نسبت به قیمت غذا اعتراض داشت بکشد و در آن جا چال کند... این پیشروی وحشت انگیز همانقدر دردناک و فتنه برانگیز است که فلان

انسان از خود می‌پرسد چطور در مملکتی که اگر کسی کتابی معمولی میخواند او را سه سال سه سال حبس می‌کردند یک چپاولچی مثل «خرم» هفت تیر می‌بسته و بادی گارد داشته و حتی در انتهای ملک خود قربانیان را چال میکرده است

### جائیکه قلم از بیان شرم می‌کند دو حادثه نفرت‌انگیز مشهود و همدان محکوم است

در روزنامه‌ها دو خبر تکانه‌دهنده خواندم که برای مدتی قدرت فکر کردن و تجزیه تحلیل آنرا از دست دادم و امروز هم که قلم بدست گرفته‌ام تا در اینباره بنویسم هنوز هم مهیوت و متحیرم که چگونه مسکنت، در این شرایط و اوضاع و احوال که تمامی تلاشها متوجه مهار کردن بحران است در مشهد و در همدان چند مامور با روحیه عصر قزاقها، با اعمال شنیعی با دختران و پسران دست بزنند که قلم از بیانش شرم دارد و دل سنگ را در سینه می‌لرزاند. اینگونه اعمال، آنها با نسل پرشور و زنده جوان این مملکت، نه تنها باری از دوش بحرانی که بر کرده حکومت سنگینی می‌کند برنمی‌دارد بلکه سنگینی بار حوادث را فزون تر می‌کند. مامورین حکومتی باید بدانند که هر گونه حادثه‌ای از این دست در حقیقت بمبی است که زیربنای استقلال و هستی مملکت می‌گذارد که در اولین مرحله انفجار دودش بچشم خودشان خواهد رفت. من همیشه نوشته‌ام و حالا هم مینویسم، ملت ایران، عرفان ایران و مسلک و مذهب ایران اینگونه اعمال خضونت بار و کثیف را محکوم کرده است، در همه ادوار تاریخ، مصلحان و دور اندیشان این سرزمین با زبان نرم با جوانان سخن گفته‌اند نه با زبان آلوده خضونت آنها از نوع کثیف و نکبت بارش. من اینگونه اعمال را از صمیم قلب محکوم میکنم و امیدوارم هرچه زودتر درایت، عقل و احساس پاک و محبت‌آمیز به قلبهای سخت شده بازگرداند و این صحنه‌های شرم‌آور و چندان انگیز تکرار نگردد.

### \* از پیامهای خصوصی سردبیر...

\* هموطن خوب و عزیز:

ما مسلمان هستیم و در هر شبانه روز پنج نوبت در خلوت خویش با خداوند بزرگ ائمه اطهار و اسامان پاک سرشت خلوت میکنیم و بدینوسیله رابطه‌ای نیرومند و روحانی با خدای خویش برقرار میسازیم، در این لحظات غیر از تمناهای شخصی چیزی که ما مسلمانان باید بدان بیاندیشیم یاری خواستن از خداوند بزرگ برای همه مردم روی زمین، همه دردمندان، همه بیماران، همه محتاجان است آیا تو هموطن خوب من هنگامیکه امروز بنماز ایستادی بفکر همنوعان خود هم بودی؟ در حق آنان هم دعا کردی؟ از همین امروز در هر وعده نماز برای همه بیماران و محتاجان نیز دعا کن و سلامت و برکت بخواه چرا که اسلام دین تعاون و همدردی و همدلی است...

# حسن جان! من از روی پدر و مادر تو خجالت میکشم!

هیچ ایرانی حق ندارد در هر ماجرا و هر پدیده و هر اعتصاب و تظاهری «انسانیت»

و فضیلت انسان بودن را از یاد ببرد چرا که هیچ واقعه‌ای هر قدر مهم، هر قدر حیاتی، بدون احساس انسانی پوچ، خشن، تهی و آلوده است

اعتصاب در بیمارستان قلب،

به مرگ يك نوجوان انجامید

دربی کم کاری و اعتصاب  
قلب نوجوان ۱۳  
گیلان‌شاه بر اثر عدم مراقبت‌های پزشکی  
جان سپرد...



این خبر یک بمب است، که بروی مغز و قلب من پرتاب میشود... در کشور کشوری پزشکان اعتصاب میکنند، پزشکان اعتراض میکنند، نه اعتصاب، و البته حق اعتراض برای همه طبقات، برسمیت شناخته شده، حتی برای پزشکان، اما در کشور ما، پزشکان دست به اعتصاب زده‌اند که من با آگاهی به «هنیت» ایرانی، به منش خوب و انسانی ایرانی انتقارش را ندانستم و فکر میکردم اگر تمام پزشکان عالم اعتصاب کنند

پزشک ایرانی اعتصاب نمیکند، تازه اعتصاب در کجا، نه در بخش فلان و بهمان اعتصاب و غیره بلکه اعتصاب در بیمارستان قلب!... خدای من! «قلب» بیمار به یک لحظه، به یک دم یا بازدم بسته است آنهم بیمار قلبی که در بخش اورژانس بعثت ناراحتی قلبی بستری شده کوچکترین غفلت از حالش منجر به مرگ میشود...

من نمیدانم اگر فرزندان همان پزشکانی که با اعتصاب خودسبب مرگ این نوجوان شدند خدای نکرده، گرفتار ناراحتی قلبی بودند بازهم بر بالین دست به اعتصاب میزدند و از مراقبت‌های بقیه درصفا ۵۲

در پی کم کاری و اعتصاب بیمارستان قلب نوجوان ۱۳ ساله‌ای بنام حسن گیلان‌شاه بر اثر عدم مراقبت‌های پزشکی جان سپرد...

این خبر یک بمب است، که بروی مغز و قلب من پرتاب میشود... در کشور کشوری پزشکان اعتصاب میکنند، پزشکان اعتراض میکنند، نه اعتصاب، و البته حق اعتراض برای همه طبقات، برسمیت شناخته شده، حتی برای پزشکان، اما در کشور ما، پزشکان دست به اعتصاب زده‌اند که من با آگاهی به «هنیت» ایرانی، به منش خوب و انسانی ایرانی انتقارش را ندانستم و فکر میکردم اگر تمام پزشکان عالم اعتصاب کنند

به عکسی نگاه میکنم که صاحبش یک نوجوان است، یک نوجوان سرشار از زندگی، سرشار از امید بودن و زیستن و بهره بردن از همه مواهب حیات که خداوند بوی توفیق کرده است، اما همین نگاه گرم و زنده حالا خاموش شده، چرا او نمیتواند مثل فرزندان سیزده ساله و نوجوان سرزمین ما زنده باشد، برخیزد، بدود، بازی کند، و زندگی کند، جواب این سؤال در تیترو روزنامه‌ای که عکسش را چاپ کرده میخوانم.

کارمند اولی: اعتصابهای اداره، پاک مارو از کار و زندگی انداخته. کارمند دومی: چطور مگه؟ اولی: هیچی بابا، اونوقتها که اعتصاب نبود هر وقت دلمون می خواست می اومدیم و هر وقت هم دلمون میخواست می رفتیم. اما حالا برای شرکت در اعتصاب مجبوریم هر روز بیایم اداره!!



## شوخی‌های معنی‌دار روز

### رفع نگرانی

در حاشیه بگیر و ببندها و گرفتارندهای سوء استفاده چی ها، این تازه ترین لطفه ای است که برای این افراد ساخته شده است. قاضی دادگاه، شسا به جرم سوء استفاده در اموال دولتی، به دهسال زندان محکوم می شوید. حرفی ندارد؟ محکوم: خیر قربان، فقط به خانم اطلاع بدهید که من تا سال ۱۳۶۷ به خانه نمی آیهم نگران نباشد!

### اختلال در کار

کارمند اولی: اعتصابهای اداره، پاک مارو از کار و زندگی انداخته. کارمند دومی: چطور مگه؟ اولی: هیچی بابا، اونوقتها که اعتصاب نبود هر وقت دلمون می خواست می اومدیم و هر وقت هم دلمون میخواست می رفتیم. اما حالا برای شرکت در اعتصاب مجبوریم هر روز بیایم اداره!!

## پیشنهادی به شهرداری

حالا که حکومت نظامی برقرار است و رفت و آمد وسایط نقلیه در شب به حداقل رسیده من پیشنهاد میکنم شهرداری کار اسفالت خیابانها را با استفاده از این فرصت جلو بیندازد و بدین ترتیب یکی از مشکلات عمومی شهر تهران پایان دهد.

تهران - مصطفی - ک  
شهردار نیشابور

## جواب بدهد

من یک کاسب ساده هستم و از مال دنیا یک گاری دستی دارم که بتایر اقتضای فصل، روی آن خیار و پرتقال و موز و سیب میزیم و میفروشم. مدتی است شهرداری و شورای داوری نیشابور پایبند من شده و چپ و راست جریه‌ها میکنند. بخدا قسم از بس جریه داده‌ام دیگر آه در سباط ندارم. شب در خیابان میخوابم و روز، سرگردان و بیهدف باین سازمان و آن موسسه میروم. تکلیف من چیست؟ سرمایه که ندارم معافه اجاره کنم، کار دیگری هم بلد نیستم که جانی استخدام شوم. درس و سالی هم نیستیم که تازه بروم علمی و هنری یاد بگیرم. میفرمایید چه کنم؟ نیشابور - مسلم خالو

## ۱۷۰۰ تومان حقوق برای معلم دبیرستان با ۲۱ سال سابقه خدمت!

معلمی هستم که ۲۱ سال سابقه خدمت دارم و چون مشمول فرمان رایگان هستم اخیراً حکم رسمی بمن داده شده و بدون اینکه سوابق من بحساب آید فقط هزار و هفتصد تومان حقوق برایم در نظر گرفته‌اند!

جالب آنکه دوست و همکار من که هر دو در یک مدرسه خدمت میکنیم و هر دو از حیات امانت حقوق میگیریم از نظر مدرک تحصیلی و استخدامی وضع مرا دارد اما در حکم او، سوابق وی منظور گردیده و سه هزار و صد تومان حقوق برای او در نظر گرفته شده است، در این ماجرا تبعیض ظالمانه‌ای چشم میخورد و این تبعیض فقط مربوط بمن نیست بلکه مربوط بنمام دبیران دبیرستانهاست. البته دبیران غیر لیسانسیه‌ای مثل من که بخاطر ابراز لیاقت و شایستگی از دبستان به دبیرستان انتقال یافته‌ایم، بگذراید ساده تر بگوییم: در معلم دیلمه باهم در دبستانی شروع بکار میکنم.

## دبیرستان پیرایش، هنوز با بنایی دست بگریبان است!

اکنون که همه جا صحبت از اصلاحات و پیشرفت در همه امور، و بخصوص امور آموزشی میباشد، جا دارد مسئولین آموزش و پرورش به حرف ما محصلان دبیرستان پیرایش (واقع در ناحیه ۷، جوادیه) نیز توجه کنند. این دبیرستان دخترانه از چندین سال پیش، از نظر وضع ساختمانی و درو پنجره همواره دچار نابسامانی و باعث ناراحتی ما بوده است. بدین ترتیب که همیشه یا شیشه پنجره نداشت، یا زمین کلاهنها ناهموار بوده و در رفت و آمد اشکال ایجاد میکرد و یا بصورتی دیگر، فکر بچه‌ها را از توجه کامل به درس باز میداشت. سال پیش تصمیم گرفتند که به این نابسامانیها، سروسامانی بدهند و شروع به کارهای ساختمانی و ترمیم آن کردند. اما هنوز که هنوز است (و با وجود تعطیلات تابستانی) این بنایی‌ها و جوشکاریها و سروصدای ناشی از آن پایان نیافته و همواره حواس محصلان را از درس به جاهای دیگر میکشاند. خواهشمند است هرچه زودتر به این وضع خاتمه دهید تا ما دانش آموزان با حواس جمع به درس خود بپردازیم.

## عجب «نهر بهشتی»!

درسه راه ازری تهران خیابانی هست بنام «نهر بهشتی» که در آن یک کارخانه وجود دارد. دیوار کارخانه پرور خراب شده و با حلی دیواری ساخته‌اند که خرابه بیشتر شبیه است تادیوار. مسئولان کارخانه میگویند شهرداری اجازه دیوارکشی و اسفالت خیابان مجاور را نمیدهد و وضع موجود هم بهداشت و سلامت مردم را بحظر انداخته است. خواهش میکنم این موضوع را درمجلس منعکس کنید تا شهرداری اقدامی در این باره بکند.  
تهران - اسدالله اقبالیان

## فقط استخرکم داریم!

زرین شهر در حوالی اصفهان در حدود ۴۵ هزار نفر جمعیت دارد و الحمدلله از همه نوع وسایل تفریحی هم برخوردار است فقط یک استخر کم دارد. زربین شهر جوانان در این گرمای کسندنه تن به زاینده رود میسپارند که اینهم خالی از خطر نیست و گهگاه جوانی غرق میشود و خانواده‌ای عزادار. امید است سبت به ایجاد استخر در زرین شهر اقدام شود تا این وقایع تلخ و ناگوار تکرار نگردد.  
زرین شهر اصفهان: علی توسلی - ابراهیم موندی



از میان نامه های مردم

# جلو نرول خواران حرفه ای

## راهم بگیرید! چه بسیار خانواده ها که بدست این

### ذیو سیرتان از هم پاشیده شده و چه بسیار افراد که از دست این خدانشناسها دست بخودکشی زده اند و

و و

جناب آقای اعتمادی  
سر دبیر محترم مجله جوانان

در یادداشت های کوتاه سردبیر از قدردان کسان ثروتمند و فئودالهای شهری و رفتار غیرانسانی آنها نمونه ای ارائه فرموده بودید که مثل همیشه آغاز راه تازه ایست که مجله خوب جوانان برای پاک سازی اجتماع کرم خورده ما ارائه میکند.

بدیهی است که اگر همزمان و همگام با اصلاحات اداری توجه خاصی به کوتاه کردن دست اینگونه افراد که اکثرا هم به تجاوزات خود شکل قانونی میدهند عمل نیاید نتیجه مطلوب بدست نخواهد آمد. جناب سردبیر، اجازه میخوام شما را در جریان اقدامات ویرانگر و خائنانه برانداز گروه دیگری از افراد قراردم که سالهای سال است با سوءاستفاده از احتیاجات فوری و ضروری مردم همچون زلونی بجان آنها افتاده هست و نیست آنها را تاراج میکنند و متاسفانه قوانین موجود نیز برای جلوگیری از اقدامات خلاف انسانی آنها جوابگو نیست سهل است که در خدمت ایشان قرارداد. این گروه از خدا می خیر همانزول خواران هستند که بدون پرداخت مالیات و اکثرا با دایرکردن مغازه ها و دفاتر، ظاهرا تجارتی دراصل به کار پرسود و خلاف شرع رباخواری مشغول هستند و با دریافت بهره های کلان و نزول اندرزول خانواده ها را از هستی بابقاط میکنند

و چون این بهره های سرسام آور که بطور تصاعدی بالا میرود پرداخت دیون مشتریان ایشان را دشوار میسازد، با بی رحمی تمام و با توسل به چاقو کشان تحت استخدام خود، و تهدید به آپروریزی، جلب وزندان و روکردن چکهای تضمینی اضافی که معمولا چند برابر اصل بدهی است، هست و نیست آنها را ضبط و سالهای سال آنها را تحت استعمار خود قمار میدهند، بطوریکه این بدهکاران باید تا آخر عمر تمام درآمد خودرا فقط بابت بهره ماهانه بپردازند در حالیکه اصل طلب همچنان باقی است، و در این میان چه بسیار از این طلبکاران حرفه ای که با دریافت سند و چک از زن و بچه بدهکاران پای آنها را نیز بمیان کشیده و چشم طمع به نوامیس ایشان میبوزند. چه بسیار خانواده ها که بدست این دیوسیرتان آدم نما از هم پاشیده و افراد آن پروزسیاه نشسته اند، چه بسیار افراد که از دست این خدانشناسها بدست به خودکشی زده اند. چه بسیار مردم آپرودار

که از ترس این افرادی وطن جلائی وطن کرده و بدیدار غربت گریخته اند، و چه بسیار از افراد مفید جامعه که زندانی نزول خواران هستند و در زندانها بسر می برند که اگر به درج و شرح حال ایشان مبادرت شود براتسب از سرگذشت معتمدان و قریب خوردگان و مانند آنها تکان دهنده تر خواهد بود.

جناب سردبیر، شما که در کارهای انسانی و مردمی پیشقدم هستید، بیکار هم سرمقاله خود را به این موضوع اختصاص بدهید باشد که مقامات مسئول این افراد را شناسایی و ضمن وصول مالیات حقه دولت اجازه ندهند که با برخورداری از قوانین مملکت بعنوان طلبکار عادی یا بدهکاران خود رفتار نمایند و عملا فعالیت گروهی از موطنان ما را فلج نمایند. و در این جهت حال که وزارت دادگستری دست بکار اقدامات وسیع برای اجرای عدالت است ترتیبی اتخاذ شود که محاکم دادگستری بعد از اطلاع بقیه در صفحه ۵۲

## نشان کعبه

برای اطلاع دوستان عزیز که قصد سفر حج دارند کتاب نشان کعبه تنها اثریست که با قلمی شیرین، با احساسی شاعرانه و عارفانه به چاپ رسیده و منتشر گردیده است

نویسنده نشان کعبه بهترین ره آورد را از حج برای عموم مسلمین فارسی زبان به ارمغان آورده است که قدم به قدم گنگراههای مختلف حج را بیان کرده و به فلسفه آن پرداخته است از مکه و مدینه و عربستان قبل از اسلام سخن گفته و بعد تاریخ اسلام را از تولد رسول خدا ص تا بحالت هجرت حجه الوداع به تفصیل بیان داشته است از صحنه های مختلف حج از میقات تا طواف و سعی صفا و مره سخن گفته و بعد در حج تمتع

خاطره حضرت ابراهیم و فرزند جوانش اسمعیل و ماجرای قربانی کردن او را تا آنجا که ابراهیم لبه تیغ تیز را به شدت بر کمر او می کشید و بعد گوسفندی.... گردان و نامبار میبند و قربانی کردن و توضیح فلسفه عرفات و قربانی کردن و خدا و ابلیس و بر سر دوره ای قرار گرفتن انسانها بخوبی نمایان شده و می نویسند بالاترزه حید قربان روز شکست ابلیس و روز پیروزی سرباز بزرگ مجاهد اسلام قهرمان توحید ابراهیم خلیل الله است ما توفیق خاتم مینت قدرتهای را در انتشار این گونه کتب نفیس و ارزنده مذهبی آرزو می کنیم

## پستیچی های شریف

### جان شما و پاکت های ما

### از خوانندگان عزیز هم تمنا داریم برای

### پاسخ نامه های خود ما را در فشار نگذارید چون مجموعا ۲۰ روز هیچ

### نامه ای بدفتر مجله نرسیده است

برانجام اعتصاب پست بطور موقت پایان یافت و پستیچی های عزیز آرام آرام کار را از سر گرفتند.

مجله جوانان هرروز بطور متوسط یکهزار نامه دارد و این بیست روزی که نامه توزیع نشده بطور قطع بیست هزار نامه متراکم شده و برای ما باسخگونی به بیست هزار نامه که هرروز هم یکهزار نامه بدان افزوده میشود کاریست بسیار مشکل اما چه میشود کرد ما وظیفه خود را در برابر خوانندگان عزیز انجام میدهیم و روی این اصل دو تقاضای

تقاضای اول - پستیچی های عزیز، جان شما و پاکت های ما، همانطور که همیشه شرف حرفه ای خود را پاس داشته اید هرچه زودتر قدم برچشم ما بگذارید و نامه های مردم را بدستمان برسانید چون اغلب این نامه ها، تقاضای کمک یا اقداماتی است که باید هرچه زودتر انجام گیرد و جان انسانی را نجات دهیم.

تقاضای دوم از خوانندگان عزیز ماست که نامه فرستاده اید و امیدواریم مل داشته باشید تا به نامه های شما به ن جواب بدهیم.

## شهادت حضرت امام محمد تقی (ع)

چهارشنبه، پس فردا، سالروز شهادت حضرت محمدتقی علیه السلام نهمین پیشوای شیعیان جهان است. حضرت محمدتقی که پس از شهادت هشتمین امام برحق شیعه حضرت موسی الرضا علیه السلام به ارشاد مسلمین پرداخت خودبسال ۲۲۰ هجری قمری شربت شهادت نوشید. سالگرد شهادت نهمین پیشوای عالیقدر شیعه را بعموم برادران و خواهران همکیش تسلیت میگوینم.

## زادروز والا حضرت ولایتعهد ایران



سه شنبه نهم ابان (فردا) مصادف با سالگرد تولد والا حضرت ولایتعهد ایران است.

واگذار میشود

والاحضرت ولایتعهد چند بار به کشورهای خارج سفر کرده اند از جمله به مصر، انریش، مراکش، سواری و استرالیا و با شخصیتهای طراز اول این کشورهای ملاقات داشته اند.

بنام ولایتعهد ایران، همه ساله دو دوره مسابقات فوتبال جوانان برپا میگردد که یکی بین المللی و با شرکت کشورهای مختلف جهان و دیگری با شرکت تیمهای جوان فوتبال کشور انجام میشود که والااحضرت با حضور در مراسم پایانی این مسابقات و اهداء کاپها و جوایز آن موجبات تشویق ورزشکاران را فراهم میکند.

\*\*\*

### شکوائیه روستائیان که بر اثر ریزش کوه خانه و کاشانه شان را از دست داده اند: زمینی را که دولت برای خانه سازی به ما بخشیده از چنگ ما در آوردند

سر دبیر محترم مجله جوانان امروز، قریه نیشاک هستی خود را از دست توابع «کوهسارات» متنهد در حدود بقیه در صفحه ۵۲

ملت شریف ایران ما را در ایجاد بنائی که یاد بود قربانیان فاجعه تلخ و سهمگین

# کشتی گیران ایرانی در

# یاد بود قربانیان فاجعه آبا

# سهمی بعهده گرفت

## در ادارات مختلف افراد با جمع آوری پول به جنبش

بدنبال مربی، داوران و اعضای تیم ملی فوتبال ایران که هفته گذشته همسنگی خود را با نهضت ملی و اجتماعی کمک به ایجاد بنای یادبود قربانیان فاجعه سینمای رکس آبادان اعلام داشتند و هر کدام مبلغی بحساب شماره ۹۹۹ بانک پارس شعبه موسسه اطلاعات واریز کردند این هفته هم رئیس فدراسیون و مربیان و کشتی گیران برگزیده ایران که در اردوی جام اریامهر بسر میبرند باین جنبش پیوستند و جمعا پنجاه هزار ریال بحساب شماره ۹۹۹ ریختند.

آقای خادم رئیس فدراسیون کشتی در گفتگویی در این باره اظهار داشت: - من بسیار شرمندم ام که رقم کمک

کشتی گیران ایرانی به طرح انسانی و اجتماعی مجله جوانان بسیار ناچیز است اما خودتان بهتر میدانید که کشتی گیران ما امانور هستند و درآمدی از کشتی ندارند که قادر باشند طبق تمایل قلبی

خود ارقام درشت تری باین حساب واریز کنند. کمک ناچیز کشتی گیران، صرفا علامت همسنگی روحی و عاطفی بابازماندگان قربانیان فاجعه سینما رکس آبادان و در واقع برگ سبزی است تنغه درویش.

کشتی گیران ایرانی هم ضمن حمایت و پشتیبانی از طرح ایجاد بنای یادبود، از علاقمندان و دوستداران خود و تمام افراد ملت ایران خواستند که باین نهضت عظیم ملی بپیوندند و هر کدام بنا به تمکن و قدرت مالی خود مبلغی بابت تامین هزینه ایجاد بنای یادبود - ولو آنکه پول یک کیسه سیمان باشد - بپردازند.

مجله جوانان با سپاس از رئیس فدراسیون و مربیان و کشتی گیران عزیز، امیدوار است سایر قهرمانان نیز بنشانه همسنگی ملی و همدردی با خانواده های داغدار و شرکت در یک خدمت بزرگ اجتماعی سهمی بعهده بگیرند و به فوتبالسنتها و کشتی گیران که پیشگام جامعه و ورزشی شده اند بپیوندند.

**\* کمکهای دستجمعی**  
کارکنان بالایشگاه، خط لوله و مخاربات وعده دیگری از کارکنان صنعت نفت درآبادان نیز به تالی از کارکنان سایر موسسات دولتی و خصوصی، از میان خود مبلغی جمع آوری کردند و بحساب شماره ۹۹۹ بانک پارس شعبه موسسه اطلاعات در تهران واریز کردند. از جمله آقایان اکبر شریفی - معینی، یوسف تشریفات، هوشنگ خاکی، بهنایی، علی پور و خانم واله و بتول... و چند نفر دیگر که اسامی خود را اعلام نکرده اند و همگی درتاسیسات نفتی آبادان خدمت میکنند جمعا مبلغ بیست و هفت هزار ریالتصد ریال کمک کرده اند که امیدواریم دیگر کارکنان فروشگاهها، ادارات و سازمانهای دولتی و خصوصی نیز ازین اسنانهای شریف و خوش قلب پیروی نمایند.

موج استقبال پرشور و یاری

خوانندگان جوانمرد و نیک اندیش مجله جوانان برای تامین مخارج ایجاد بنای یادبود قربانیان فاجعه سینما رکس آبادان، هر هفته دامنه گسترده تری مییابد و نیکوکاران و خیرخواهان بیشتری را دربر میگیرد و این امیدرا دردل مازنده نگه میدارد که بهمت بلند انسانهای شریف و نجیب، بنانی درخورشهادی فاجعه درسطح ملی و شاید هم جهانی بنا کنیم. درطول هفته گذشته هم گروه دیگری از هموطنان ارجمند از تهران و شهرستانها مبلغی بحساب شماره ۹۹۹ بانک پارس شعبه موسسه اطلاعات واریز کردند.

**\* درانتظار کارخانه داران و صاحبان صنایع**  
همچنین کمیته نظارت برجمع آوری اعانات نقدی و جسی و خدماتی مجله جوانان هفته گذشته جلسه دوم خودرا تشکیل داد و تصمیم گرفت که علاوه برکارخانه های سیمان کشور، برای سایر صاحبان صنایع و مدیران کارخانجات و همه کسانی که سابقه ای در امور خیریه و اجتماعی دارند نیز نامه هائی بفرستد و از آنها برای شرکت دراین طرح ملی و مذهبی یاری بخواهد. این نامه ها بلافاصله نوشته و فرستاده شد و مالبینک درانتظار پاسخ این نامه ها هستیم.

**\* حواله ها درپست ماند؛**  
خوانندگان عزیز اطلاع دارند که کارکنان بست تهران سه هفته متوالی درحال اعتصاب بودند و نامه ها توزیع نشد. با توجه باینکه مجله جوانان روزانه بیش از هزارنامه دریافت میدارد تعداد بسیار زیادی نامه درپست مانده که امکان دارد دربین آنها نامه هائی باشد که خوانندگان گرامی برای کمک به ایجاد بنای یادبود، درانها حواله بانکی گذاشته باشند. دوستان عزیز که پولی حواله کرده یا فرستاده اند و اسامی آنها درفهرست نیکوکاران اعلام نشده لطفا تلفنی به کمیته نظارت برجمع آوری

اعانات (اقای بیک - شماره تلفن ۳۷۸۲۰۳) اعلام نمایند تا ترتیب چاپ اسامی و میزان کمک آنان داده شود.

**\* راننده جوانمرد**  
یکی از نویسندگان مجله تعریف میکند...

- هفته گذشته برای یک کار واجب و فوری میخواستم از دفتر مجله بخانه بروم و برگردم. درخیابان یک نمره شخصی جلوم ایستاد و گفت: پنجاه تومان رفتن و برگشتن ازاینجا به خیابان... راننده گفت: ببابالا، سوار شدم

بقیه درصفحه ۵۳

## چرا اسم اهدا کنندگان چک چاپ نشد؟

**\* این معجزه است**  
آقای علی منصوری خبرنگار جوانان در اهواز که هفته گذشته درباره چک یک میلیون ریالی برادران نیکوکار اهوازی گزارشی از او داشتیم این هفته موضوع جالبی را برای ما تعریف کرد که به معجزه بیشتر شبیه است. او گفت:  
- روزیکه بابیکی از برادران (نماینده ای از طرف دیگران) صحبت کرد و چک یک میلیون ریالی اورا گرفت درپایان گفتگو ازوی پرسیدم: چاپ اسم شما و شرکت شما درمجلس اشکالی ندارد؟ نیکوکار اهوازی گفت: نه، عیبی ندارد. یک ساعت ازاین گفتگو گذشته بود که وی بدقتم تلفن زد و مرا خواست که بنوم و پیام داد که هرچا هستم فوراً با او صحبت کنم. من فکر کردم پیشمان شده و چکش را میخواهد پس بگیرد. بهرحال باو تلفن زدم، گفت:  
- آقای منصوری، شماره به سر، به پیغمبر، بنام مقدمات عالم اسم من و شرکت ما چاپ نکنید!

بابیوردی گفت:  
- و چک شما را هم پس بدهم؟  
گفت:  
- نه، نه. چک را بپهران بفرستید اما اسم من و شرکت ما را ننویسید! تعجب بیشتر شد. پرسیدم:  
- چرا؟ چه شده که تغییر عقیده دادید؟  
گفت:

پس، اراده خودما چهارتا برادر نبود، دست خدا این پول را ازجیب مادراورد و تقدیم شما کرد. و همین جهت است که من از شما صمیمانه خواهش میکنم که اسم من یا اسم شرکت را مطلقا ننویسید فقط اگر دلان خواست شرح این معجزه را توی مجله بنویسید تا همه بدانند که اگر در راه خدا قدمی بردارند خداوند حتما پاداش نیکی آنها را خواهد داد همانطور که مادر عرض یک ساعت گرفتیم...

**\* یک شعر پراحساس**  
آقای حسین عوض زاده شاعر جوانی از تهران که (ناشناس) تخلص میکند بایک نامه محبت آمیز، شعری پراحساس فرستاده است که عینا درج میشود.  
**\* فریادها**  
**\* مادری** اسیمه سر فریاد کرد:  
کودکم در سینما آتش گرفت  
آنطرفتر «کودکی» میگفت: وای  
مادر من، ای خدا، آتش گرفت  
«تازه دامادی» که محزون بود گفت:  
نوعروس من، جایجا، آتش گرفت  
«نوعروسی» ضحیه میزد: کای خدا  
تازه دامادم چرا آتش گرفت  
از بی دیدار طفلی، که «بدر»  
دیگری گفتا، بیا، آتش گرفت  
«خواهری» دیوانه و آواره شد  
چون برادر از جفا آتش گرفت  
قطره قطره دوب میشد دست و پا  
از لیمش جان ما آتش گرفت  
چشم آتش بود کونی، کز ترش  
پهنه ارض و سماتش گرفت  
از شرار ظلم و جور قاسدی  
«ناشناس» و آشنا آتش گرفت  
حسین عوض زاده (ناشناس)

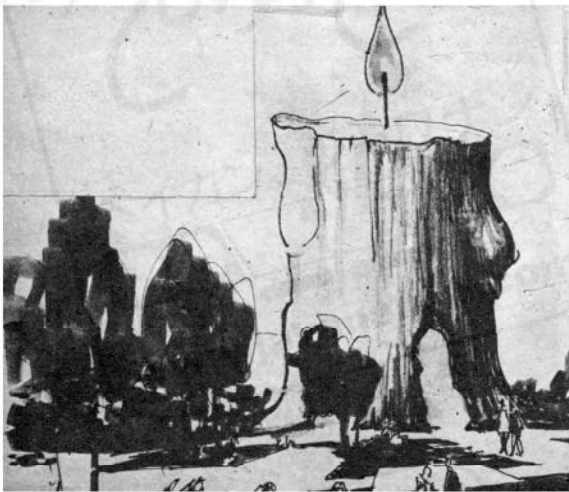


# بنای دان ند



مربیان و کشتی گیران شرکت کننده در مسابقات جام اریامهر که در برپائی بنای یادبود قربانیان فاجعه سینما رکس آبادان سهمی بهعهده گرفتند.

## ایجاد بنای یادبود می پیوندند و گروهی از کارکنان صنعت نفت پیشگام شدند



### اسامی کمک کنندگان عزیز در ایجاد بنای یادبود

- بطوریکه قبلا هم اطلاع دادیم اسامی نیکوکاران عزیز بعزت طولانی شدن فقط دو هفته در مجله چاپ میشود:
- \* کمکهای این هفته
- اسامی مربیان و قهرمانان شرکت کننده در ازدوی مسابقات بین المللی کشتی آزاد جام اریامهر:
- پرویز سیروس پور - منصوربرزگر - منصور سرداری - سبحان خانیان پور - محمد بزم اور - حسن راستگو - محمود اسماعیل پور - یوسف سازنده - قربان سادات زاده - محمد حسین دباغی - عزیز رستمی - نوروزامینی - محمدشجری - محمد پروانه - حبیب فتاحی - سیروس اصفی - رسول حسینی - حسن زارع - یحیی مردانی - سلیمان کوهستانی - رشید فرهادی - محمدعلی یعقوبی زاده - کاوس جعفرزاده - محمدرضائی - حمیدقبادپور - علی عدلی - احمدرضائی - محمدانصاری - خسروزمانی - محمودشهنشاس - جلال روشن بین - محمود تشنگ - عزیز واگداری - عبدالله حاج احمدی - قدرت پورکریمی - علی دهقان - یداله اغتصامی - حسین مجبی - خداپخش غفقدار - جهانشاه کریمی - روح اله گودرزی - مسعود مفری - علی جوهری - حسن مجبی - ایرج گنجی - احمد نوروزی - بیژن زرافشانی - ناصر انصاری - محمودجانلسو - محمدرضاطالقانی - قربان توان - تلمان
- محسنوند - علی توپچی - داود ایوب - رضا سوخته سرانی - علی پرویزی - جمعا بنجاه هزار ریال
- محمود کشت کوهی - اهواز / ۱/۵۰۰ ریال
- مرتضی فرخی - آبادان / ۱/۰۰۰ ریال
- خاتم فیض پور - آبادان / ۱۵۰ ریال
- خاتم مطهری - از؟ / ۳/۰۰۰ ریال
- خاتم زرین حجازی - تهران / ۱/۰۰۰ ریال
- شعبانعلی محمد حسینی - تهران / ۵۰۰ ریال
- نادرشاه قاسمی - آبادان / ۵۰۰ ریال
- اکبر شریفی - تهران / ۲۰۰ ریال
- میعنی / ۲/۰۰۰ ریال
- یوسف تشریفات / ۵۰۰ ریال
- کارکنان پالایشگاه / ۳/۰۰۰ ریال
- حانم بتول / ۳۰۰ ریال
- کارکنان حوزه لوله و مختاریات شرکت نفت / ۱۵/۰۰۰ ریال
- هوشنگ خاکی / ۱/۰۰۰ ریال
- بهینائی / ۵۰۰ ریال
- علی پور / ۳/۰۰۰ ریال
- خاتم واله / ۲/۰۰۰ ریال
- حسین علیزاده - تهران / ۵۰۰ ریال
- اسامی اعضای تیم ملی فوتبال و مردم و میزان کمکهای آنها:
- ۱- حشمت مهاجرانی سز مریمی تیم ملی / ۵/۰۰۰ ریال
- ۲- اصغر شرفی - کمک مریمی تیم ملی / ۳/۵۰۰ ریال
- ۳- ابوالفضل جلالی مدیر تدارکات تیم ملی / ۳/۰۰۰ ریال
- ۴- پروین / ۲۵۰۰ ریال
- ۵- حجازی / ۲۵۰۰ ریال
- ۶- حسین کازرانی / ۳/۰۰۰ ریال
- ۷- نصرالله عبداللهی / ۲/۵۰۰ ریال
- ۸- محمد صادقی / ۲/۵۰۰ ریال
- ۹- جوادالله وردی / ۲/۰۰۰ ریال
- ۱۰- ایرج دانانی فرد / ۲/۰۰۰ ریال
- ۱۱- غفور جهانی / ۱۵۰۰ ریال
- ۱۲- انوانیک اسکندریان / ۱/۵۰۰ ریال
- ۱۳- بهرام مودت / ۱/۵۰۰ ریال
- ۱۴- محمدرضا کر بکندی / ۱/۵۰۰ ریال
- ۱۵- علیرضا تشققاتیان / ۱/۵۰۰ ریال
- ۱۶- علی شجاعی / ۱/۵۰۰ ریال
- ۱۷- بهتاش فریا / ۱/۵۰۰ ریال
- ۱۸- حسین فرکی / ۱/۵۰۰ ریال
- ۱۹- مجید بشکار / ۱/۵۰۰ ریال
- ۲۰- ناصر نورانی / ۱/۵۰۰ ریال
- ۲۱- حسن نایب اقا / ۱/۵۰۰ ریال
- ۲۲- ابراهیم قاسمپور / ۱/۰۰۰ ریال
- ۲۳- محمد پنجعلی / ۱/۰۰۰ ریال
- ۲۴- روشن / ۱۰۰۰ ریال
- سید عباس سعدی از بیرجند / ۵۰۰ ریال
- هادی اخلاقی - از تهران / ۵۰۰ ریال
- خاتم شناس - از تهران / ۵۰۰ ریال
- فریدون هوشنگی نقی - از تهران / ۱/۰۰۰ ریال
- رستم سلامتی نقی - از تهران / ۱/۰۰۰ ریال
- فتح الله فراغانی ملایری / ۳۷ ریال

### \* از پیامهای خصوصی سردبیر...

خواهرم! برادرم!  
این درست است که ما ایرانی هستیم و سرزمین شکوفای خود را دوست داریم اما ما هم مثل مردم سایر کشورها عضو جامعه جهانی هستیم و وظیفه ماست که برگنجینه دانش ها و معرفت های بشری چیزی بیافزائیم بشریت را صرف نظر از رنگ و نژادش دوست داشته باشیم. در آندوهشان شریک و در شادیهایشان سهیم باشیم. آیا هرگز وقتی حادثه ای در گوشه ای از این کره عظیم اتفاق می افتد قلبت بطیش درمی آید؟ اگر بخواهد بین المللی بی اعتنا هستی خودت را بسبب بی اعتنائی به برادران جهانی خود سوزش کن زیرا این شایسته نیست که ما از غم و آندوه دیگران و محنت های آنان بی خبر باشیم.....



## رئیس جمهوری در وسط خیابان میر قصد!



والتر شل رئیس جمهوری المان فدرال بین مردم این کشور از محبوبیت فراوانی برخوردار است و صفحه صدای او که اواز آنرا دو سال پیش بنفع یک موسسه خیریه خوانده یکی از پر فروش ترین صفحات در این کشور است.

شل هفته گذشته به شهر «کیل» در شمال المان رفت و در جشن مردم این شهر شرکت جست. این جشن همه ساله در خیابانهای شهر بر پا میگردد و در آن زن و مرد به رقص و پایکوبی میپردازند. رئیس جمهوری نیز بمیان مردم رفت و با

## مقررات مخصوص تماشای تلویزیون برای بچه‌ها در آمریکا

مجله جوانان پیشنهاد میکند خانواده های ایرانی هم مقرراتی برای بچه ها وضع کنند.

درصد والدین نوجوانان بین ۱۳ و ۱۶ سال تلویزیون تماشا کردن بچه هایشان را کنترل میکنند مجله جوانان - متأسفانه در کشور ما والدین کوچکترین توجهی به این موضوع ندارند حضور تلویزیون بروی بچه ها از ۷ ساله تا ۷۰ ساله باز است

و این موضوع مسلماً در روحیه و شخصیت آینده بچه ها اثر درد انگیزی خواهد داشت که لابد ما باید منتظر ظهور این اثرات باشیم. مجله جوانان یکبار دیگر بخانواده ها توصیه میکند که مقررات مخصوصی برای تماشای تلویزیون جهت بچه ها داشته باشند.

یک موسسه آمارگیری در آمریکا گزارش میدهد که اکثر بچه های زیر ۱۳ سال فقط تحت مقررات خاص پدر و مادرشان میتوانند بتماشای تلویزیون بپردازند. این موسسه پس از پرس و جو از ۱/۱۳۲ پدر و مادر متوجه شد که والدین آمریکایی برای تلویزیون تماشا کردن فرزندانشان مقررات شدیدی وضع کرده اند. این گزارش حاکی از آنستکه ۵۹ درصد والدین این مقررات را در مورد بچه های زیر ۶ سال و ۷۰ درصد آنان در مورد بچه های بین ۷ تا ۱۲ سال اجرا میکنند. این مقررات در مورد تین ایچرها کمتر مراعات شده فقط ۴۰

خانمهای حاضر در جشن رقصید و این نزدیکی او با مردم دو چندان بر محبوبیت وی افزود. عکس رئیس جمهوری المان فدرال را در حال رقص در خیابان نشان میدهند.



### پایای آخرین تحقیقات پزشکی پیش برویم. ویتامین «ث» از سرطان معده جلوگیری می کند

امریکا بطرز قابل توجهی رو به کاهش گذاشته است و این کاهش احتمالاً علت ازدیاد مصرف غذاهای ملو از ویتامین «ث» میباشد.

میزان ویتامین «ث» موجود در غذای مصرفی آمریکائیا شاید بتوانند توضیحی کافی برای میزان کمتر بودن سرطان معده در بین آمریکائیا باشد. سرطان معده در بین ژاپنیا که میزان کمتری ویتامین «ث» مصرف میکنند شیوع بیشتر دارد. در این گزارش ذکر شده که در بین ژاپنیا مهاجر به امریکا که بنوع تغذیه آمریکایی خو گرفته اند میزان ابتلا به سرطان معده بمان میزان آمریکائیاست.

طبق گزارش مؤسسه بهداشت آمریکا ویتامین «ث» ممکن است در جلوگیری از ابتلا به سرطان معده عامل موثری باشد. «جان. اچ. ویسیرگر» رئیس مؤسسه بهداشت اعلام کرده: - در چهل سال اخیر سرطان معده در

### خانه‌ای برای زهستان میمونها!

میمون کوچکی را می بینید که لزوه چشم پوشی از جست و خیزهای میمونانه را بخاطر گرم نگهداشتن بدنش درفصل زمستان بخوبی درک کرده است (دوروتی کوک) یکی از کارکنان باغ وحش ناحیه «اسکس» انگلستان وظیفه نگهداری از این بچه میمون را پس از مرگ مادرش بعهده گرفته است و بطوریکه ملاحظه می کنید به او لباس بافتنی گرمی پوشانیده و «نه نوب» جالبی هم بگردن او ریخته تا او را همه جا با خود ببرد.

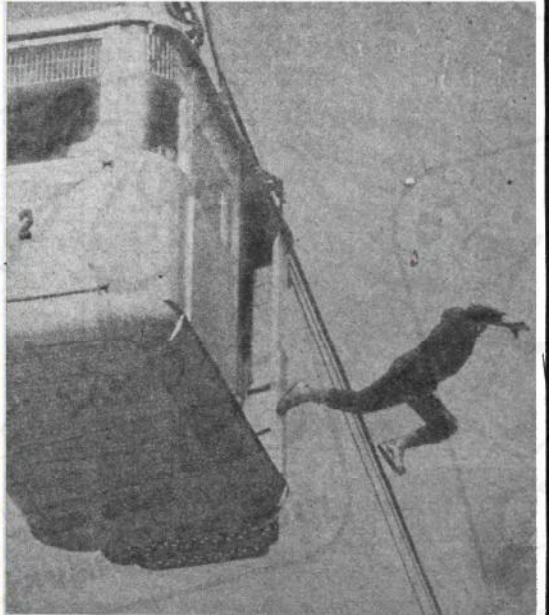
من چقدر تشنه‌مه!

«مگه نمی خوام دیگه بخونه برگردیم؟ بسیار خوب، بالا، نموش کن! این آخرین آبجوست، همینکه گفتم! بالا مگه نمی خورای فردا صبح مغازه رو بازکنی؟» «ولی، سگ سفید که فقط یکماه از سنش میگذرد، با خیال تخت و دنج درحیث صاحبش «هاری رابینسون» اهل «برنلی» انگلستان نشسته و درحالیکه صاحبش ارنجش را برای گرفتن آبجویی دیگر بالا میدهد، او خمیازه میکشد!

### این عکس برنده جایزه شد

## پوش مرگ بخاطر يك عکس!

مردی که در عکس می بینید، باینصورت از روی اتاقک ویژه حمل اسکی بازان به بالای کوه، به پاتین پرید و صدمه ای هم ندیده است. خیال میکنی او بچه دلیل دست بچنین کار خطرناکی زده؟ بخاطر یک عکس! او جانش را





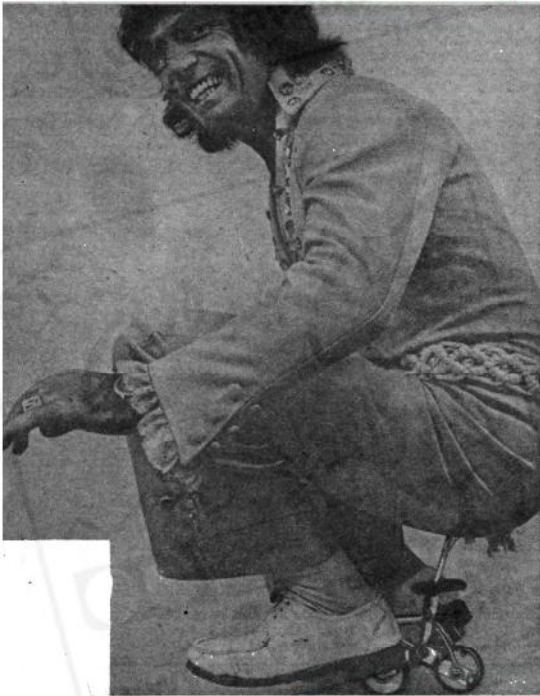
گزارشهای پراکنده...

گزارشهای پراکنده...

گزارشهای پراکنده...

گزارشهای پراکنده...

## نمایش کوچکترین دوچرخه جهان



۱۲ سانتیمتر طول، ۱۰ سانتیمتر بلندی  
و یک کیلوگرم وزن دارد.

در سمت چپ تصویر کوچکترین دوچرخه جهان را که واقعا به انسان سواری میدهد و بزرگتر از یک کف دست نیست مشاهده میکنید و تصویر دیگر راننده این دوچرخه را در حال سواری کردن نشان میدهد. این وسیله نقلیه کوچک بدست صاحبش «چارلی چارلز» که با آن در نمایشات یک کازینو در «لاس وگاس» شرکت میکند ساخته شده. این دوچرخه که نامش بعنوان کوچکترین دوچرخه قابل سواری در دنیا در کتاب رکوردهای «گینز» به ثبت رسیده

## \* از پیامهای خصوصی سردبیر...

\* پدران و مادران عزیز!

نخستین هفته های سال تحصیلی را پشت سر میگذاریم اما آیا خبرداری فرزند عزیز و دردانه ات مرتبا ب مدرسه میرود؟ درسش را بموقع میخواند؟ در سر کلاس پراحتی بدروس و کلام معلم گوش فرآ میدهد؟... اگر به این وظیفه انسانی عمل کرده ای که هیچ اما اگر تا کتون خبری از وضع تحصیلی فرزندت نگرفته ای همین فردا ب مدرسه اش برو تا بداند تو سخت متوجه آینده او هستی و نمیخواهی حتی در مرحله تحصیل تنهاش بگذاری بلکه پیوسته و بسیار صادقانه مراقب پیشرفت او هستی...

\* جوانان \* صفحه ۹ \* سال ۱۳۸۱

# بشقاب پرنده ها ۶ رأس گاو را برای آزمایش کشتار کرده اند!

### اجساد گاو بشکل عجیبی جراحی شده - خون آنها از رگها کشیده شده و پرنده های مردار خوار هم به گاوها نزدیک نمیشوند.



جان «لئونگود» رئیس پلیس «السبری» اعتراف کرد: من فکر میکنم با چیزی بر خورد کرده ایم که از قدرت درک ما خارج است.

- جسم نورانی بشکل دو بشقاب که بطور وارونه روی هم قرار گرفته باشند دیده میشود. این بشقاب پرنده در حال ایستاده در فضا بدور خودش می چرخید و نور بسیار خیره کننده ای از آن متصاعد میشد. میزان این نور شدتی بود که حتی پس از آنکه شیشی پرنده پشت درختها از نظر ناپدید شد نور تا مدتی هنوز دیده میشد.

گزارشات متعدد دیگری از مشاهده بشقاب های پرنده در شبهای بین ۱۶ و ۱۸ ژوئن داده شده است.

«گلدونی» یک مزرعه دار که سالهاست در این منطقه زندگی میکند در این مورد گفته:

- در آن شب کذایی من در دو نقطه آسمان دو شیشی درخشان پرنده را دیدم که بوسیله نور با یکدیگر علامت خاصی رد و بدل میکردند. شب بعد جسد گوساله خود را که بطرز وحشتناکی کشتار شده بود در چراگاه پیدا کردم.

این داستان افسانه مانند هنوز بصورت یک راز باقی مانده و تنها کسانی که در مورد واقیعت آن تردید ندارند ساکنان «السبری» میباشد که بطور دسته جمعی شاهد وقوع حادثه بوده اند

اینک امریکا از یک حادثه عجیب دیگر سخن میگوید که همه را مهیوت کرده است. طبق گزارش که در مطبوعات منتشر شده بشقاب پرنده ها در منطقه سنت لوئیز شش رأس گاو را کشته و اجساد آنها را جراحی کرده و خون گاوها را کشیده و با خود برده اند.

«جان لیو نگو» رئیس پلیس منطقه زراعی «السبری» واقع در نزدیکی «سنت لوئیز» گفت:

- بنظر من حادثه کشتار گاوها با ظهور بشقاب های پرنده بی ارتباط نیست.

در این منطقه پس از مشاهده چندین بشقاب پرنده جسد شش گاو کشف شد که گوشها و چشمها و زبان و اعضای تولید مثل آنها با دقت انجام یک عمل جراحی خارج شده بود و قطره ای خون در بدنشان وجود نداشت. اجساد حیوانات در چراگاهی واقع در «السبری» همزمان با گزارش ظهور بشقابهای پرنده مشاهده شد. جنبه اسرار آمیز قضیه هنگامی بیشتر شد که زارعان گزارش دادند پرندگان مردارخوار که معمولا علاقه شدیدی بگوشت حیوانات مرده نشان میدهند به اجساد حتی نزدیک هم نشده اند. همه این حیوانات در منطقه ای که با پرچین حصار بندی شده بوده کشتار شده اند و پلیس کوچکترین نشانه ای از ورود کسی بداخل پرچین و یا اثری از گلوله یا وسیله ای شبیه کارد در بدن حیوانات پیدا نکرده است.

«منفورهاموند» رئیس اداره آبیاری «السبری» که شاهد ظهور یک بشقاب پرنده در ۱۸ ژوئن گذشته در آسمان این منطقه بوده در این مورد میگوید:





سرویس خبر نگاران فوق العاده مجله جوانان اسرار پشت پرده ماجرای «دنیای ما»

در پرونده رحیمعلی خرم علاوه بر قتل انسانهای بیگناه پرده از راز مجالس خصوصی و بزمهای ستارگان آواز با افراد سرشناس برداشته میشود و ممکنست بزودی باز پرس گروهی از ستارگان آواز را بداد سرا احضار کند.

# دنیای ما

یکی از «بادی گارد»های خرم در دفتر مجله ج حقایق وحشت انگیزی از حوادث پشت پرده «دنیای ما» برداشت که اعترافات او موی بر تن راست می

دایره مددکاری مجله جوانان گزارشر بنفشه، علیرضا و محمد خانواده‌های خوب



محمد



علیرضا

نداریم. خبرنگاران ما با دایره مددکاری اجتماعی دادرسی تهران هم تماس گرفتند سرپرست این دایره گفت که بمحض مرخصی بنفشه از بیمارستان، مجله جوانان میتواند یک خانواده صاحب صلاحیت پیدا کند و بدایره مددکاری دادرسی معرفی کند تا بنفشه بعنوان فرزند خوانده باین خانواده تحویل داده شود. سسولان بیمارستان هم در گفتگو با خبرنگاران جوانان گفتند که بنفشه بعلت جراحی پا، چند روز دیگر هم باید بستری شود تا پس از معالجه کامل از طریق

دایره مددکاری مجله جوانان هفته گذشته در دومورد فعالیت داشت و با خوانندگان ارجمند مجله تفتنی در تماس بود. اول در مورد بنفشه دخترک کرمانشاهی و دوم درباره علیرضا و محمد، دو برادر تهرانی. \* در مورد بنفشه در مورد بنفشه خبرنگاران مجله به تحقیقات وسیعی دست زدند. ابتداء زن عموی بنفشه که خود بنفشه در مصاحبه با خبرنگاران ما اظهار علاقه کرده بود که با آنها زندگی کند بدفتر مجله آمد و گفت متأسفانه ما قدرت نگهداری از بنفشه را

\* از پیامهای خصوصی سردبیر...

خواهر و برادر عزیزم، سبب از نیمه گذشته آیا پدر و مادر عزیزت خیر دارند تو در کجا هستی؟... فکر نمی کنی آنها دلشان مثل سیر و سرکه میجوشد و از وحشت تا حالا بهر جاتوانسته اند سر زده اند تا ببینند بر سر عزیزشان چه آمده؟... خواهش میکنم فوراً آنها را از نگرانی خارج کن.



سرازیر شد و بدنبال این شکایتها، خرم زمانیکه از پاکستان بتهران باز میگشت در فرودگاه مهریاد دستگیر و تحویل مقامات فرمانداری نظامی شد. با اعلام بازداشت خرم، عده دیگری که قلابا مورد ظلم و تعدی وی و یادی او قرار گرفته بودند ولی از ترس وی جرات طرح شکایت رانداشتند بدادسرای تهران مراجعه کردند و شکایتهای مطرح ساختند. \* قتل‌های بی آواز از جمله این شکایات، یکی اتهام قتل کسی است که کارگر دنیای خرم بوده و خرم بالکد ضربه‌ای به شکم او زده که منجر به قتل کارگر بیچاره شده است. علاوه بر آن، خرم دستور قتل سه نفر دیگر را نیز صادر کرده است که هر سه نفر بدست یادی وی کشته شده اند. از طرفی در سال گذشته، در نزدیکی پارک دنیای خرم تعدادی جسد خون آلود پیدا شد که متهم با متهمین قتل و انگیزه آنها هنوز روشن نشده و صاحبان اجساد

در مطبوعات انعکاس یافت خبرنگاران سرویس حوادث فوق العاده مجله جوانان در تکاپو بودند که از محتوای پرونده‌ای که درباره اتهامات این سرمایه دار تشکیل شده و نوع اتهاماتش گزارش دست اولی تهیه کنند. آنها پس از دو هفته تلاش شبانه روزی که با مراجعه به دادرسی و گفتگو با آشنایان نزدیک و کارکنان سابق خرم توأم بود سرانجام به نکات جالبی دست یافتند که اتهام قتل چهار نفر بدست خرم و یادی او، غصب اراضی و ورود وسایل قمار بطور غیرمجاز به کشور و ایجاد عشرتکده برای ثروتمندان سرشناس با حضور چند چهره هنری مشهور از آن جمله است. به گزارش توجه بفرمانید:

\* شکایات چگونه روشد؟ در پی اولین شکایتهای علیه رحیمعلی خرم که در مطبوعات دوهفته پیش انعکاس یافت سیل شکایتهای تازه از طرف کسانی که مورد شکنجه و آزار خرم و ماموران محافظ (بادی گارد) او قرار گرفته بودند بسوی دادرسی تهران

سرانجام در نخستین مراحل تحقیق در باره ماجرای اعمال غیر قانونی «رحیمعلی خرم» سرمایه دار معروف و صاحب «دنیای خرم» معلوم شد که این شخص در پشت ظاهر کسب و کار خود که نیسی از آن بگردکان معصوم اختصاص داشت و نیسی به قمار و عشرتکده، یک دنیای مافیائی عجیب در دنیای خرم و کازینو و کاباره خرم نهفته بوده و در آنجا غیر از سرکسبه کردن و غارت مردم، جنایاتی بسبک گانگسترهای امریکایی اتفاق افتاده و حتی گفته شد «خرم» در انتهای اراضی غصبی خود گورستانی اختصاصی برای جال کردن قربانیان خود داشته است. خرم همچنین متهم به ایجاد عشرتکده ای از ستارگان آواز برای اشخاص با نفوذ شده که با احتمال قریب به یقین بزودی این اشخاص نیز برای بازپرسی فرا خوانده میشوند. از دوهفته قبل که ماجرای دستگیری و بازداشت رحیمعلی خرم سرمایه دار معروف و صاحب پارک «دنیای خرم»

بقیه در صفحه ۵۲



«خوم» را  
بر ملامی کند

# بائی خرم!

افان پرده از  
ی خرم  
ند.

این مرد رحیمعلی خرم در عمارت دادسرای تهران است - مردی که هر روز پرونده ای از او «رو» میشود و شاید یکی از جنجالی ترین محاکمات را در دادگاههای مملکت داشته باشد.

بدهد:

در انتظار  
ستند



بنفشه

مجله جوانان و دادسرا بیک خانواده داوطلب داده شود.  
بنابراین از کسانی که داوطلب نگهداری از بنفشه هستند خواهش میکنم امادگی و مشخصات و نشانی خود را با تلفن ۳۱۲۰۵ دفتر مجله اطلاع دهند.

\* در مورد علیرضا و محمد برای واگذاری علیرضا و محمد بیک خانواده خوب نیز در طول هفته گذشته چند خانواده داوطلب شدند که گروهی از آنها فقط یکی از بچه ها را میخواهند و چون اینسند، برادر هستند صلاح دراینست که دو برادر در کنار هم باشند بنابراین یک هفته دیگر انتظار میکنیم تا خانواده مورد نظر پیدا شود و سپس علیرضا و محمد با تشریفات قانونی تحویل این خانواده گردد. داوطلبان قبول محمد و علیرضا به فرزند خواندگی نیز میتوانند آمادگی خود را با تلفن ۳۱۲۰۵ دفتر مجله اعلام نمایند.

## گمشده شد

## چک هفتصد هزار ریالی و دهها مدارک بوسیله دو جوان تحویل سرویس اشیاء گمشده ... پیدا شده ...

هفته گذشته با وجود آنکه پست دراعتصاب بود دوستان عزیز مجله مستقیماً اشیاء و مدارکی را که یافته بودند تحویل سرویس اشیاء پیدا شده دادند.

\* چک ۷۰۰/۰۰۰ ریالی

۱- هفته گذشته چکی مبلغ ۷۰۰/۰۰۰ ریال دروجه حامل که توسط آقای حسین ندان تیز جوان درسفکار در سینما هما پیدا شده بود بدفتر مجله تحویل شد.

۲- بهزاد عادل زاده ۱۱ ساله محصل نیز مدارکی را پیدا کرده و با خوشحالی فراوان بدفتر مجله آورد که عبارتند از: شناسنامه - فرزند لیانی - شناسنامه، کامران اسعدنیا - سنندزواج - ذبیح اله اکبری و طاهره تسلیمی - گواهینامه پایان تحصیلات و شناسنامه طاهره سالمی سیفالدین - شناسنامه، قدرت اله سالمی سیفالدین ما ارزوی موفقیت بهزاد عزیز را داریم.

۳- آقای احمد علی شمس راندی محرم و شریف شرکت اتوبوس رانی واحد منطقه یک خط ۳ مبلغ ۵۷۰ تومان پول و مدارک دیگری را وقتی تحویل میداد گفت این پول و مدارک را که روی صندلی جامانده بود یکی از مسافران بنام داد و منم چون همیشه خواننده جوانان هشتم بهتر دانستم تا از طریق مجله اعلام و صاحبش پیدا شود.

اتفاقاً روز بعد از تحویل، صاحب اصلی آن آقای حسین خوری امیرآبادی بدفتر مجله آمد و با دادان نشانی صحیح پول و مدارک خود را تحویل گرفت:

۴- آقای جلیل قدوسی کارمند کیلانتور نیز مدارکی را بدفتر مجله آورد که عبارتند از: دفترچه حساب پس انداز، کارنامه تحصیلی، شناسنامه، عکس محمد عبداللہی خبیسی - کارت شناسائی، علی اکبر مالک - شناسنامه، علی ریاضی - شهناز دست مرد - کارت شناسائی شرکت تعاونی، دولعلی علیپور گیله

\* اشیاء تازه دیگر:

۱- کارت معافیت - محمد علی صدیقی مشکاتی  
۲- پذیرش تحصیلی از انگلستان متعلق به «محمود محمد زاراده» یابنده: شهناز ن  
۳- شناسنامه، محمود پنبه چی - یابنده: آقای رمزی  
۴- مدارک تحصیلی دیپلم - کارت پایان خدمت - یک عدد کارت متعلق به محرم محمدی که میتواند به آدرس کرمانشاه - خیابان سیروس، مقابل بانک ملی، منزلعلی اشرف مراجعه و با دادن نشانی صحیح وسایل خود را تحویل بگیرد.  
\* تحویل گرفتند

آقایان، صدیف توسلی - اکبر معززی دامغان فر - باقر یزنده نیک مدارک خود را هفته گذشته از این سرویس تحویل گرفتند.

\* اشیاء موجود از هفته های پیش \* شناسنامه های: اکبر مهربانی - علیرضا محمدی استاد - اله قلی بخاری - رضیه ال ابراهیم -

بهزاد عادل زاده ۱۱ ساله یابنده مدارک مهم



احمد علی شمس راندی یابنده پول و مدارک



حسین ندان تیز یابنده چک ۷۰۰/۰۰۰ ریالی



جلیل قدوسی یابنده مدارک

- علی اکبر اریان پور - امیر صادقی نیا - محمدحسن میرصبوری - نازی پرتیان - علیرضا محسنی - مهرداد چرخیان - محمد رضاطالی - محمدخلج امیرسیتی - بی بی طاهره، بی بی زهرا و سیدحسین موسوی صالحی - حسن غایب زاده - یونس اکبرپور - ناصر ملاصالحی - کوکب صادقی بروچردی - عیدی ارزنده بقیه در صفحه ۵۸

مهدی و ناصر صفارمنش - شهن مکیسی - نافع منیعی - اسرافیل علی محمدزاده - قلعه جو - عبدالله حیدری زاده - احمد رضوی هروی - عبدالحمید لطفی کرخ - میرزا آقا ابراهیمی - اکبر اشندی سکیه وندی - فاطمه صغری کاظمی اسفرجانی - حسن جعفری ممتاز - فاطمه کوره زاده - مرادجوزی - داود حسین دخت بدوی - مهدی مهدوی آقا باقر - انشاهاله بیرا نو

## درختان پائیز زده در تابلوهای

### شهین حنا

که تلفیقی هستند از شعر و نقاشی اغلب درختان بی برگ را می بینیم که در غروب، در مه و در پی ابرها نشانه‌هایی از پائیز را به بیننده اقیاء میکند. خود نقاش در این باره می گوید: درختان من برگ ندارند چرا که زندگی برای من هنگام پائیز رنگ میگیرد و زیستن در پائیز برای من مثل زیستن در دنیابست سرشار از زیبایی و طراوت و شعر و موسیقی... در پائیز است که من می توانم بیشتر فکر کنم و بیشتر بنویسم و نقاشی کنم.

اصولا بهترین خاطرات زندگی من در پائیز بوده است و شاید بهمین دلیل است که تقریباً به تمام تابلوهایم رنگ پائیز زده ام.

شهین حنا هفتاد و یک ساله از کار نقاشی و شعر گاه ترانه‌هایی نیز میسراید و جدیدترین ترانه‌ای که ساخته مسافر غریب نام دارد که با آهنگی از صادق نوجوکی توسط حمیرا خوانده شده است که اینطور شروع میشود:

غریب به راه بی نشویم  
میخوام برم گم بشم اینجا دیگه نمونم  
هوای اینجا واسه نفس کشیدن کمه

برای زخم کهنه رها شدن موممه  
عشق همیشه ناجی پیدا نمی شه اینجا.  
تو شوره زار نمیشه دل بزنی بدریا.



نمایشگاهی از تازه ترین آثار نقاشی شهین حنا شاعر و روزنامه نگار معروف در تهران گالری برگزار شد. در اکثر تابلوهای شهین حنا

## بیک ایمانوردی هم به تئاترهای لاله زار در بیک مصاحبه شدیدالحن گفت:

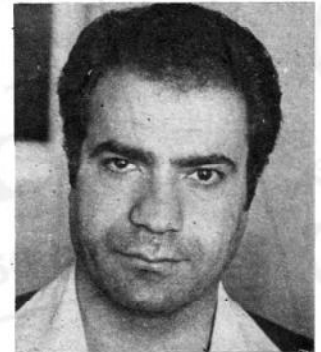
# من برای کسانی در میکنم که برای پائیز انگشت خود به لندن



بیک ایمانوردی در حال گفتگو با خبرنگار جوانان

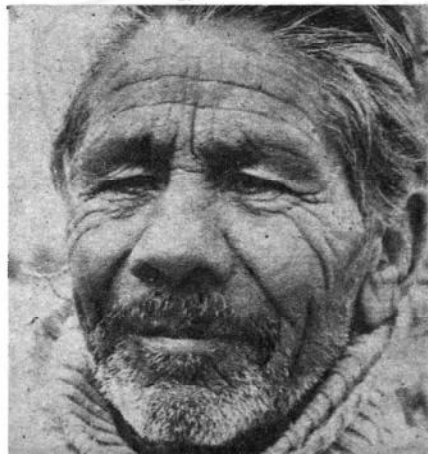
## حمید عبادی: رادیو ایران مرا تحویل نمیگیرد

و تجویدی همچنان برای رفتن برادری و اجرای ترانه با مانع روبرو هستم و میگویند هنوز نظر آقایان شورای موسیقی اعلام نشده است. گله دیگر من از برنامه کودک است که هیچگاه یادی از من نکرده و انگار نه انگار که زمانی حمید عبادی نام این برنامه را سر زبانها انداخت.



## استمداد مجله جوانان از خوانندگان عزیز طبسی: چه کسی از این روستائی شجاع طبسی اطلاع دارد؟

این مرد، در دل بیابان، روستائی ساخته و با خانواده اش در آنجا زندگی میکرد و معلوم نیست در پی زلزله ویرانگر طبس از خشم طبیعت جان بدر برده یا نه؟



اطراف آن هزاران مهنون ما را بخاک هلاکت افکند آیا خبری از این مرد و خانواده اش دارید؟ آنها زنده هستند یا خدای نکرده آنها هم قربانی قهر و خشم طبیعت شده اند؟  
از آقای معز بخاطر این یادآوری صمیمانه تشکر کردیم و بایشان قول دادیم موضوع را پیگیری کنیم و نتیجه را با اطلاع خوانندگان عزیز برسانیم. بنابراین از همین طریق، از آقای احمد

هفته گذشته آقای معز، مدیر کانون رادردی، تلفنی با دفتر مجله جوانان تماس گرفت و گفت:  
- یادتان مساید در حدود دو سال پیش مجله اطلاعات هفتگی مطلبی نوشت درباره مرگی که به تنهائی و بکنک زن و فرزندان، روستائی در دل بیابانهای اطراف طبس ساخت؛ حالا که زلزله ویرانگر، در شهر طبس و روستاهای

در این هفته حمید عبادی خواننده ترانه های آذربایجانی که مدت ۲۱ سال است در کار خوانندگی فعالیت دارد بدفتر مجله جوانان مراجعه کرد و در حالیکه شدت ناراحت بود گفت نمیدانم چرا رادیو ایران مرا تحویل نمی گیرد در حالیکه در زمان مرحوم پیرنیا صدایم را پذیرفتند و اجازه همه گونه فعالیت در محیط رادیو داشتم.  
حمید عبادی گفت ۲۱ سال قبل زمانیکه ده سال بیشتر نداشتم در اتوبوس های شرکت واحد خوانندگی می کردم و از این راه زندگی خود و پدر پیرم را تامین می کردم، در آن موقع رانندگان اتوبوس منتهای لطف را نسبت بمن داشتند و مانع خواندنم در اتوبوس هائی نمیشدند، یگروز شخصی کارتش را بمن داد و گفت برادری تهران بیا.  
در حالیکه از خوشحالی سر از پا نمی شناختم برادری رستم و خوانندگی در برنامه کودک را شروع کردم، مرحوم پیرنیا در آژمان مشوق من بود و راه پیشرفت را از هر جهت برام هموار نمود.  
در حالیکه اوضاع بر وفق مراد بود آقای گلرخی امور رادیو را عهده دار شد و در زمان وی منتهای کم لطفی بمن شد تا چنانکه حتی از داخل شدن من بمحوطه رادیو جلوگیری کردند.  
دوندگیهای فراوان که نتیجه ای نداشتم مرا خسته نمود و آخر الامر بخواندن و اجرای برنامه در تئاتر و کافه ها پرداختم. بعدا باز هم به رادیو مراجعه کردم متأسفانه با وجود تأیید آقایان بدینی



شیده شد و

# تاتر بازی ن زخم میر و ند!

در هیاهوی رکود و بیکاری سینما، بیک ایمانوردی بازیگر و کارگردان و تهیه کننده معروف سینما ناگهان اعلام داشت تا دو سه هفته دیگر در یکی از تاترهای لاله زار بروی صحنه میاید و گروهی از بازیگران با سابقه سینما را نیز بدنبال خود به لاله زار خواهد کشاند.

«بیک ایمانوردی» در باره این تصمیم پریهاوی هنری خود گفت من ایمی هستم که از توده مردم برخاستم و از میان طبقه زحمتکش و کارگر جامعه هستم و بودم. مدتها بود که میخواستم خستگی ۱۶ سال فعالیت خود را بنحوی ناگهان به فکر تاتر افکندم البته نه تاتر روشنفکرانه بلکه تاتر مردمی، تاتری که از زندگی توده مردم الهام بگیرد تاتری که همه میتوانند آنرا بفهمند.

به عقیده من انجمن ایران و آمریکا و سالن تاتر شهر و فلان و بهمان جوابگوی توده مردم نیست چون آن عده مردم که به درون این سالن ها بقیه در صفحه ۵۴

# گو گوش برای سومین بار بطور پنهانی ازدواج کرد!

«گو گوش» خواننده معروف مخفیانه و ناگهانی با جوانی ۳۴ ساله بنام همایون ازدواج نمود. آشنائی گو گوش و همایون، به گفته نزدیکانشان از حدود ۶ ماه پیش آغاز گردید. کم کم به عشق انجامید و سرانجام چندی پیش بطور خصوصی، طی مراسمی گو گوش پای سفره نشست و برای سومین بار عروس شد.

«گو گوش» در تهیه مقدمات ازدواج، ابتدا «کامییز» پسرش را به فرانسه برد و بعد فعالیت های هنری خود را در سطح کاباره و جشن و عروسی محدود ساخت و آنگاه به این ازدواج تن داد.

داماد ۳۴ ساله صاحب چند شرکت از جمله یک دفتر بیمه می باشد و ضمن اینکه مخالفتی با فعالیت های هنری همسرش ندارد در محدود ساختن این برنامه ها اصرار داشته و بقولی میخواید گو گوش محبوب را از محافل و مجالس هنری دور نگهدارد تا زندگی زناشویی اش دوام یابد. زن و شوهر عاشق اصرار داشتند که این وصلت در جریان هیاهوهای اخیر سیاسی، مدتها پنهان بماند و بهمین جهت از نزدیک ترین دوستان خود در مراسم عقد دعوتی بعمل نیاورند ولی بهر حال سومین ازدواج گو گوش نیز بر ملا شد.

«همایون» که در بخشودگی های اخیر، معافیت سربازی بدست آورده، بزودی با گو گوش به سفر ماه عمل خواهند رفت.



تنها عکسی که از گو گوش و شوهر جدیدش همایون بدست ما رسیده است.

با کناره گیری نویسنده تهیه کننده و

اعضای گروه:

# گروه از حام صدر، شکرپاره اصفهانی را تنها گذاشت!



مهدی میزبان، نویسنده و تهیه کننده برنامه های تئاتری گروه ارحام صدر بانفاق چند تن دیگر از همکارانش از گروه کناره گیری کردند و شکرپاره اصفهانی را تنها گذاشتند.

ارحام صدر، که بعد از کناره گیری از سینما، به فعالیتهای تئاتری گروه خود دلغوش کرده بود با کناره گیری مهدی میزبان اینک کوشش میکند که نام گروه تئاتری خود را حفظ کند و با افراد تازه ای به فعالیت اش ادامه دهد.

در گفتگویی با خبرنگار جوانان چنان گفت:

«من میزبان را خیلی دوست دارم و بکار او ایمان دارم. اختلاف ما از نوع همان اختلافاتی است که معمولاً بین گروهها پیش میاید و همین اختلاف موجب کناره گیری آقای میزبان و چند همکار دیگرم از جمله آقای فضل الله میزبان برادر مهدی شده است. با وجود این من بکارم ادامه میدهم منتها با نویسنده و تهیه کننده قبلی برنامه های آقای امین خندان.

# «تاج بخش» تحت عمل جراحی قرار گرفت

«مسعود تاجبخش» هنرمند معروف رادیو سرانجام بدنبال دو عمل جراحی خطرناک و تلاش پزشکان بیمارستان طرفه، از مرگ حتمی نجات یافت ولی بقول خانواده اش هنوز مراحل حساس و خطرناکی را می گذراند.

«مسعود تاجبخش» را هفته گذشته در آستانه مرگ یافتیم در حالیکه خانواده اش از یک طرف و دوستانش در رادیو تهران از سوی دیگر در

مصمصامی همکار عزیز خودمان در طیس و سایر طبیعیهای ارجمند خواهش میکنیم گروهی اطلاع از این مرد روستائی و خانواده اش دارند تلفنی (با شماره ۲۳۱۳۲۰) به سرویس حوادث مجله جوانان اطلاع دهند. اما این روستائی آشنائی کیست؟

★ زندگی در دل طبیعت

بموجب گزارش مجله اطلاعات هفتگی که در بهمن ماه دو سال پیش چاپ شده، در ۳۵ کیلومتری طیس روستائی قرار دارد بنام «پنجه» که در آن فقط یک خانواده زندگی میکند: یک مرد، همسرش و دختر کوچکش. این مرد که قاسم آتش افروز نام دارد و حالا ۵۷ سال دارد گفته بود:

«بیست سال، از زندگی در شهر خسته شدم. دست همسر و دو فرزندم (آن موقع یک دختر و یک پسر داشتم) گرفتم و به بیابان آمدم و اینجا را برای زندگی انتخاب کردم. با دست خودم و یکمک زن و بچه هایم خانه محقری ساختم، چشمه ای از دل کوه جاری کردم، درختهایی کاشتم تعدادی میش و مرغای خریدم و به کشت و کار پرداختم. زخم هم دار قالی نصب کرد و به قالی بافی مشغول شدم. پس از سه سالها، که دختر و پسر بزرگ شدند رفتم شهر و برای آنها یک شوهر و همسر مناسب پیدا کردم و آنها را فرستادم بی زندگی زناشویی خودشان و حالا با دختر کوچکم که بعداً بدنیامد در این روستا زندگی میکنم و واقعا راضی هستم....»

در یک بعدازظهر  
گرم در میدان  
شهید، چهار جوان  
نیرومند واستخوان  
درشت جلو اتومبیلی  
را میگیرند و  
میگویند: قزوین  
هزار- تومان! رقم  
سنگین و قابل  
گذشت نیست،  
راننده متوقف  
میشود و جنایتی  
در مغز آن  
چهار نفر شکل  
میگیرد...



# آدمکشان جادوها..

سربال جدید مجله جوانان از يك پرونده عجيب جنائى كه  
نفر باند و رهبر آن را بدام قانون انداخت - ميلیونها اتومبیل

پیکری خانواده مقتول به جانی برسد...  
\*\*\*  
جانیتکاران که باید از آنها آدمکشان حرفه‌ای و باند «جوخه مرگ» نام برد، همچنان به جنایات خود ادامه میدهند مرتکب چندین قتل دیگر نیز میشوند مامورین در تعقیب هستند، همه میخوانند سر نخی بدست آورند اما جنایات بی امان اتفاق می افتد تا در تابستان امسال که بطور اتفاقی و تصادفی یکی از آنان بجنگ پلیس میافتد و در پیکریهای بعدی پرده از راز مخوف جنایات او و همدستانش برداشته میشود و سایر اعضای باند هم بدام میافتند مگر رهبر باند که هنوز فراری است. اما افراد باند چگونه شناخته شدند این خود داستانی جالب دارد.

\*\*\*  
در یکی از روزهای داغ تابستان امسال، شهر ارام وزیبای سنندج شاهد یک تصادف کاملاً عادی ومعمولی بود تصادفی که نمونش هرروز اینجا و آنجا اتفاق میافتد اما این یکی، خورسرخنی شد تا ماموران آگاهی به راز جنایات مرموز و ناشناخته باند جوخه مرگ پی ببرند و افراد آنرا شناسائی دستگیر بکنند. این حادثه، مربوط به تصادف اتومبیل شماره ۹۵۹۳۴ تهران - م با یکی از اتومبیلهای پلیس شهر بانی سنندج بود. این تصادف پراثر سرعت زیاد اتومبیل شخصی رویداده بود. بگذارید، ماجرا را از زبان سردار قلعه‌ای

نوبت به اتومبیل شماره ۹۵۹۳۴ تهران - م میرسد که راننده اش گروهبانی بنام اسمعیل حبیبی پور است. یکی از چهار جوان دست تکان میدهد. راننده متوقف میکند. جوان میگوید: قزوین، هزار تومان! رقم درشتی است. کرایه اتومبیل سواری برای قزوین حداکثر بیست تومان است. راننده وسوسه میشود و جوان برای تشویق هر چه بیشتر او و برطرف کردن دودلی و تردیدش میگوید: ما کار فوری و مهمی داریم و بهر قیمت باید خودمان را همین امشب به قزوین برسانیم! راننده رام میشود و میبذرد و آنها سوار میشوند و همگی بسوی سرخوشنی نامعلوم حرکت میکنند. در نزدیکی قزوین یکی از سرشنیشان اتومبیلی به راننده میگوید:  
- لطفاً بفراست توی این جاده فرعی که سری به شهرک بزیم اونجا کار کوچکی داریم، زود بر میگردیم! هزار تومان کرایه رقمی است که جای هیچگونه اعتراض، برای راننده باقی نمیکند و او پراحتی میبپرد توی جاده فرعی. چند صد متری که دور میشوند یکی دیگر میگوید:  
- لطفاً نگهدارین، کار واجبی داریم! در جاده هیچ عابر یا اتومبیلی رفت و آمد نمیکند. حالا دیگر تاریکی همه جا سایه افکنده و ساعت حدود نه و نیم بعد از ظهر است. اتومبیل در سکوت سنگین جاده متوقف میشود ولی پیش از آنکه هیچیک از سرشنیشان اتومبیلی، از جایشان تکان بخورند، مشت محکم و رپدانی بدست آید و یا تلاش ماموران و

مجله جوانان تنها مجله ایرانی است که بشیوه مجلات و نشریات بزرگ دنیا نظیر دلیلی میرو - اشترن - بوئنه - کونیک ووو... هر چندگاه یکبار در زمینه وقایع مهم به تحقیقات جالب و دامنه داری دست میزند و سریالهای تازه ای منتشر می کند که این سریالها ضمن جالب بودن، میتواند آگاهیهای تازه ای در زمینه مسائل تازه جامعه به خوانندگان خود بدهد. تا بیست سال پیش اتومبیل خاص طبقه اشراف بود اما اکنون میلیونها ایرانی صاحب اتومبیل هستند پس باید بامسائلی که در جاده ها رخ میدهد آشنا شوند تا گریبانگیر خردشان نشود. سربال جدید آدمکشان جاده ها که بواقع خود در صفحات مطبوعات البته بعنوان خبر روز و سر بسته منتشر شد اینک بصورت کامل و بشکل جالبی منتشر میشود در حالیکه این سربال میتواند با کمک شما خوانندگان عزیز به دستگیری رهبر جنایتکار باند و روشن کردن بسیاری از قضایای هنوز هم پیچیده این ماجرا کمک کند.

سرویس فوق العاده حوادث مجله جوانان  
اینجا میدان شهید است. ساعت شش بعد از ظهر یک روز تابستانی است. هوا گرفته و دم کرده است. گونی انتظار حادثه ای را میکند. چهار جوان بزن بهادر و استخوان درشت در یک گوشه ایستاده اند و ظاهراً منتظر اتوبوسی،

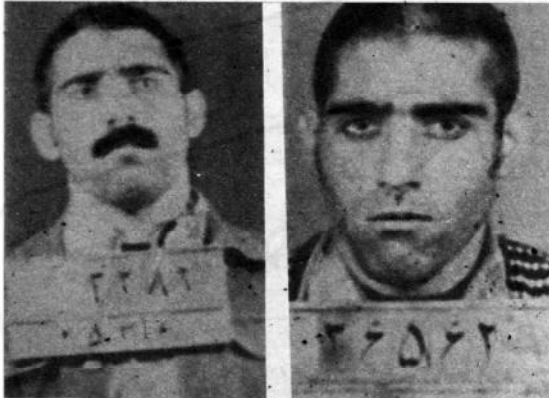
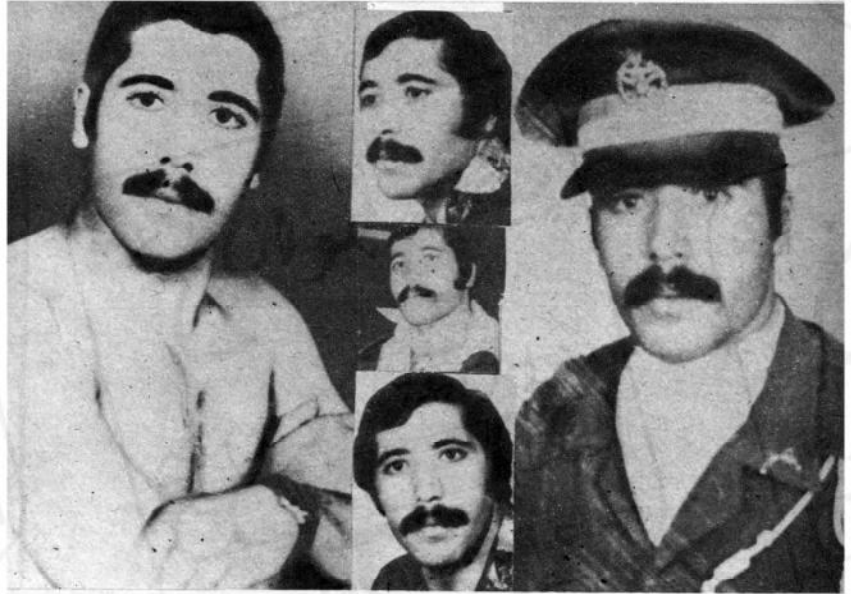
\*\*\*  
از پیامهای خصوصی سردبیر  
خوارم، برادرم! هیچ چیز زیباتر از برادری، همدلی و مهربانی نیست، هیچ انسانی حق ندارد همه چیز را برای رودخانه ها، آبهای چیز متعلق به همگان است، جنگل ها، درختها، رودخانه ها، آبهای خروشان دریاها، کوچه ها، و خیابانها..... اینها تنها هدایایی هستند که خداوند آنرا وقف بشریت کرده و چندصاحبی نیز ما در کنار این اموال موقوفه زندگی می کنیم بنابراین کاری احقرانه است اگر همه این ودایع زیبا و شگوهمند را مال خود بنامیم بلکه همه آنها مال برادران ما است، برادراتی مهربان و یکدل و یک رنگ.... پیرامون خود را هرطور که بسود و میلمان بوده الوده نکنیم محیط ما محیط همه مردم، همه نسلهاست که از پس ما می آیند.....



**وز هم مفتوح است و ميتوان با كمك خبر نگاران سرويس فوق العاده آخرين واد ايراني را از خطراتي كه در جاده ها در كمين شان نشسته است آگاه كرد و پرده از راز قتلهاي ناكشوده برداشت.**

**چهار مرد، هر کدام با سابقه و پرونده اي از شرارت ها و سنگدلي ها، در يك اجتماع هم قسم ميشوند تا رانندگان و سايط نقليه را به بيابانها بكشانند و آنها را بكشند و اموالشان را غارت كنند و بدينتر قيب باند آدمكشان جاده ها يا جوخه مرگ تشكيل ميشود و بزرگترين پرونده پليسي ساليان اخير بوجود مي آيد**

**يك تصادف كاملا عادي و معمولي در شهر آرام و زيباي سنندج پرده از راز جنايات بزرگي كه همه را كيج و مبهوت كرده بود برداشت ولي پليس در مرحله اول نميدانست مردى كه باعث تصادف شده عضو جنايتكارانه ترين باند عصر حاضر است**



سردار قلعه اي، اولين عضو باند كه بطرز عجيبى با يك تصادف استثنائى بدم افتاد و از جنايات هولناك گروه خود پرده برداشت.

ماموران آگاهي چون از اين اسم، سابقه ذهني داشتند كنجكاو شدند و ضمن بيگيري لازم متوجه شدند كه اسمعيل بقيه در صفحه ۵۰

بهرام قلعه اي

ابراهيم حيدري فرد

ستدج ضمن بررسى مي بيند شماره اتومبيل متعلق به تهران است و نامه اي به آگاهي تهران مينويسد كه صاحب اتومبيل را شناسائي كند. اين اداره هم پس از بررسى هاي لازم اعلام ميكند كه اتومبيل متعلق به شخصى بنام اسماعيل حبيبي پور است.

تا اين لحظه پليس نميداند كه چه جنايتكار بيرسمى در مشتق بوده و راز بي اطلاع بوده و مفت از دست داده است. چند روزي ميگذرد: پليس براي تعيين تكليف اتومبيل از آگاهي محل ميخواهد كه صاحب ماشين را پيدا كند و با و اطلاع دهد كه بيابيد اتومبيلش را ببرد. آگاهي

چند عكس از مظفر مرادي رهبر باند آدمكشان جاده ها كه فراري است و تمام مرزهاي ابي، هواني و زميني كشور بروي او بسته است و باز پرس پرونده از

جنايتكاري كه رانندگي اتومبيل را بعهده داشت بيگيري كنيم: من و دوستانم مظفر و بهرام، با عجله داشتيم از خياباني ميكشديم و من رانندگي ماشين را عهده دار بودم كه ناگهان اتومبيل پليس شهرياني جلويم سبز شد و چون سرعت داشتيم نتوانستيم خودم را كنترل كنم و يك وقت بخود آمدم كه تصادف، اتفاق افتاده بود. مظفر و بهرام بعضى ديدن اتومبيل پليس، پياده شدند و با فرار گذاشتند، مامور پليسي كه رانندگي ميكرد پياده شد و بيلتف من آمد و گفت:

مگه كوري؟ چرا جلوي خودتو نگاه نميكني؟ با خونسردى گفتند: ببخشيد سركار! با اخم گفت: گواهينامه! گفتند: ندارم! گفت: بشين پشت فرمون و بيا شهرياني!

بشتر جوف و نهر بوا ميشوم، من ومنى كردم و گفتم بيشم نيست بروم بياورم! با اين بهانه از چك پليس نجات يافتم و وقتي بجمع دوستان پيوستم مظفر گفت: بايد هرچه زودتر فرار كنيم وگرنه بدم ميفاتيم. اين بود كه ديگر سراغ اتومبيل نرفتم و از سنندج خارج شدم....»

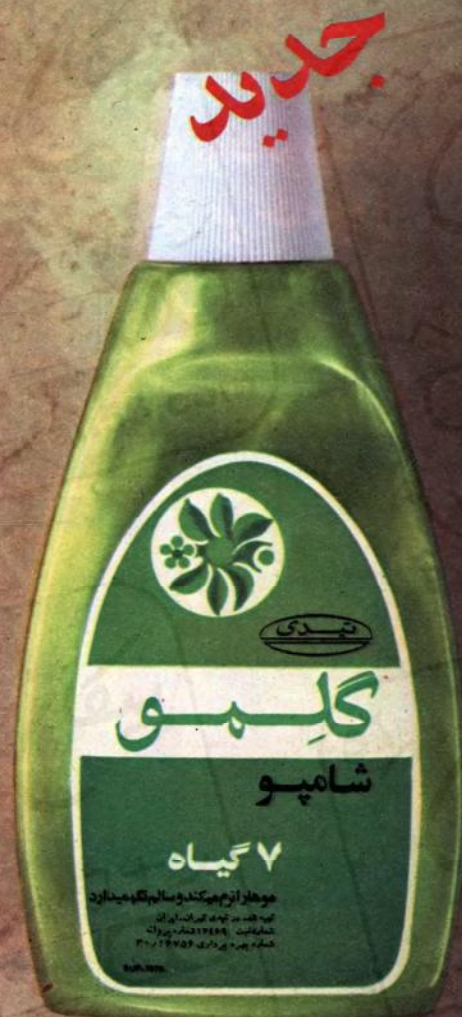


# شامپو ۷ گیاه گلمو موهای شما را نرم، لطیف و شفاف میکند

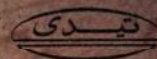
در طبیعت گیاهان بیشماری آفریده شده است،  
شوارتسکف آلمان ۷ گیاه از بین آنها برای  
تهیه شامپو جدید ۷ گیاه گلمو انتخاب کرده،  
۷ گیاهی که لطافت، شفافیت و سلامتی  
طبیعت را بموهای شما میدهد.  
سلامتی، شفافیت و لطافتی که از یک شامپوی  
حوب انتظار دارید.



شما می بینید  
شما حس میکنید



Schwarzkopf







آشنایی با تاسیسات و ساختمانهای چشمگیر قرن: پل، کانال، تونل و

# آسمانخراش، پدیده سر بفلک کشیده!

«بتون مسلح» چیست و به چه کار می آید؟ آسمانخراش را، زمانی که وسعت زمین در منطقه‌ای این تونل‌های دوقلو، دوکشور ایتالیا و فرانسه را بیکدیگر متصل میکنند!

«ژوهانسبورگ» - که در آن آسمانخراشها صف‌های درهم و برهمی کشیده‌اند - هزاران کیلومتر مربع زمین‌های خالی و بدون ساختمان وجود دارد که از آنها هیچ استفاده‌ای نشده است.

بدینست بگوئیم که آسمانخراشها، کم‌کم محبوبیت خود را از دست داده‌اند چراکه وجود آنها باعث انزوای دور افتادن آدم از آدم، تلقی شده است.

\* پل، راه ارتباط هوایی همانطور که میدانیم، پل راه ارتباط بین دو نقطه از زمین میباشد که خود در هوا معلق است. امروزه پل‌سازی برای خود اهمیت ویژه‌ای کسب کرده و طرز ساختن و فرم آن خود علمیست قابل بررسی و جالب که در اینجا به وسعت و گوناگونی‌اش نمیتوان به آن پرداخت. در حال حاضر، طولانی‌ترین پل دنیا، پل «ورازانو نروز» میباشد که در بندرگاه نیویورک کار گذاشته شده و ضخامت رشته‌های پولادینی که آنرا نگه داشته‌اند به یک متر میرسد!

از پل‌های عظیم دیگر دنیا پل «فورت ریل» در اسکاتلند است که طول آن به ۵۶۱ متر میرسد.

\* کانال، راه ارتباط آبی کانال - یا آبراه - یکی از مهمترین و حیاتی‌ترین تاسیسات اقتصادی است که وجودش باعث رونق اقتصادی - در همه ادوار - بود.

اولین سیستم کانالهای بزرگ در سالهای بین ۱۷۰۰ تا ۱۸۰۰ در اروپا بوجود آمد که برای حمل و نقل محصولات و تولیدات کارخانه‌های جدیدی که در طی «انقلاب صنعتی» پدیدار شده بودند، مورد استفاده قرار گرفت.

یکی از معروف‌ترین و حیاتی‌ترین کانالهای دنیا، کانال «سوئز» میباشد که دریای سرخ را به دریای مدیترانه وصل میکند و طول آن به ۱۶۲ کیلومتر میرسد. کانال معروف دیگر دنیا (که در اینجا مردمش برای ملی کردن آن، حتی خودکشی نیز میکنند!)، کانال «پاناما»ست که طول آن به ۸۲ کیلومتر میرسد و اقیانوس کبیر را به دریای «کارائیب» (و در واقع اقیانوس اطلس) متصل میکند.

فناوری از نیویورک، بر نیویورکها از آسمان کشیده!



میشود و بدینال آن، چیزی بنام «بتون مسلح» بوجود آمد که عبارتست از شمش‌ها و شبکه‌های ساخته شده از فولاد، که با استفاده از آنها فشار وارد بر ساختمانها، بطور یکسان و یکنواخت بین این شبکه‌های فولادی تقسیم میشود و خطر هرگونه خرابی و ویرانی را به حداقل میرساند. \* آسمانخراش، پدیده سربفلک کشیده!

اولین ساختمانی که به آسمانخراش موسوم شد، در ایالات متحده آمریکا بنایش گذاشته شد. این ساختمان که ۱۰ طبقه و با چهار چوب‌های آهنی بود، برای مقاصد اداری و در شیکاگو بسال ۱۸۸۵ بنا شد.

امروزه بیشترین و رفیع‌ترین آسمانخراشها در نیویورک هستند، چراکه این شهر بر روی جزایری واقع شده که وسعت چندانی ندارند و بالاچار برای ایجاد فضای بیشتر، از هوا (بجای زمین!) استفاده میکنند.

البته، امروزه آسمانخراش، پدیده‌ای شده همانند مد، که بعضی کشورها بیشتر بخاطر اینکه آسمان خراش داشته باشند آنها را بپا میدارند. متلا در اطراف

این هفته اگر موافق باشید با هم سری به ساختمانها و تاسیسات عظیم امروزی از جمله آسمانخراش، پل، کانال و تونل بزنیم تا با این پدیده‌های قرن بیستم هر چه بیشتر آشنایی پیدا کنیم. در ابتدا باید گفت که بشر در حدود ۱۰/۰۰۰ سال پیش بود که زندگی بدوی و غارتگری خود را ترک گفته و ساکن شد، و همزمان با این مرحله بود که به کشاورزی نیز پرداخت. اجداد ما، برای ساکن شدن، ابتدا منطقه‌ای را که دارای آب و هوای معتدل بود، انتخاب میکردند و سپس با استفاده از حصیر و ترکه‌های درخت و با کمک نوعی خمیر گل مانند که شامل سنگ و خاک و آب بود، به ساختن خانه میپرداختند.

خانه‌های ساخته شده با آجرهای کوره، ابتدا در قرون وسطی رواج پیدا کرد اگرچه شواهدی در دست است که نشان میدهد در بین النهرین و ۳۵۰۰ سال پیش از میلاد مسیح نیز از آجرهای کوره برای ساختن دیوار استفاده میکردند! باید گفت که آجرهای کوره ضمن محکم بودن، سنگین هم هستند و برای همین است که در ساختمانهای بلند آن را بکار نمی‌برند.

\* «بتون مسلح» چیست؟! با پیشرفت علم ساختمانسازی و تاسیسات ساختمانی، لزوم موادی هر چه محکمتر و در ضمن سبک، احساس

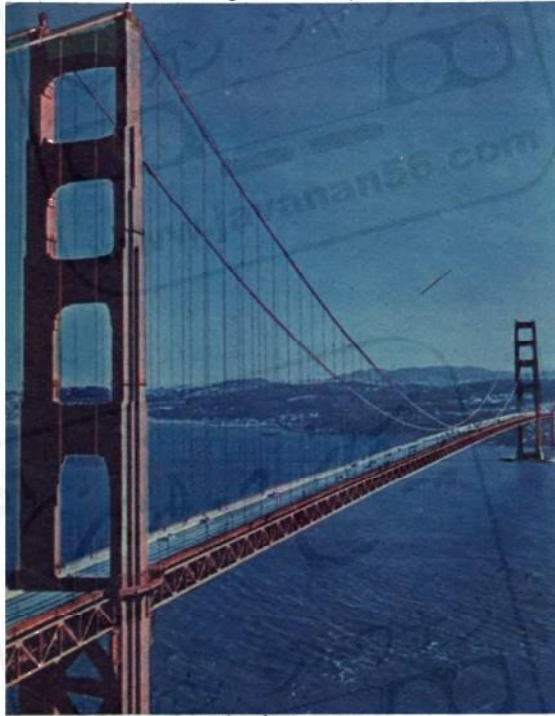


نکته جالب در مورد این هر دو کانال این است که طرح هر دوی آنها را یک دیپلمات فرانسوی بنام «فردیناند دولیس» ریخته است که خود نیز ساختمان آنها را شروع کرد ولی ساختمان کانال «پاناما» را بعثت و رشکسنگی شرکتش و نیز مرگ خودش نتوانست شخصا پایان بپرساند.

\* تونل، راه ارتباط کوهی! تونل نیز از راههای ارتباطی بسیار مهم برای راه آهن و وسایل نقلیه ماشینی میباشد که حفر آنها معمولا از دل کوهها صورت میگیرد.

- مدخل تونل «مونت بلانک» در ایتالیا

برای کندن تونل در کوههای سخت بقیه در صفحه ۴۲



پل معلق و معروف «گلن گیت» در بندر ورور به خلیج «سانفرانسیسکو»

\* از پیامهای خصوصی سردبیر... خواهر و برادر عزیزم! امروز با چه کسی مهربان بودی؟ سلام کدام مرد و زنی را با مهربانی پاسخ دادی؟... روابط انسانی تو با والدین پیر، همسایگان و همشهریها چگونه بوده است؟...



گزارش خبرنگار جوانان از نمایشگاه جهانی وسایل و ابزار صوت

# دستگاههای استریو دوباره از هم جدا شد

اکنون خریداران دستگاههای صوتی بدو دسته تقسیم شده اند که عقایدشان را مینویسیم.

نمایشگاه بخش میشد و این امر سبب شد که بازدید کنندگان با تهیه کنندگان و مجریان برنامه های رادیویی نیز آشنا شوند و با آنها گفتگو بپردازند. علاوه بر این، دسته های موزیک آلمان نیز برای بازدید کنندگان برنامه هائی اجرا کردند. در چهارمین روز نمایشگاه، شهردار دوسلدورف، به صندرزمین بازدید کننده که یک خانم خانه دار بود بیکستگاه استریو فونیک به ارزش سه هزار مارک (حدود نه هزار تومان) اهداء کرد و به دوست و پنججاه نفر سالمند نیز که بدعوت وی به نمایشگاه آمده بودند هدایائی داد.

۲- اگر مثلا یک بخش صوت قوی تر و بهتر به بازار بیاید نمیشود آنرا در دستگاه کار گذاشت و استفاده کرد.  
۳- وسایل وقتی جداگانه باشند صدا و بخش آن کیفیت بهتری خواهد داشت (که البته این بستگی به سلیقه اشخاص و گوش آنها دارد)  
در جریان نمایشگاه، دروسانان، از ساعت ۹ صبح تا ۱۱ شب بازدید کنندگان مینواستند از نزدیک طریقه تهیه برنامه های رادیویی آلمان و رادیوستانها را تماشا بکنند. تمام این برنامه ها در این شش روز از محل

فی بدت شش روز در شهر دوسلدورف برپا شد و در آن تازه ترین ساخته ها و اختراعات مربوط به وسایل «استریوفونیک» از کشور آلمان و ۴۶ کشور دیگر دنیا معرض نمایش گذاشته شد. در این نمایشگاه ۲۱۶ کارخانه از کشورهای مختلف جهان شرکت کرده بودند و جمعا یک میلیون و هشتصد هزار نفر از آن دیدن کردند که اکثرشان جوانان بودند و از شهرهای گوناگون آلمان و ۴۶ کشور دیگر جهان بودند. ششصد خبرنگار نیز از ۱۷ کشور دنیا برای تهیه گزارش درباره این نمایشگاه به دوسلدورف آمده بودند.



جوانان بزرگترین رقم مشتریان دستگاههای جدید صوتی را تشکیل میدادند و همه جا آنها بودند که با دستگاههای جدید نمایشگاه ور میروند.

ماجرای جالبی که بسیاری از خوانندگان مجله

## بچه «مریخی» دیر روز و بچه زمینی امروز!

**ای مرد! هر جا هستی بچه تو دیگر مریخی نیست تو پول و خوشگل شده محض رضای خدا بیا و بچه ات را بدبین**

«مریخی» را خوانندگان قدیمی مجله جوانان خیلی خوب میشناسند. کودک خردسالی که چون از شدت لاغری و بیماری بسیار غیر عادی بود، پدرش او را فرزند خود نمیدانست و میگفت این بچه شبیه موجودات مریخی است! هفتده گذشته این طفل معصوم که دختر و نامش پوپک است به همراه مادرش بدفتر مجله جوان آمد و از خوانندگان خوب مجله برای یافتن پدر خود کمک خواست.  
\* ماجرا چه بود؟  
برای آگاهی آندسته از خوانندگان عزیز که در جریان زندگی پوپک نیستند توضیح میدهم:  
در حدود چهار سال پیش یکی از خبرنگاران سرویس حوادث شهری مجله جوانان هنگام تهیه خبر در دادگاه حمایت خانواده به زنی جوان برخورد کرد که کودک نوزادی در آغوش داشت و پشت میکریست، خبرنگار از او ماجرا را میپرسد و زن که دنیا نام دارد میگوید:  
- من چند سال پیش بعقد مردی بنام ایوب در آمده ام و مدتی با هم به آرامی زندگی کرده ایم ولی از چند وقت پیش بین ما اختلافاتی بروز کرده و آخرین بار که با هم درگیری پیدا کرده بودیم من در

در واقع این چهارمین بار بود که شهر دوسلدورف آلمان شاهد نمایش ساخته های صاحبان صنایع کشورهای مختلف جهان بود (درباره نمایشگاههای سال های پیش نیز گزارشهایی فرستاده ام که در همان زمان چاپ شده است).

در اینجا باید توضیح بدهم که کلمه های فی چه معنی میدهد. این کلمه یعنی بخش مجدد و طبیعی موزیکی که در استودیو و یا سالن کنسرت شنیده است و از دو کلمه فیدلیتی و های گرفته شده است. این پدیده در سال ۱۹۶۲ در کشور آلمان غربی اختراع شده و همین جهت از آن تاریخ انجمنی بنام هایفی بوجود آمده که ۶۲ کارخانه مهم جهان که دستگاههای استریوفونیک میسازند در آن عضویت دارند. دوسال

پیش دستگاههای استریو کمپاکت یعنی رادیو، گرام، بخش صوت و تقویت کننده در یک جعبه، مقام اول را بدست آورده بود ولی امسال مجددا دستگاههای استریو مثل سابق از هم جدا شده بود و همگی در کمدی قرار داده شده بود. البته دستگاههای کمپاکت که دوسال پیش از طرف تمام کارخانه ها عرضه شده بود؛ امسال هم پرفور دیده میشد ولی سازندگان آنها سعی کرده بودند که در ساخت آنها تقویت و تحولی بوجود آورند، بعضی از مصرف کنندگان این دستگاه را بهتر و مفیدتر میدانند و برخی آنرا رد میکنند و من در اینجا دلایل موافقین و مخالفین را برای شما خوانندگان عزیز مجله جوانان شرح میدهم:

موافقین این دلایل را عنوان میکنند:  
۱- صرفه جویی در مورد قیمت، زیرا اگر قرار باشد یکایک وسایل (گرام، رادیو، بخش صوت و تقویت کننده صدا) را جداگانه بخریم سه برابر گرانتر تمام میشود.

۲- صرفه جویی در جا چون قراردادن چهار وسیله در کنار هم به جای بیشتری محتاج است.

۳- صرفه جویی در سیم و کابل زیرا در این نوع دستگاهها جزیسم برق و آنتن، سیم و کابل دیگری وجود ندارد. گروه مخالفین میگویند:  
۱- در صورت خراب شدن یک وسیله، باید تمام دستگاه را به تعمیرگاه برد.



دختر خانم جوانی در کف زمین نمایشگاه نشسته و از آخرین دستگاهی را که خرید چینی دستگامی را ضبط موزیک دلخواه خود را می شنود چون او بوجه خرید چنین دستگامی را ندارد.



این دستگاه برای اولین بار در نمایشگاه بمعرض دیدگذاشته شد. میشود از صفحه و موج یاب اثری نیست.



این یک استودیو ضبط صدا در مرکز نمایشگاه است و هر بارسی بازدید کننده در مقابلشان میزد ضبط میکنند.

خبرنگار جوانان: چهارمین نمایشگاه بین المللی های مهندس شهروز بزدانبار \* آلمان فدرال - دوسلدورف -



# دانش آموز فلج، تمرین کاراته میکند!

حسین: من میخواهم ثابت کنم که جوانان با ورزش میتوانند روحیه سالمی داشته باشند و در آینده بر

## مشکلاتشان فایق آیند

هفته گذشته اطلاع یافتیم که یک جوان افلیج، بعنوان مظهر اراده و امید، به ورزش کاراته پرداخته و در این رشته از ورزشهای رزمی، پیشرفت زیادی کرده و همه صاحب نظران را به شگفتی واداشته است.



حسین روی جرخ در بسیاری تمرینات کاراته شرکت میکند



بندید کاراته خانم دانیل هسمر نایتو (اوربی کلاس پسران) میباشد که این زن وشوهر هر دو دارای کمر بند سیاه از انجمن کاراته ژاپن میباشد.

هستند همه علاقه دارند و در آینده جوانان زیادی در این ورزشها خود را نشان خواهند داد. صنعتکاران افزود: مربی کلاسهای

### \* ورزشکاران ۸ ساله!

صنعتکاران اضافه کرد: - اخیرا فدراسیون ورزشهای رزمی یکدوره کلاس جدید تعلیم کاراته مخصوص دختران دایر کرده که در آنها پسران ۸ تا ۱۲ ساله هم میتوانند تمرین کنند

صنعتکاران درباره هدف فدراسیون از تشکیل این کلاسها گفت:

- سعی فدراسیون ورزشهای رزمی در این است که اصالت این ورزشها حفظ شود و بیخاطر همین، تمام استادان ما ژاپنی و کره ای هستند که جوانان را به طور صحیح تعلیم بدهند. البته بعقیده من شرط اول، علاقه به این ورزش است، زیرا شخصی هر قدر هم که مستعد باشد اگر علاقه نداشته باشد پیشرفت نخواهد کرد. و خوشبختانه بچه هایی که در اینجا

## نوانان از آن آگاه هستند



"۲"

و این جهره امروز بویک است. دختری شیطان و شیرین و سالم و با نشاط که تنها آرزوی دیدن سیمای پدر است. آیا پدرش باین آرزوی پویک کوچولو جامه عمل میپوشاند؟ خدا کند!

## \* از پیامهای خصوصی سردبیر...

\* هموطن خوب و عزیز:

ما مسلمان هستیم و در هر شبانه روز پنج نوبت در خلوت خویش با خداوند بزرگ اتمه اطهار و امامان پاک سرشت خلوت میکنیم و بدینوسیله رابطه ای نیرومند و روحانی با خدای خویش برقرار میسازیم. در این لحظات غیر از تمناهای شخصی چیزی که ما مسلمانان باید بدان بیاندیشیم یاری خواستن از خداوند بزرگ برای همه مردم روی زمین، همه دردمندان، همه بیماران، همه محتاجان است آیا تو هموطن خوب من هنگامسکه امروز بنماز ایستادی بفکر همنوعان خود هم بودی؟ در حق آنان هم دعا کردی؟ از کین و سلامت و برکت بخواه چرا که اسلام دین تعاون و همدردی و همدمی است...







# سرشارانه های

## \* خلاصه از شماره های گذشته

نوشتیم که در یک عشق نیکه انشرفی و ادب در شمال شهر، چهار دختر از ۱۹ تا ۲۳ سال برتیب رویا ۱۹ ساله - کلی ۲۰ ساله - نوشین ۲۱ ساله و شهره ۲۳ ساله بوسيله زنی بنام «امان اقدس» مورد بهره زنگی قرار گرفته اند و برای اینکه این چهار موجود زیبا قصد فرار نکنند یا رقیبا از چنگال امان اقدس خارج نکنند دو محافظ قوی هیکل بنامهای مراخان و هوشنگ نیز دانا در این خانه حضور دارند.

قصه از یکشب گرم تابستانی در ماه اردماد شروع میشود، در این شب «شهره» که بزرگترین و جسورترین دختر خانه امان اقدس است پیشنهاد میکند که هر کدام از دخترها قصه زندگی خود را تعریف کند و ضمناً پیشنهاد میکند هرطور شده از آن خانه فرار کنند. شهره نخستین قصه گوی زندگی است که ماجرای زندگی خود را شروع می کند و میگوید با پسر همنامی خودشان «شاهرخ» قصد ازدواج داشت که بر اثر مسائلی شاهرخ خودش را کشت و او با میخان پسر عمه دانی جان ازدواج کرد اما وقتی مجید بنفر رفت پسر عمه دانی جان قصد تجاوز به او را داشت و شهره هم از خانه فرار کرد و در این راه با مسائل و حوادث پیچیده ای روبرو شد تا اینکه در هنگام خدمت در بیمارستان بدم شخصی بنام خداداد افتاد و خداداد او را بزور و در حالیکه او قانوناً همسر مجید بود به عقد خود درآورد و به هتل رامسر برد و در همین زمان هم شهره و دوستانش قصد فرار از خانه «مامی اقدس» دارند و با حوادث تازه ای روبرو میشوند.

بنسبیت خرد کشتی من چابجا شده است،  
خشیایار شوهر من نبود، اصلاً ارتباطی با  
من نداشت پس شوهر من کجا بود؟  
پیر زن در حالیکه یک ریز حرف  
میزد از اتاق بیرون رفت:  
- بشرطی تنها تون میگذارم که با هم  
خیلی مهربون باشین! خانم خواهش میکنم  
این مرد جوون رو اذیت نکنین اون از  
ساعت ده شب تا حالا بیست تا سیگار دود  
کرده!  
خشیایار و من تنها شدیم، او  
همانطور وسط اتاق ایستاده بود و مرا  
تماشا میکرد و بالاچرخه گفت:  
- من نکفتم که شوهرتون همس...  
- نگران نباشین منم نمیخوام زنتون  
باشم راستی شوهرم کجاس؟...  
- پای میز قمارا او زرنگترین و  
موقع شناسترین آدم مناسب این دور و  
زمنونه اس! عموی من فقط دو شب دیگه  
اینجاس بنابراین باید بهر ترتیب پای میز  
قمار لختش بکشم...  
- لاید در کمال نامردی و خوش  
غیرتی شما را مامور مراقبت از من  
کرده...  
- تقریباً همینطورره...  
لحظه ای بفکر فرو رفتم، نمیدانم چرا دم  
میخواست خشیایار از صمیم قلب میگفت  
که خودش و بمیل خودش در بیمارستان  
کمار من مانده، با عصبانیت گفتم:  
- پس ماموریتتون تموم شد و  
میتونین برین چون متأسفانه من زنده و  
سالمم...  
خشیایار به تخت من نزدیک شد،  
صندلی را جلو کشید و در فاصله ای  
کوتاه از من نشست و گفت:  
- شهره! خواهش میکنم آرام بگیر!  
من نامه تو خوندم!  
- که تو نامم؟...  
- نامه ای که باسم من نوشته بودین!  
باید از رفتار بدی که پریش و دیروز  
صبح باهاتون داشتم معذرت بخوام.  
دو قطره اشک که به پلک هایم  
قشار می آوردند پارامی رهایشان کردم تا  
خودشان را نشان بدهند.  
- مهم نیس!... دیگه هیچی مهم  
نیس! مثل اینکه من طلسم شده ام،  
باید توی این دنیا بمونم و زجر بکشم.  
خشیایار ناگهان دستش را روی دسته  
گذاشت و گفت:  
- خواهش میکنم گریه نکن!  
- نمیخوام احساس ترحم بکنین!  
- نه! هرگز! من تا وقتی نامه تونو  
نخوانده بودم از تون متنفر بودم، خیال  
میکردم شما هم یکی از اون زنه ای پاردم  
سائیده و تیغی هستین!...  
با دستهایم چهره ام را پوشاندم، من تا  
دیروز دختر محصل ساده ای بودم که  
هرگز فکر نمیکردم چنین اتهام  
و خشتناکی در زندگی بمن چسبید...  
- خدای من! چقدر بدبختم!...  
خشیایار دستم را در مشتایش گرفت  
و فریاد:  
- خراش میکنم!... حالا کاسلا حس

خودکشی را بیاد بیآورم، من صبح دست  
به خودکشی زده بودم و حالا ساعت سه  
بعداز نیمه شب یا سه بامداد فردا بود،  
بنابراین بیش از هفده ساعت در بیوهی  
مطلق فرورفته بودم، از اینکه نجات  
یافته بودم احساس  
دلنگی و بیهودگی خاصی کردم چرا  
آنها برای نجات من تلاش کرده بودند؟  
هرای زندگی دوباره در رگهای جوانم  
جوشید، دلم میخواست از روی تخت بلند  
شوم به آسمان نگاه کنم، ماه و ستارگان را  
دوباره ببینم، انگار انتظار داشتم که بعد  
از واقعه خودکشی خیلی چیزها تغییر  
کرده باشد همیشه همینطور است، درست  
مثل آن خاله سوسکه که وقتی سیل او را  
با خودش می برد فریاد میزد دنیا را آب برد  
در حالیکه سیل فقط او را می برد... منم  
فکر میکردم دنیا از خودکشی من  
بجنبش افتاده، مثلاً جای قطبین زمین  
عرض شده است، در گبرو دار چنان  
افکار مایخیولایاتی پرستار منی وارد  
اتاق شد و همینکه چشمهای مرا باز دید با  
خوشحالی و با لهجه محلی رامسری  
گفت:

- الهی تو را قربان بشم خوب  
بیوسی...  
و بعد از اتاق بیرون رفت و هنوز  
چند لحظه نگذشته بود که با خشیایار وارد  
اتاقم شد...  
- به ببیند آقا! خانمتون صحیح و  
سالمه... مثل یک دسته گل تحویلتون  
میدم.  
بعد بظرف من آمد دستم را دوستانه  
فشرود و گفت:  
- شوهر به این خوشگلی و مهربونی  
چرا باید تنهاش بگذارید!...  
هنوز فکر میکردم مفهوم کلمات هم

میرم میخوابم شما هم زودتر حرفاتونو  
تموم کنین، بیخوابی فقط چین و چروک  
صورتو احصافه میکنه...  
نوشین دادزد:  
- چه بهتر! دیگه هیچکس مثل مامی  
اقدس هم مارو نمیخواهد چون زن چین  
و چروکی را هیچکس نمی پسندد!  
اصلاً چطورره بگی به استکان اسید  
بخورم و روصورتون بیزیم تا اونقدر  
زشت بشیم که این مردای دیوونه دست از  
سرمسون بردارن و وسایران بریم بی  
کارمون!...  
شهره با نگاه دوردشن زهرا را تماشا  
کرد و بعد گفت:  
- خیلی خوب!... بذارین بقیه  
سرگشتمو براتون بگم! امشب عجیب  
دل تنگه شب جمعه که میرسه همیشه دلم  
میخواد که برم سرقبر شاهرخ و به دسته  
گل رو قبرش بذارم و باهاش درد دل  
کنم!...  
کلی موهای کوتاه شهره را نوازش  
کرد و گفت:  
- خواهش میکنم! خودتو ناراحت  
نکن، بریم سرقصه زندگیم...  
\* \* \*

وقتی چشم را باز کردم شب از نیمه  
گذشته بود، روی دیوار اتاقی که در آن  
بستری شده بودم ساعت سه بعداز نیمه  
شب را نشان میداد، من بزحمت عقربه  
ساعت را میدیدم، هیچکس در اتاقم نبود،  
اول حس کردم دردنبای دیگری هستم،  
سکوت مرگبار حاکم بر فضای بیمارستان  
این تصور را در ذهن تقویت میکرد که  
بدنبای دیگری غیر از دنبای آلوده خودم  
وارد شدم اما وقتی چشم ساعت دیواری  
افتاد فهمیدم که هنوز هم گرفتار زمان و  
مکانم، سعی کردم آخرین وقایع قبل از

### فریاد را شنیدم . . .

در جواب آقای امیر حسین مقربی دسرشانه های مهربان درخاک و  
خس  
فریاد را شنیدم  
هرای گریه داری؟  
شانه هایم را میدهم  
تاسر بر آنها گذاری  
گریه کن  
تاخالی شوی  
شاید که،  
از سنگینی قلبت بکاهی  
بخند و نگذار  
جغد شوم بخواند  
صدایش را خفه کن  
نمی خواهم بشنوم  
از بیلان زندانی  
یالاز  
وجود سرشانه های مهربان درخاک و خس.....  
افرا «خمرشهر»

نمیکم، نمیخوام با شماها پیام و تویه ده  
دور افتاده زندگی کنم، سوار اتوبوس  
میشم و یکساعت میرم پیش مادر بزرگم!  
وای خدای بزرگ چه مادر بزرگ  
مهربونی دارم، از اون گیس های سپیدش  
نور بصورتش می باره، میرم روی دست  
و پاش میایتم و میگم مادر بزرگ اگه  
میخواهی اون دنیا یکساعت بری تو  
بهشت نوه بیچاره تو بخونه و پیش  
مادرم برگردون! خوب ما جوون و  
جاهلیم، اشتباه میکنیم، دنبال خیالهای  
خام راه می افتیم، بخشش از بزرگتره،  
بخدا اگر پدرمادرم منو ببخشن تا آخر  
عمر کتیزشون میکنم، بهشون میگم  
ثروتمندترین و خوشکل ترین مرد عالم  
بیاد خواستگاریم تا شما نخوابین بله  
نمیکم، توی خونه تون میمونم، و تا کیس  
مثل گیس ملار بزرگ سفید بشه براتون  
کلفتی میکنم... میدونم که مادر بزرگ  
منو می بخشه بفلم میزنه و مثل اونوقت  
که دختر کوچولوی بودم موهامو نوازش  
میکه و میگه عروسک خوشگلم تو  
پیش من بمون! اصلاً لازم نیس بخونه  
پرگرمی، همینجا پیش من بمون...  
آنتب رویا که خیره خیره حرکات گلی را  
تماشا میکرد لبخند دوسسانه ای زد  
و دوباره مشغول نوشتن نامه های  
همیشگی خود شد، نوشین اناری که  
در دست داشت و دانه میکرد روی بشقاب  
گذاشت و گفت:  
- شهره... چرا بقیه قصه تویرامون  
نمیکم؟ چه عیبی داره که زهرا خانم هم  
بشنوه!...  
زهرا گردن نازک و سیاه رنگ خود  
را روی شانه چرخاند و گفت:  
- ای بابا! اینقدر سرگشتم شغفتم که  
دیگه حالم از سرگشتم بهم میخوره من



# مهربان در خاک و خس

نوشته: ر. اعتمادی



میکنم که با موجود شریفی روبرویم که هر کاری بخواد براش انجام میدم. چشمهایم را باز کردم، از لایبلی پرده اشک چهره خشایار که حالا فاقد هر نوع خشونت بود تماشا کردم....

- پس منو از دست این مرد بیشراف نجات بده.....

- حتما این کارو میکنم؟....

- کی؟ همین حالا؟... مهم نیس منو که با می برین اما هر جا میرین باشما می آم.... من از این مرد نفرت دارم!

چطور ممکنه یکتر زشو وسیله لخت کردن مردای غریبه بکنه!... آگه پدر و مادرم بفهمن هردوشون خودکشی میکنند!..

خشایار لحظه ای سکوت کرد اما چشم از من پر نمیداشت، تردید آشکارا در چشمانش رنگ پرنک میشد.

پرسیدم:

- میترسی تو را بگیرن و باتهام فریب دادن زن شوهر دار دار بززن؟..

خشایار اخمهایش را درهم کشید:

- نه!.. من توی زندگی آنچیزی که شرافتمندانه باشه قبول میکنم حتی اگر برخلاف قانون باشه.

- ولی تو زن شوهر داری را با خودت میبری!..

- نه! اشتباه تو از همین جاست، من تو را از دست مرد بیشرافی که لقب دلال محبت بیشتر به اون پرازنده است تا شوهر نجات میدم، آگه قانون واقعی پر جامعه حکومت میکرد نه تنها اونو از شوهری خلع میکردن بلکه در ملاعام سنگسارش میکردن!

- پس معتقدی که آگه منو با خودت ببری منو از چنگال گرگی که در لباس میش در اومده نجات دادی؟

- حتما.

- پس همین کار رو میکنی؟..

- بله....

ناگهان با همه قدرت خودم را بروی خشایار انداختم و او را محکم بوسیدم. ساعت هشت صبح بود که خشایار در نقش شوهر مرا از بیمارستان مرخص کرد. خیالمان از جانب خدا داد و عمویش خشایار کاملا راحت بود آنها حداقل تا ساعت یازده صبح خوابیده بودند و بیدار نمیشدن، ما به هتل آمدیم و قرار شد چندتهای لباسهایمان را به بندیم و بعد با اولین اتومبیل کرایه به پلرف تهران حرکت کنیم.

وقتی وارد اتاق خودم در هتل شدم خدا داد به پشت خوابیده بود و خروپوش بلند بود، با خیال راحت چمدان لباسم را بستم و بعد هم یادداشتی به این مضمون برایش گذاشتم.

آقای خداداد خان!

متاسفم که بدون خداحافظی ترکت میکنم اگر چه شایستگی یک خداحافظی هم ندارم! من مردان بد اخلاق زیادی در دوره دربرتری

بقیه در صفحه ۴۶

## پاسخ به نامه های پر محبت شما

\* اغاجاری - پ - خ: چقدر تو با محبتی، خوشحالم که غم مرا غم خودت و شادی خودت را شادی من میدانی نمیدانم چرا کتابهای من در اغاجاری نیست، میتوانید به کتابفروشی ها بگویند که از تهران، انتشارات آشنا، خیابان ناصرخسرو فریدون علمی بخواهند.

\* تهران - فرهاد: باور کنید سیل نامه هائی که به مجله میرسد ما را با بزرگترین مشکلاتا روبرو کرده چون میدانم چگونه بهمه این نامه ها جواب دهم نامه هائی که برای شخص من فرستاده میشود اگر روی پاکت کلمه «خصوصی» را ذکر کنید خودم باز میکنم نه شخص دیگر، شما با همه گله ها این موضوع را رعایت نکرده بودی.

\* آبادان - نسرين صادقی: منم در اندوه تو از فاجعه سینما رگس آبادان بشدت متألم و می بینی که با همه قدرت سعی میکنم با ایجاد بنای یادبود، خاطره آنان را در قلب مردم زنده نگهدارم.

\* تهران - مریم: ط: خوشحالم که پیامهای خصوصی من تا این درجه مورد توجه تو و همه خانواده ها قرار گرفته است در مورد پیشنهاد تو هم چشم.

\* دو گنبدان - دختر ۱۷ ساله: خواهرم! من به نامه هائی جواب میدهم که مربوط به داستانهایم باشند، مشکل ازدواج را باید با سنگ صبور، مشکلات مربوط به زیبایی را باید با بوتیک در میان گذاشت به عقیده من اگر او بخواستگاری ات بیاید هیچ عیبی ندارد.

\* آبادان - هاشم هاشمیه لاری: فحاشی، ناسزاگونی شایسته یک انسان که تصور میکند آدم خوبی هم هست نیست، مطمئن



# روی خط داغ سینما و تلویزیونهای جهان

## روی خط داغ سینما و تلویزیونهای جهان

### کلانتر سریال «دود اسلحه» از رنجهای روحی و جسمی درد میکشد.

این هنرپیشه در جنگ جهانی مجروح شده و دختر خود را هم از دست داده است



اماندا بلیک / دنیس ویور

جهانی دوم در پایش بوجود آمده شدت رنج میبرد و در فیلمهای اخیرش بطور محسوسی میلنگد. علاوه بر این زخمی که از خودکشی دختر ۲۴ ساله اش در سال ۱۹۷۵ در قلب او بوجود آمد هنوز التیام نیافته است.

«روت سالیسبوری» مادر این هنرپیشه اخیرا در یک مصاحبه تلویزیونی در لندن گفت: بقیه در صفحه ۴۸

دوستان «جیمز آرنس» هنرپیشه معروف و بازیگر نقش کلانتر در سریال دود اسلحه میگوید که در زیر ظاهر قدرتمند این مرد رنجهای فراوان جسمی و روحی پنهان است. این هنرپیشه ۵۵ ساله هنوز هم از اثرات باقیمانده از زخمی که در جنگ

## شایعات داغ داغ

### پرده سیاه و پرستار

\* شایع است تعداد زیادی فیلم سکسی که از قبل خریداری و وارد ایران شده است بعزت عدم نمایش مدتهاست در

### بزرگترین شب

\* شایع است که بزرگترین شب نشینی سال که قرار بود در بندرعباس برگزار شود ناگهان با جنجال و درضمن ساده و کوچک بروی صحنه آمد! این شب نشینی که مظاهر به نفع زلزله زدگان طیس و فروش بلیط همت عالی تدارک دیده شده بود در آغاز با شرکت گروهی از خوانندگان و هنرمندان چون «بتی»، گیتی بهشتی، صابراشتین و جابویدان و علی بابا و غزاله اعلام گردید ولی بعد بر اثر شایعاتی که در اطراف آن ایجاد شد «بتی» قبل از روی صحنه رفتن دستمزد خود را طلب نمود که پرداخت نشد و او ناچار به تهران برگشت، صابرو گیتی

### برای جلوگیری از حیف

### بر نامه های

### تلویزیون منتفی شد

\* شایع است با آنکه قرار بود برنامه های تلویزیونی سیمای ایران و بین المللی از اول مهرماه بطریقه رنگی ضبط و پخش شود بخاطر صرفه جویی و جلوگیری از مخارج زائد از اینکار جلوگیری شد. تلویزیون ملی ایران که ظرف سالهای گذشته بجای بهبود وضع برنامه ها و توجه بتولید داخلی بیشترین کوشش خود را در جهت گسترش شبکه ها بکار برد تصمیم داشت از اول مهرماه برنامه هره سه کانال را بطور رنگی پخش نماید که سروصداهای اخیر و بر ملا شدن بسیاری از حیف و میل ها مانع از اقدام شد و در حال حاضر جز تلویزیون ۲ و بعضی از برنامه های سیمای ایران، بقیه برنامه ها چون گذشته پخش میشوند. یادمان نمرود زمانیکه قرار شد تلویزیون ۲ برنامه های خود را بطریقه رنگی پخش کند بخاطر هزینه فراوانی که پخش و ضبط رنگی در برداشت اعتراضاتی در همان موقع عنوان گردید و خیلی ها بتلویزیون ایراد گرفتند بجای اینکار خویست توجهی بر برنامه های تلویزیون بشود.

### کرک داگلاس: هنر پیشگی یکی از

غم انگیز ترین مشاغل دنیاست

نوعی بیماری غیر قابل علاج میباشد. بهمین دلیل است که هر گاه کسی از من نظر میخواهد سعی میکنم آنها را از ورود به این دنیای پردردسر منصرف کنم. با همه اینها میدانم که اگر کسی واقعا هوش هنرپیشگی در سر داشته باشد نصایح من کاملا بی تاثیر است. من همیشه به چهار بقیه در صفحه ۴۸

«کرک داگلاس» هنرپیشه مشهور هالیوود که بیست سال تمام طعم موفقیت را چشیده است میگوید: من به پسرانم توصیه کرده ام که دنبال حرفه پدرشان نروند زیرا فکر میکنم هنرپیشگی یکی از غم انگیزترین مشاغل دنیاست و بازها و بارها قلب انسان را بدرمیآورد. در این حرفه شانس موفقیت و بقا بسیار اندک است و به



### نوه همینگوی گرانترین

### ستاره روی جلد مطبوعات آمریکاست



برای عکسبرداری حاضر شود، زیرا احساسی بسیار قوی او را به طرف خانه های که خاطرات کودکی اش را زنده میکرد میکشاند. او ساعتها در خانه کوچک همینگوی که بصورت موزه نویسنده بزرگ درآمده می نشست و بفکر فرو میرفت و یا بین خانه و بندری که همینگوی به انجامیرفت و به سرگرمی مورد علاقه خود یعنی ماهیگیری از دریای کارائیب مشغول میشد رفت و آمد میکرد.

«مارگو» دختر زیبای مولاتی، در برابر خانه قدیمی کنار ساحل در هاوانا ایستاد و شامهات گفت: «بالاخره به خانه ای برگشتم که خاطرات و یادهای دوران کودکی ام را با پدر بزرگ عظیم من زنده میکند. من در سال ۱۹۵۶ باتفاق خواهرم کاریت برای دیدار پدر بزرگم به اینجا آمدم. مارگو نوه نویسنده بزرگ ارنتس همینگوی میباشد و در عن حال گرانترین ستاره روی جلد مجلات میباشد، وی که شهرتش را مدیون پدر بزرگ خود میباشد اخیرا جهت گرفتن چند عکس برای روی جلد مجلات عازم کوبا شد ولی در آنجا حاضر نشد بموقع



# نماهای ایران از فیلمهای کلفت خوشگله! کمر باریک خالی شد!

مردم از فیلمهای «سکسی» روی برگردانیده اند - در هفته گذشته جمله نمایش فیلم برای کمتر از هجده سالگان ممنوع است» دیده نشد - خریداران فیلمهای سکسی باور شکستگی روبرو شده اند!

این فیلم برای اشخاص کمتر از ۱۸ سال ممنوع است» چشم میخورد صاحبان سینماها برای وارد نمودن این قبیل فیلم ها با یکدیگر رقابت بر خاسته بودند و ایران بصورت یکی از بهترین مشتریان اینگونه فیلم ها درآمده بود.

بیاد داریم قبل از مسائل اخیر پرده سینماها را فیلم های سکسی اشغال کرده بود و بر سر در هر سینمایی جمله «تماشای

انبارها خاک میخورد و صاحبان سینماها در مورد اینکه فیلم ها همچنان پلاکلیف مانده اند...

بهر حال در آن زمان سبیل فیلم های سکسی باریک سر از سر شد، و کمتر میشد فیلمی را با سوزهای مردمی و عاطفی بر پرده سینماها مشاهده کرد، صحبت از کلفت خوشگله و پرستار کمر باریک بود و خلاصه آنکه انبارها از خرید و ورود فیلم هایی از این قماش پر شد و پرده سینماها از کلفت خوشگله و پرستار کمر باریک!

## باننشینی یا حقیرترین!



بهشتی به خاطر بیماری عثرخواستند و تنها جاویدان و علی باامانند که ایندو خواستند نیامدن هنرمندان را کردن غذای فاسدهتل بیاندازند که ناگهان صاحب هتل اعتراض کنان روی صحنه رفت و در پایان بزرگترین شب نشینی سال با اعتراض و میاهو و درعین حال حقیرانه برگزارشد این موضوع اول بار نیست که اتفاق می افتد، اغلب کسانیکه اعلام کسرت می کنند یا صلاحیت ندارند یا خودرا متعهد و ملازم به اجرای قول و قرار نمیدانند و نتیجه اینکه پول مردم از بین میرود و عده ای ناراضی سالن ها را ترک می کنند.

در حالیکه هریک از واردکنندگان این نوع فیلم ها برای فروش فیلمهایشان کبسه های گشادی دوخته بودند ناگهان وضع دگرگون شد و فیلم های سکسی با بیبهری مردم روبرو شد.

فیلم از آن دست در انبارها خاک میخورد و صاحبان سینماها پلاکلیف مانده اند که فیلم های خریداری شده را چه کنند بعضی ها منتظر فرصت مناسبی برای نمایش اینگونه فیلم ها هستند و عده ای بکلی قید نمایش فیلم های سکسی رازده و بنابراین است روز فیلم هایی را بعرض نمایش در آورده اند.

افشای تبلیغاتی و عکس های آنجانی از سردسینماها پائین آمد و سینماها بنمایش فیلم های گذشته پرداختند و در هفته گذشته حتی یک مورد نمایش فیلمی که برای کمتر از هجده سالگان ممنوع باشد روی پرده نیامد. شینیدیم در حال حاضر تعداد زیادی

## اداره تاتر منحل میشود؟ القای قراردادهای و شایعه انحلال



هنرمندان تاتری را نگران کرده است  
این چنین ماموریت ها و لغو نمودن قراردادهای ۲۰۰ نفر از هنرمندان و دست اندرکاران قراردادی تاتر نیز نگرانی هائی میان این گروه ایجاد نموده است و بعضی ها از ترس ایند به فکر پیدا کردن کار و راه معیشتی افتاده اند و معتقدند اگر این شایعات صحت داشته باشد تاتر برای همیشه در ایران میریزد چه، دیگر پشتوانه و امیدی در جامعه تاتر باقی نخواهد ماند.

\* شایع است که «علی نصیریان» هنرمند با سابقه و رئیس اداره تاتر صد استعفا دارد و از طرفی، انحلال اداره تاتر نیز میان دست اندرکاران تاتر اینروزها دهان به دهان میگردد!

استعفای «نصیریان»، از آنجا ناشی شد که بکلی فعالیت های تاتری در این اداره متوقف گردید و نصیریان نیز ناگهانی و بظاهر برای استراحت راهی سفر اروپا و آمریکا شد.

در این میان شایعه فرستادن عده ای از تاتری های با سابقه و با اصطلاح رسمی به شهرستانها بعنوان مسئول و معلم و

## و میل و جبران ریخت و پاش های گذشته نمام رنگی شدن ن اول و بین المللی

### نوش آفرین پیشنهاد از دواج گرفت

\* شایع است نوش آفرین خواننده و هنرپیشه معروف اینروزها با یک عاشق سمج روبرو شده و با وضعی که در حال حاضر برای موزیک و سینما پیش آمده بعید نیست در آینده نه چندان دور تن باز دواج بدهد.  
نوش آفرین که حدود سه سال و نیم با سعید راد بوابط دوستانه ای داشت هیچگونه شایعه دیگری در اطرافش بگوش نرسید و زمانیکه سعید راد از همسر خود جدا شد شایعه ازدواج او و سعید راد قوت گرفت ولی آن دو برخلاف انتظار ناگهان از یکدیگر جدا شدند و هر کدام برای خود رفتند.  
نوش آفرین که در مدت آشنائی با سعید راد شایعه ای در اطرافش وجود نداشت پس از جدائی از سعید راد با یک شایعه تازه روبرو شد و آن اینکه مدتی قهیه در صفحه ۵۰

بهر حال در ان موقع گوش شنوائی نبود و اعتراضات هم بچنانسی نرسید. در اثر همین سیستم برنامه ریزی غلط، تلویزیون به بسیاری از دهات و قصبات که از ابتدائی ترین وسائل زندگی مثل چاهو آب آشامیدنی محروم بودند راه یافت و روستائیان ساده دل هم همراه خانواده های خود بتماشای فیلم های پلیسی و آدم کشی که ساخته است دیگران بود مشغول شدند و از بسیاری مسائل سازنده زندگی خود باز ماندند. شینیدیم تلویزیون در دوره جدید فعالیت خود گوش چشمگیری در جهت بهبود برنامه ها خواهد داشت و تا آنجا که ممکست از حیف و میل ما جلوگیری بعمل خواهد آورد. اولین اقدام تلویزیون در این زمینه همین انصراف از رنگی شدن برنامه ها بود خصوصا که بارنگی شدن برنامه های تلویزیونی، تلویزیون های سیاه و سفید روی دست بسیاری از خانواده ها باقیماند و عده کثیری هم با قرض و قوله و از طریق قسط اقدام بخريد تلویزیون رنگی کردند و با بطریق هزینه ای هم بخانواده هایی که دچار چشم و هم چشمی هستند تحمیل شد.



\* از پیامهای خصوصی سردبیر...  
برادرم! خواهر!... ما ملتیی هستیم که به میهمان نوازی شهره و معروف شده ایم به میهمان خود احترام میگذازم، او را در محترم ترین اتاق خانه خود، در شریف ترین نقطه سفره می نشانیم و تا او آسوده و سیر نباشد احساس آسودگی و سیری نمیکنیم آیا هرگز فکر کرده ای «توریست» هائی که از سرزمینهای دور بوطن ما می آیند انتظار دارند آنچه در کتابها از میهمان نوازی ایرانیان خوانده اند بچشم ببینند؟... دستهای آنها را بفشار، صمیمانه خیر مقدم بگو، هنگام سوار شدن بهر وسیله نقلیه آنها را مقدم بدان، اگر آدرسی ستوال کرد با او بپهریانی رفتار کن، اگر مشکلی دارد برطرف کن و کاری نکن که شهرت میهمان نوازی ملت ایران که شمره نجابت ها و بخشندگی پدران و مادران ماست در این عصر و زمانه بر باد رود...



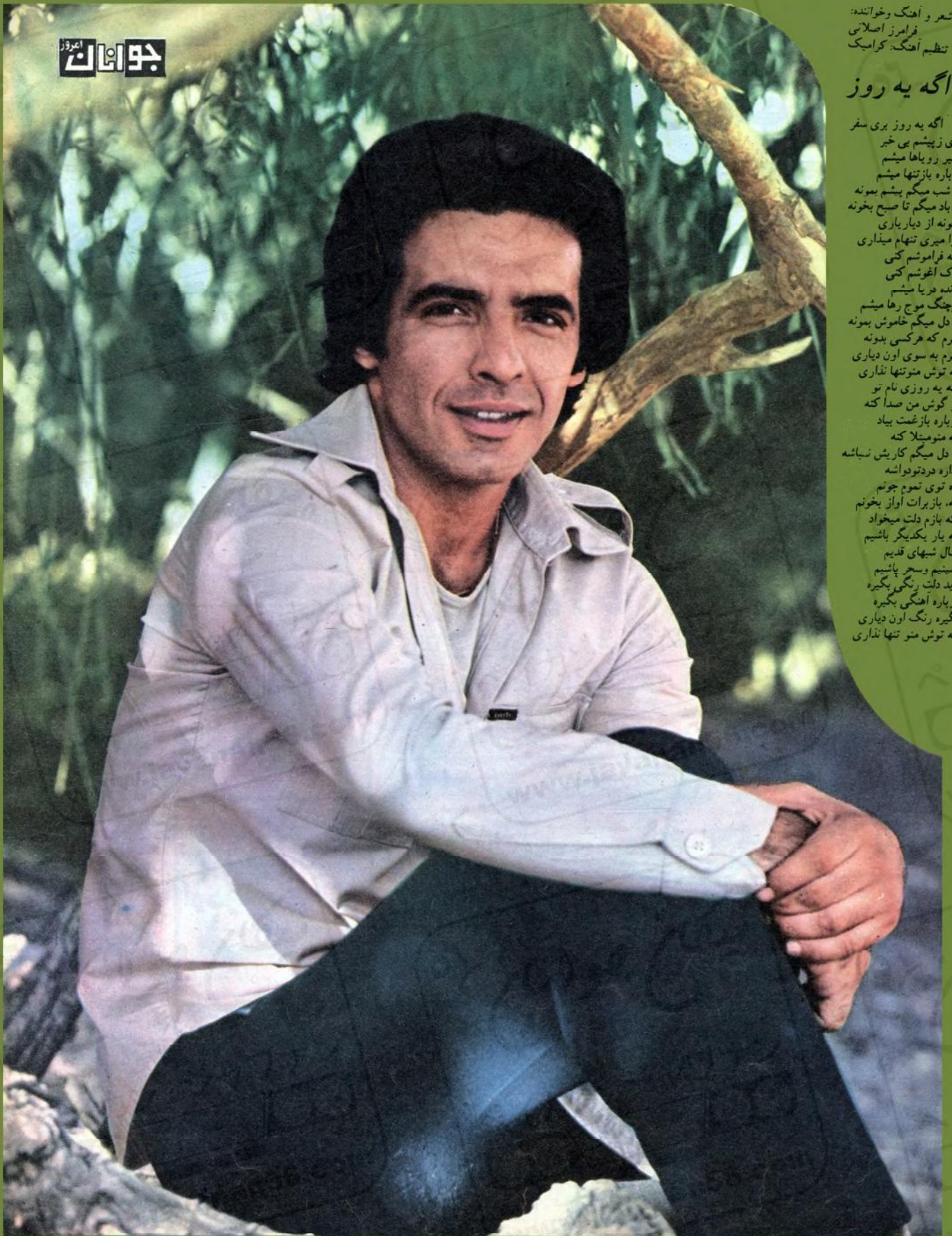
شعر و آهنگ و خواننده:  
فرامرز اصلانی  
تنظیم آهنگ: کرامیک

## آگه یه روز

آگه یه روز بری سفر

بری ز پیشم بی خبر  
آسیر رویاها میشم  
دوباره باز تنها میشم  
به شب میگم پیشم بمونه  
به باد میگم تا صبح بخونه  
بخونه از دیار یاری  
چرا میری تنهام میذاری  
آگه فراموشم کنی  
ترک افوشم کنی  
پرند دریا میشم  
تو چنگ موج رها میشم  
به دل میگم خاموش بمونه  
میرم که هر کسی بدونه  
میرم به سوی اون دیاری  
که توش منو تنها نداری  
آگه یه روزی نام تو  
تو گوش من صدا کنه  
دوباره باز غمت بیاد  
که منومنتلا کنه  
به دل میگم کاریش نباشه  
بذاره درد تو داشته  
پره توی تومو چونم  
که، باز برات آواز بخونم  
آگه بازم دلت میخواد  
که یار یکدیگر باشیم  
مثال شهبای قدیم  
باشنیم و سحر باشنیم  
باید دلت رنگی بگیره  
دوباره آهنگی بگیره  
بگیره رنگ اون دیاری  
که توش منو تنها نداری

جوهر  
اعروز





اینکه دیو قمار در زندگی ما پا گذاشت

# ما همه چیز را باختیم بیچاره شدیم!

ماجراهای عبرت انگیز و قمار بازان



## شوهرم یکروز اعتراف کرد که مبلغ پانصد هزار تومان سرمایه شرکت را بادوستش به کازینو آبعلی برد تا با سه میلیون تومان برگردد و این آغاز بدبختی ها بود

را می بازییم دست از بازی برمیداریم. اگر هم بردیم که چه بهتر. منم با او موافقت کردم و با هم به کازینو آبعلی رفتیم و برای اینکه پول کم نیاید ۵۰۰ هزار تومان همراه خودمان بردیم. آنشب تمام پولمان را باختیم. این باخت

سبب شد تا ما لااقل برای بدست آوردن پول خودمان شب بعدم به کازینو برویم. این کار تاوقتی ادامه داشت که سه میلیون تومان را باختیم و حتی خانه بقیه درصافه ۴۲

ت که دستهای نجات بخش جوانان سرانجام او را در پناه حمایت قانون قرار داد

# تدکوب و آوارگی کرده است



مهناز: فرار و فرار و فرار، زندگی من در فرار خلاصه میشود!



تنظیم از: مظفر بالائی

## در میدادند

همینطور به زندگی انگل وار خود ادامه میدهند. او که از هرگزگی مادر خیر داشت مرتباً از او پول میگرفت و صرف عیاشیهای خودش میکرد. یعنی یک پسر جوان، باج خور مادرش شده بود! \*خواستگار آمد

از مادرم گفتم که هر روز که از خانه خارج میشد با مردی رابطه برقرار میکرد. او یکروز بیکی از زیارتگاههای اطراف شهر رفته بود که در آنجا با زنی روبرو شد. این زن با اتفاق پسرش بنام جواد که شغل آبرومندی داشت آمده بود. مادر با این زن رابطه موسمی برقرار میکند و بار میگردد که دختری دارد آماده شوهر و چنین و چنان و خلاصه جواد را وادار میکنند که بخواستگاری من بیاید. در انومق من ۱۴ سال داشتم و جواد ۲۹ سال و من اصلاً نمیدانستم شوهرداری یعنی چه؟ روزیکه آنها بخواستگاری من آمدند من خودم را در اتاقی حبس کردم اما مادرم و برادرم بزور مرا از اتاق بیرون آوردند و وادار کردند که موافقت کنم. آنها وقتی رفتند من دوباره بنای مخالفت را گذاشتم ولی مادر و برادرم آنقدر کتکم

زند که ناچار شدم دست از مخالفت بکشم، و بهرحال، با تهدید و اجبار بعقد جواد نرادم اما زندگی ما بیش از ششماه دوام نیاورد. \*خواهر زاده خوشگل از آنجا که من واقعا از شوهرداری سررشته‌ای نداشتم و جواد هم از ارم میداد بین ما همیشه اختلاف و درگیری وجود داشت. از طرفی مادرم، وقتی از دست جواد فرار میکردم و باو پناه میبردم مرا با خودش به بازار میرود و باین مغازه‌دار و آن مغازه‌دار نشان میداد و میگفت ببینید چه «خواهر زاده» خوشگلی دارم؟! او میخواست بدینوسیله مرا در

اختیار این و آن بگذارد و پول بگیرد ولی من با آنکه با شوهرم اختلاف داشتم ولی حاضر نبودم با داشتن شوهر تن به پلیسی بدهم. این بود که در برابر تمایلات ناپاک مادرم مقاومت کردم و وقتی دیدم فشار مادر از یکطرف و باج خواهی برادر از طرف دیگر طاقتم را خنق کرده، از شوهرم طلاق گرفتم و بخانه پدر باز گشتم که تحت حمایت پدر قرار بگیرم غافل از اینکه پدر هم بشکل دیگری آزارم میدهد و ناراحت میکند. \*از جوانی استفاده کن حالا دیگر مادر خیالش راحت شده بقیه درصافه ۴۲

## \* از پیامهای خصوصی سردبیر...

### \* پدران و مادران عزیز!

نخستین هفته های سال تحصیلی را پشت سر میگذاریم اما آیا خیرداری فرزند عزیز و دردانه ات مرتباً بمدرسه میرود؟ درش را بموقع میخواند؟ در سر کلاس براحتی بدروس و کلام معلم کوش فرا میدهد... اگر به این وظیفه انسانی عمل کرده ای که هیچ اما اگر تا کنون خبری از وضع تحصیلی فرزندت نگرفته ای همین فردا بمدرسه اش برو تا بداند تو سخت متوجه آینده او هستی و نمیخواهی حتی در مرحله تحصیل تنهایش بگذاری بلکه پیوسته و بسیار صادقانه مراقب پیشرفت او هستی...





# جنگ فرانسه

# طولانی ترین جنگ

قبل از آنکه امریکائیا در ویتنام بجنگند، سالها فرانسوی ها که ویتنام را مستعمره خود ساخته بودند در آنجا میجنگیدند. جنگی عظیم، جنگی خونین که روزگاری اخبارش در روزنامه های جهان سرلوحه همه اخبار بود، جنگی که سرانجام در ژوئیه معروف «دین بین نو» پایان گرفت. نسل امروز هر قدر از جنگ امریکائی ها در ویتنام اطلاع دارد همانقدر از جنگ فرانسویها بی اطلاع است و مادر اینجا خوانندگان عزیز خود را به جنگ عظیم فرانسویها در ویتنام در سال ۱۹۴۶ می بریم و صحنه های جنگ را برایشان زنده می کنیم جنگی برای استقلال، آزادی و زنده زیستن یک ملت.

در ساعت ۴۰۲۰ دقیقه ۱۹ دسامبر ۱۹۴۶ بود که طولانی ترین جنگ بعد از دوران ناپلئون در ویتنام شروع شد که طولانی ترین جنگ

شبها اسم این کشور «ویت مین»  
وروزها ویتنام بود و شبها مردم از  
ترس در خانه هایشان زندانی بودند  
و این جنگ هفت سال طول کشید

میکردند. آنها کلینیک دکتر «هونگ» را با نصب مسلسل های متعدد به یک دژ جنگی تبدیل کرده بودند. تردید نیست که کمونیست ها نقشه عملیاتشان را بدقت کشیده بودند. وحشت میتوانست دلیل سرکوبی خشونت آمیز شورش باشد و چنین بود، چون نیروهای فرانسوی در چند خانه متعلق به پارتریزان های کمونیست اجساد ۲۹ غیر نظامی فرانسوی و ۱۹ چینی را یافتند که بر اثر شکنجه مرده بودند.

در چنین شرایطی امکان مصالحه و سازش وجود نداشت و این فقط زور بود که میتوانست حرف آخر را بزند. \* \* \* در ناپذیر که ارو پائنها اهمیت شان را درک نکرده بودند، رخ داده بود. ملت ویتنام با تعجب و بعد با سرمستی دنبال هجوم ژاپنی ها طعم استقلال را شنیده بود و هیچ چیز نه قطعی و نه هرج و مرج نتوانسته بود خاطره این طعم را از مذاش دور کند. هزار سرباز ژاپنی پایگاه هائی در

موقعی که حمله شروع شد درست ساعت ۲۰ و ۴ دقیقه ۱۹ دسامبر ۱۹۴۶ بود و درین لحظه طولانی ترین جنگ تاریخ فرانسه - بعد از دوران ناپلئون - شروع شد که طولانی ترین جنگ قرن بیستم نیز بود... یک جنگ توانفرسا در سرزمینی که روزها ویتنام نامیده میشد و شبها «ویت مین» در حالیکه میبایست هر روز صبح جاده هائی را گشود که هیچکس جرأت نمیکرد شب هنگام از آنها عبور کند.

یک «جنگ کثیف» که بمدت هفت سال در ۱۳ هزار کیلومتری خاک فرانسه و در میان بی تفاوتی مردمی جریان یافت که از غلظ بروز آن بی اطلاع بودند... ولی درین روزهای پایان دسامبر ۱۹۴۶ هیچکدام از فرانسوی ها نمیتوانستند قدرت مقاومت و قابلیت جنگی «ویت مین» را چندی بگیرند. در حالیکه وسایلی که برای سرکوبی «دشمن» بکار سیرفت میبایستی ششانی از کار آمدی او باشد. معلوم نبود «تگوبین جیاب» دست راست جوان و خرافاتی «هوشی مین» سالخورده بدون موافقت یا با موافقت و برنامه عملیات خود را به اجرا در آورده است. روزها بر تعداد برخورد میان فرانسوی های هائوی و چریک های ویت مین افزوده میشد و شبها ویت مین ها با کندن تونل های متعدد راه های مخفی برای دستیابی به نقاط حساس شهر ایجاد

نیروی دفاعی استیتو بودند و وقتی سربازان کمونیست «ویت مین» طبقه به طبقه سر در پی شان نهاده بودند تصمیم گرفته بودند تا آخرین فنشنگ مقاومت کنند. بیماران و کارکنان بیمارستان «لاسان» که هر کدام اسلحه ای یافته بودند آنها را نجات داده بودند و تنها «سن تنی» کمیسر عالی بر اثر انفجار مین مجروح شده بود. پزشکان بیمارستان وقتی از کار جنگ فارغ شده بودند، به درمان مجروحان پرداخته بودند و اجساد کسانی که قتلشان یا چشمشان از جای کنده شده بود به سردخانه فرستاده شده بود. درین حمله «رویت مین» به پادگان هائی آسیب چندانی نرسیده بود و همین باعث نجات شهر شده بود. این نجات را همه مدیون ژنرال «مورلیر» بودند. علیرغم نامه تهدید کننده حکومت هوشی مین و علیرغم اینکه سرویس های اطلاعاتی هر روز صبح خبر میدادند کمونیست ها تا چند ساعت دیگر قیام میکنند و بعد خبری نمی شد، ژنرال «مورلیر» حاضر نشده بود. نیروهایش را که از ۱۵ روز پیش بحال آماده باش در آورده بود به استراحت بفرستد. بهمین جهت در آن ساعتی که این افراد میبایستی در شهر سرگرم تفریح باشند، همه در سربازخانه آماده بودند. پادگان با فرمانده هایش و با تانک هایش در حصار آماده بود و در آن ساعت هشت شب که برق قطع شد و تیراندازی و فریاد شهر را در خود پوشانید، کنترل خود را از دست نداد.

با اسلحه آماده «بره قرمزا» سوار بر کامیون از حومه «هانوی» میگذشتند و سر راه شان خانه های کوچک را در میان درختانی که با تیر مسلسل سوراخ سوراخ شده بودند، به آتش می کشیدند. آنها در فرودگاه «جیا - لام» پیاده شده بودند و سر راه شان که پر از ویرانی بود فقط دو ارایه دیده بودند که در هر کدام سه جسد افتاده بود. روی پل «دوسر» که بطول دو کیلومتر بر فراز رود سرخ کشیده شده بود و دیواره هایش بر اثر انفجار آسیب دیده بود، کسی دیده نمیشد. فقط یک واگن سرنگون شده تراموای که کنار دریاچه افتاده بود، نشان میداد درین محلی که تا دیروز مبعادگاه ماهیگیران و عاشقان بود، انسان هم وجود داشته است. ظرف یک شب دور هائوی پایتخت اداری سابق هندوچین، شهری که پیش از جنگ پر از شادی بود و هر کارکن فرانسوی مقیم هندوچین میخواست به آن منتقل شود، توری از منطقه ممنوعه کشیده شده بود. ولی اولین روزنامه نویسی که نتوانسته بود چترپازان را در ماموریت بظاهر کوتاهشان همراهی کند هنوز امیدوار بود. امیدوار بود که در قلوب شهر هیجان و پر از بیخالی تراس ها و باغ ها را در «میکند پاشاسی» یا «گروه ورزشی» بیابد و در خیابان «اریشم» این مرکز پر جنب و جوش قسمت آعیان نشین شهر بوی تند غذا و عطر را استشمام کند. این روزنامه نویس «ریمون کارتیه» روزنامه نویسی مشهور فرانسوی بود و تضاد بیشتر از آنچه چشمش میخورد که از «سایگون» آمده بود، یعنی از مرکز هندوچین جنوبی که شهر ثروت و بیخالی بود و از چند ماه پیش آرامشی نسبی در آن برقرار شده بود و مردمش عادتاً نسبت به حوادث توکن یعنی منطقه شمالی بیتفاوت بودند. خبرنگار وقتی به خیابان اصلی هائوی بنام «هل بر» رسید منظره عجبی دید: یک غیر نظامی تفنگ به دوش در میان زره پوش های مسلح به مسلسل مراقب بود. در دفتر سابق «استیتو پاسور» که مقر کمیساریای جمهوری شده بود، فقط سه سرباز خسته دیده میشدند. آنها تنها

\* از پیامهای خصوصی سردبیر...  
\* از پیامهای خصوصی سردبیر برادرم! خواهرم!... ما ملتی هستیم که به میهمان نوازی شهره و معروف شده ایم به میهمان خود احترام میگذاریم، او را در محترم ترین اتاقی خانه خود، در شریف ترین نقطه سفره می نشانیم و تا او آسوده و سیر نباشد احساس آسودگی و سیری نمیکیم آیا هرگز فکر کرده ای «توریست» هائی که از سرزمینهای دور بوطن ما می آیند انتظار دارند آنچه در کتابها از میهمان نوازی ایرانیان خوانده اند بچشم ببینند؟... دستهای آنها را بفشار، صمیمانه خیرمقدم بگو، هنگام سوار شدن بهر وسیله نقلیه آنها را مقدم بدان، اگر آدرسی سوال کرد با او بمهربانی رفتار کن، اگر مشکلی دارد برطرف کن و کاری نکن که شهرت میهمان نوازی ملت ایران که شمره نجابتها و بخشندگی پدران و مادران ماست در این عصر و زمانه بریاد رود...



# به در ویتنام

## جنگ قرن بیستم

### جنگ تاریخ فرانسه قرن بیستم بود

هندوچین داشتند. فرانسه نمیتوانست مانع این حضور شود و آمریکایی ها هنوز قصد دخالت در جنوب شرقی آسیا را نداشتند. روی کاغذ ژاپن و فرانسه قرار داد دفاع مشترک داشتند ولی این هرگز به اجرا در نیامده بود.

بعد از شکست ۱۹۴۰ و علیرغم وقایع «برل هارپور» فرانسوی های هندوچین به زندگی عادی خود ادامه میدادند.

ژاپنی ها در خفا و بیشتر در روستاها برنامه های ضد اروپائی شان را اجرا میکردند و بهمین جهت دریا سالار «دکو» در اعمال اختیاراتش آزاد بود.

فرانسوی ها شورش ۱۹۴۰ ویتنامی ها را ناشی از تحریک های کومنیسم بین المللی میدانستند ولی ناسیونالیسم «انامی» پیش از انقلاب اکبر روسیه شکل گرفته بود، یعنی در واقع از اولین سالهای قرن بیستم.

عده ای از این ناسیونالیستها هوادار نظریه های «سون یات سن» چینی بودند. ولی در جنوب بیشتر چشم امید به نقشه «آسیای بزرگ» ژاپن داشتند.

در آغاز سال ۱۹۴۵ وقتی آمریکائی ها در مائیل پیاده شدند و ژاپنی ها شکست خود را نزدیک دیدند، در عمل دست از همکاری با فرانسه کشیدند و در صدر بر آمدند وضع موجود هند و چین را بهم بزنند.

\* اولتیماتوم سفیر ژاپن روز ۸ دسامبر ۱۹۴۱ کمیته فرانسه آزاد قسم لندن که نه نبره داشت و نه کشتی، خود را موظف دید که به ژاپن اعلان جنگ بدهد. این اقدام بیحاصل بود، ولی نمیتوانست برای هند و چینی که در دسترس توکیو بود مخاطره آمیز باشد. روز ۹ مارس ۱۹۴۵ وقتی سفیر ژاپن با فرماندار کل هند و چین سلاطنت کرد، افسر فرانسوی میخواست در باره یک موضوع پیش پا افتاده با یک دیپلمات خیلی مودب مذاکره کند ولی این دیپلمات مودب درین ملاقات به دلیل پیاده شدن نیروهای متفقین در

این هفته تمام حقایق در باره طولانی ترین جنگ قرن بیستم

۱۹

بیش از یک سال است که میلیونها فرانسوی، بویژه جوانان، شنونده برنامه ای در رادیو مونت کارلو هستند که تمام «حقایق در باره...» نام دارد.

در این برنامه آن وقایعی از تاریخ که روی زندگی ملتها تاثیر نهاده اند یا مدت های دراز مورد بحث بوده اند به شیوه ای دلنشین و بدون توجه به تقدم و تاخر زمانی شان بازگو میشوند.

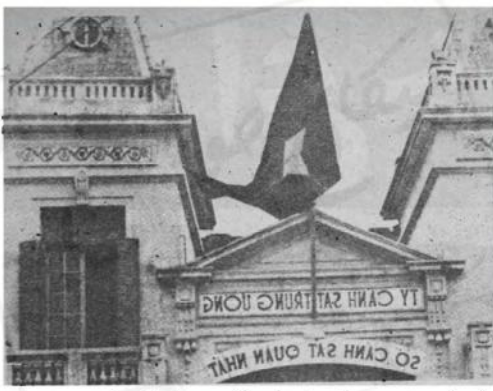
مجله جوانان که با همکاری تهیه کنندگان این برنامه رادیویی، این مجموعه جالب و مفید را در اختیارشان میگذارد یقین دارد که مجموعه آن برای شما یک دایرة المعارف تاریخی شیرین خواهد بود. دکتر منصور مصلحی

مناطق نفوذ ژاپن و با استناد به پیمان دفاع مشترک از فرانسوی ها خواست در زمینه نظامی با ژاپن همکاری کنند. او عبارت دیگر میخواست تمام واحدهای ارتش و سازمان های اداری فرانسه در هند و چین در اختیار ژاپن قرار گیرند و

پایان گفت: ما انتظار داریم جواب مثبت شما را قبل از ساعت ۲۱ امشب دریافت کنیم. این یک نامه حاضر و آماده است که شما فقط باید آن را امضا کنید و من در انتظار بقیه در صفحه ۲۶



۵. تظاهرات افراد ویت مین در هانوی ۱۹۴۵ -



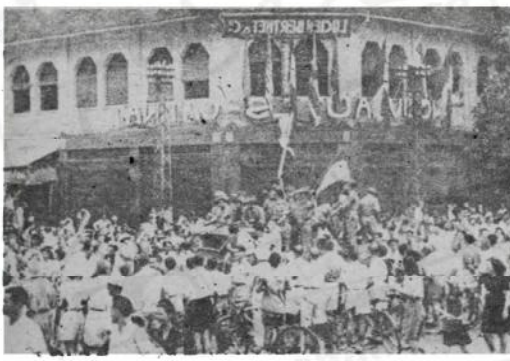
۱. پرچم ویت مین بر فراز مقر پلیس هانوی به اهتزاز در آمد.



۲. هوشی مین رئیس جمهوری خود مختار ویتنام در سال ۱۹۴۵ با مشاورش بانوادی، امپراتور سابق ویتنام.



۳. پیشروی نیروهای فرانسوی به سوی «می تو» در اکتبر ۱۹۴۵



۴. ورود نیروهای فرانسوی به سایگن در نوامبر ۱۹۴۵



# چراغ خاموش عشق... د

- اگر یکی پیدا بشه که این دل رو از تون بگیره؟  
 خنده هوس انگیزی کرد و گفت:  
 - نمیدونم، تا حالا که اتفاق نیافتاده!  
 با لحن وسوسه آمیزی گفتم:  
 - خود شما دوست ندارید؟  
 سرش را با زیبایی تکان داد:  
 - نمیدونم...!  
 به یک نقطه خیره شدم و گفتم:  
 - اگر من از شما دعوت کنم هدیگر رو باز هم ببینیم...  
 چند لحظه سکوت کرد و گفت:  
 - بدم نمیداد باشه!

ماهان شب وعده گذاشتیم، قول یک ملاقات و من دردمت چند دقیقه تاملت یک سقوط، یک غرق شدن رفته بودم با او قرار گذاشتم که روز بعد در یکی از میدانهای شمال شهر باهم ملاقات کنیم.

آن شب هرچه بود، برای من یک شب طوفان و طغیان بود، مثل یک رودخانه که طغیان می کند روح من در طغیان یک خواهرش هر لحظه گم می شد، در تلاطم یک خواستن، خواستن یک زن، اغوش یک زن، فرومیرفتن، شب من با لحظات آتش سبح شد و من باطلوع خورشید که اولین دروغ را گفتم، برای فرار از واقعیت و لطف زندگی ام اولین دروغ را گفتم به هوس معصوم گفتم:

- پروانه من امروز مهمان!  
 هوسرم با تعجب پرسید:  
 - مهمان...؟ چطور بدون خبر؟  
 باخوسردی گفتم:  
 - مهمان یکی از همکاران اداری هستم یادم رفته بود به تو خبر بدهم!  
 هوسرم با مهربانی گفت:

- پس زودتر بیا، میدونی امروز یک روز تعطیلی است، بچه ها رو ببرگردش!

با هزار شوق و امید سوار اتومبیل شدم با میعادگاه رفته، در تمام طول راه قلب من میزد، مثل یک پرند تشنه، مثل یک ابر بقرار میرفتم اورا میدیدم خدایا این هوس این خواستن چه جاذبه عجیبی دارد وقتی به آنجا رسیدم، او نبود، به ساعت نگاه کردم هنوز وقت داشتم از این سرپیاده رو به آن سر پیاده رو رفته هر لحظه، هر دقیقه در نظرم به اندازه قرنی می گذشت، خدایا وقتی اورا از دور دیدم که بسوی من می آید زانوهای لرزید، دستم را روی قلبم گذاشتم احساس میکرد که دلم از سینه بیرون میاید، نزدیک شد، در یک پیراهن زیبا که باده دانشم من پیچید و به فرار عشوه اندامش را زیباتر نشان میداد. وقتی نزدیک شد از عطرسنت کننده اش گیج شدم و دون اراده گفتم:

- باور کنم، «عاطفه» این تویی؟  
 خنده شیرینی کرد و گفت:  
 - توجی احساس میکنی؟ شاید این من نباشم یک زن باشد که میخواهد عشق را تجربه کند!  
 با او برآه افتادم و گفتم:  
 - تو که شوهر داشتی، چطور عشق را تجربه نکردی؟

با همان ناز و دلبری درحالی که اشاره به اتومبیل من میکرد که سوار بشویم گفتم:  
 - حالا که طلاق گرفتم ان فقط یک وظیفه بود، تجربه عشق نبود!  
 هر دو کنار هم سوار اتومبیل شدیم و من با خنده پرسیدم:  
 - تجربه عشق؟ پس من معنی اش رونمی فهمم، توبگو!  
 خندید و گفت:

.... تو شبهای زندان را ندیده ای و خدا کند که هرگز نبینی، وقتی تنها می شوی درسکوت غم آلود تنها صدای منظم قلبت را می شنوی، در یک فریاد غم آلود همیشه در تو یک گذشته، یک گناه و یک پشیمانی جان می گیرد.

من امشب در میان این تاریکی، در این گودال که مرا از دنیای خوب گذشته ام جدا میکند، مثل شعله آتشی که رهگذری در دامن کوهستان افروخته میسوزم، اطراف خودم را روشن می کنم و در آن چهره چهار بچه ام را قشنگ و پاک و معصوم تماشا می کنم و چرا بترسم؟ چرا نگویم که گاهی اشک میریزم، به ناله های قلبم گوش میدهم، و پشیمانی مثل یک سایه تاریک هر لحظه مرا درخودش میگیرد و دردم می فشارد!

من یک مرد چهل ساله هستم توی زندان، توی ندامتگاه، غروب هرمنگ پانز روی درخشان بلند حیاط زندان تابیده است، کلاغها به آشیانه هایشان برگشته اند، آفتاب غم انگیز مدتی است که از بالای شیروانها پریده است، نسیم سرد پانیزی می وزد و من در یک لحظه درخودم گم میشوم، با یک فریاد مقدسی... الله اکبر... الله اکبر، دلم میلرزد، گریه ام می گیرد چه کنم؟ بگذار در میان این همه غم برای تو بنویسم، همراه پانیز همراه شب سرد و مرده زندان.

زن من یک فرشته است این را باور کنید، خوب و خانه دار و نجیب و مهربان، بچه های من با ادب و با هوش و درس خوان هستند و من به این هوسرم و این بچه ها خیانت کردم، من با هوسهای سیاه رنگ گرفتم از این ستاره ها دور شدم و در اغوش یک زن هوسیار، عشق را گم کردم، صداقت را گم کردم و کارم به این زندان تاریک کشید، قصه این عشق قصه این انحراف شاید که تکراری باشد اما هرچه هست ویران شدن یک آشیانه است شاید بتواند عبرتی باشد برای مردانی که اسیر هوس می شوند.

\*\*\*

من در آرامش زندگی زناشویی خودم یک شب توی یک عروسی با او روبرو شدم، زنی بود پراز شکوه، یک لطافت، یک زیبایی لوند و پرشور و فریبنده بود، مانند طاووس میخرامید، مرا دیوانه می کرد، رفته رفته مرا از من می گرفت، اسیرم میکرد، من عامل این جاذبه را نمی شناختم اما میدیدم که سخت دیوانه او هستم مثل اینکه توی عمرم اصلا زن ندیده بودم، یک حالت بی خودی به من دست داده بود و هرچه بود من آن شب اولین قدم را بسوی یک هوس، یک زن فریبکار برداشتم، و با او حرف زدم، به نگاهش دلایتم، و با هزار امید و یاس، با هزار هیجان با او حرف زدم، او تنها بود، شوهر نداشت و همین باعث می شد که من در کار هوسهای خودم جری تر بشوم در یک موقعیت مناسب از او پرسیدم:

- شما... مثل اینکه تنها هستید!  
 با حالت فریبنده ای نگاهم کرد و گفت:  
 - نه تنها نیستم، شما تنهائی رو چی میدونید؟  
 دل من با من است!  
 موقعیتی بدست اوردم و گفتم:





# قلب پائیز

## سلام و پاسخ

\* یزد - خانم پوران - ج: دختر خانم خوب، من همه نامه ها را برای شما پست کردم حالا چرا به دست شما نرسیده نمیدونم، تحقیق میکنم تا علت را دریابم. ضمناً یاد باشد که مدتی کارکنان پست در حال اعتصاب بودند و نامه ها توزیع نمیشد

\* کویت - ح - ص: من باتشکر از احساس پاک شما نامه شما را به ادرس مورد نظرتان برای آن زن رنج کشیده فرستادم.

\* کاشان - آقای عباس صباغیان: من در مورد این سرگذشت فراوان نامه داشتم نامه شمارا همراه بقیه نامه ها برای قهرمان قصه «من قلب شکسته بی فریادم» فرستادم شاید که راهی بسوی روشنائی برای او باشد.

\* اصفهان - خانم سهیلا یارانی: با تشکر از تذکر شما اما یادتان باشد که گاهی نامه هائی به دست من میرسد که در آن اشتباهاتی هم وجود دارد

و آن نامه یکی از اینها بود.

\* افغانجاری - فریبا احمدی: چه کار زشتی بود که آن جوان کرد، خلق آویز کردن خود که چاره درنیت و شما هم نباید برای چنین عنصر ضعیف انفسی به سروصورت خود بزنید و غمگین باشید. البته من قبول دارم که مرگ بهرحال تلخ است و بنویس خود متأثر شدم ولی خودکشی را محکوم میکنم.

\* بجنورد - خانم م - ش: من امیدوارم آن حادثه تلخ برای شما بدنامی به بار نیاورده باشد ولی باید بدانید هیچ درستی ای با قرار بروی شما برانگی می شود درجاده سلامت، قدم بگذار و مبارزه کن حتما موفق میشوی.

\* شیراز - آقای مجید - ج: من هر وقت نامه ای یا سرگذشتی میخوانم که در آن بوی مردانگی و امید و عشق وجود دارد باور کن که از شوروشوق لیریز می شوم، بازگشت تورا از مرز بدنامی تریک می گویم، و آرزوی زیباترین فرادها را برایت دارم.

- ولی من خیلی وقته که غافلگیر شدم توهر کار میخواستی با دل من کردی!

نگاهی به من افکند که سوختم و ذوب شدم و گفتم:

- آخرش چی؟ بهتره حرفش روزنیم!

دست مرا گرفت، هر دو سوار اتومبیل شدیم و به دورها رفتیم اینجا و آنجا عاقبت پس از گردشها و تنهائی ها به «سربینه» رسیدیم، آنجا به یکی از کافه های دنج و خلوت رفتیم بازهم من بودم و او بود و سکوت باز هم همان فریاد قلب عاشق من بود: گاهی رگه یک سرزنش که چرا همسر و نرزدانان را رها کرده ای؟

پاییز بود، رنگها، پراز قصه های زمانه، پراز قصه های غم، برنگ چشمان او درهم میریخت من میدیدم که هزار رنگ بهم میریزد و رنگ چشمان او را میگیرد.

این زن جوان که پانزده سال از من کوچکتر بود مثل یک پری دریائی لطیف و لغزان بود، باور کنید توی دستهای من می لغزید، اندامش متناسب بود، نه چاق و نه لاغر، چهره اش مثل برگهای لطیف گلهای بهاری بود، من میدیدم که مثل یک گل از سرمای بانیزی میلرزد، دریک پیراهن نازک خودش را به آغوش من انداخته بود، خودش را با حرارت تن من، با حرارت نفس های من گرم میکرد، با اولین گیلاس مشروب خون به گونه هایش دودید و نگاهش مست شد، لبهایش مست شد و من با اشتیاق به تماشايش نشستم مثل یک بت پرست و وقتی باده نوشیدنها تکرار شد من بی اراده دستش را فشردم و مجنون وار و شیفته و سوخته گفتم:

بقیه در صفحه ۴۷



- ناصرتوزن داری؟  
نگاهش کردم و گفتم:  
- تو که میدونی من زن و بچه دارم!  
درحالی که پیچ رادیو را می چرخاند گفت:  
- زنت رو دوست داری؟  
من و من کردم و گفتم:  
- آره دوستش دارم!  
- حاضری همین حالا ازت جدا بشی؟  
سکوت کردم، نگران شدم و او دوباره گفت:  
- جواب نمیدی؟ میترسی؟  
با دستپاچگی گفتم:  
- نه، نمیترسم اما... بین ماحرفهای تشنگی تر از این داریم که با هم بزنیما!  
سرس را تکان داد و گفت:  
- باید جواب بدی، حاضری از زنت جدا بشی؟  
- نه هیچوقت!  
خنده مخصوصی کرد:  
- پس منو برای چی میخوانی؟  
- نمیدونم احساس میکنم دوستت دارم!  
- اگر زنت از این دوست داشتن باخبر بشه؟!  
از سوالااش کلافه شده بودم و ما بیحوصلگی گفتم:  
- تو چه زنی هستی؟ از این حرفها چه نتیجه ای میخوانی بگیری؟  
باز هم خندید و گفتم:  
- تو جواب بده، من منظور دارم!  
باز هم با بیحوصلگی گفتم:  
- نه، هیچوقت دلم نمیخواه، او از این دیدار من و تو باخبر بشه!  
- پس چرا به ملاقات من آمدی؟  
- نمیدونم....  
مثل یک باز پرس کهنه کار گفتم:  
- اما من میدونم، آمدی خوش بگذرونی، اقرار کن، نگاه من، آغوش من، ناز و بوسه و محبت و گرمای تن من به تو یک لذت حرام میده، عزیزم این تجربه عشقه، من و تو هر دو توی یک جاده هستیم توی یک خط که به دره گناه منتهی میشه، تو مثل یک قوچ از گله ات از خانواده ات جدا شدی تا به هوای یک خواهش همه چیز را بهم بریزی و فراموش کنی که متعلق به دنیای دیگری بودی!

این حرفها، این آغاز کار نه تنها مرا سرد نکرد، بلکه مرا بیشتر تشنه او کرد، آن روز من و او خیلی حرفها زدیم، آنقدر که زمان برای ما کم آمده بود، وقتی در کنار هم توی یک رستوران نشسته بودیم من میدیدم که رنگ شرابی که روی میز قرار دارد توی چهره اش، توی گونه هایش توی نگاهش میتابید، من احساس رخوت و خوشی میکردم این زن دنیای مرا در طی چند ساعت از من گرفته بود، دیگر همه چیز را فراموش کرده بودم، پس از چند ساعت که در کنار او بودم با تاسف و غم شدید از او جدا شدم، ساعت چهار بعد از ظهر بود که او را به خانه اش رساندم و به سوی خانه خودم رفتم، وقتی او رفت هنوز عطر خوشبویش توی اتومبیل من موج میزد، نگران بودم هراسان بودم تلخ و مرده بودم این اولین عشق حرام بود، این اولین خیانت بود، وقتی وارد خانه شدم چشم من به همسرم و بچه هایم افتاد، ناگهان رنگم برید، عرق سردی روی پیشانیام نشست. زن خوبم با تعجب پرسید:

- چی شده؟ چرا ناراحتی؟  
با حالت ناشیانه گفتم:  
- نمیدونم حالت مخصوصی دارم!  
درحالیکه بچه هایم در اطرافم حلقه زده بودند هسرم پرسید:  
- شاید مشروب زیاد خوردی؟  
سرم را تکان دادم و گفتم:





حسن روشن چهره درخشان

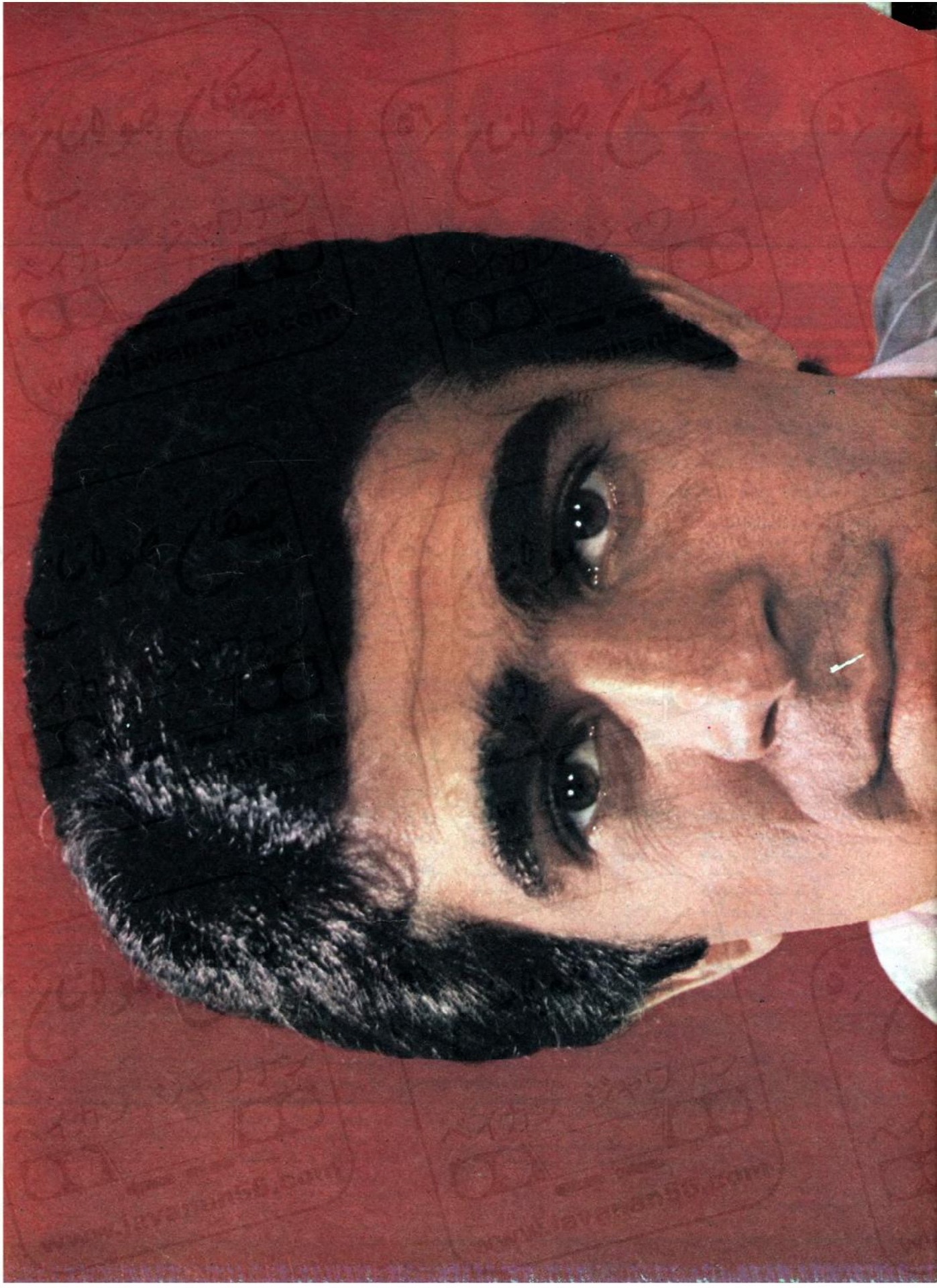
فوتبال ایران

امروز

**جوآنالك**

www.جوآنالك.com







# بیزون و

## عشق، بالاتر از جنگ و خشم



### \* خلاصه از شماره گذشته ۶ \*

بدنیل حمله گرازا بمزارع «اروانیان» درمزیاران وتوران، بیزن سرجوان گویو، سپهسالار کیشرو داوطلب دفع شرکازها میشود و با تفاق «گرگین» یکی از سرداران سپاه کیشرو عازم مرز میگردد و در یک حمله شبانه گرازان را نابود میکند. گرگین که از این جسارت و بیروزی بیزن دچار حسادت شده، بیزن را تشویق به بردن یک دختر تورانی میکند ولی وقتی بیزن با منزه دختر افراسیاب روبرو میگردد دردم عشق او بیافتد و بدست سپاه افراسیاب اسیر و در جاهی تاریک زندانی میشود. او به پایتخت بازمیگردد و بدو رخ به پادشاه میگوید که بیزن بدنیل عیش و نوش رفته و من گرازان را نابود کرده ام. \* اینک دنبال داستان:

همیشه این طور بود، هر وقت رستم به پایتخت می آمد همه همدی برمیخواست مردم از پیرو جوان شادی میکردند. گرم و پر شور فریادی می کشیدند، در میان کوی و برزن رقص و پایکوبی داشتند، زیرا که رستم قهرمان بود. قهرمان ملی بود، برای سراسر ایران، برای کوچک و بزرگ همیشه رستم قهرمان بود، وقتی که بر رخ بلند قامت سوار می شد وقتی مانند برق و باد میتاخت و وقتی هوهوی باد در میان پیشه ها و بوته ها در کنار دریاها و رودخانه ها قصه رستم را مثل یک افسانه دور خدایان می گفت، دهان در مزرعه از کار نیاز می آید، جنگاوران گوش فرا میدادند، چوپانان در دره های سبز به یاد دل میبختند که قصه پهلوانهای رستم را می گفت، برای ایرانیان: رستم مظهر باد و باران و رعد و برق و رود دره و رستم تاریخ ایران، اسطوره های ایران است و می شناخت، زیرا که سرزمین ایران سرزمین قهرمانان بود. و رستم نیز قهرمان قهرمانان بود. وقتی رستم به همراه گویو رنج کشیده که پسرش را کم کرده بود به پایتخت آمد یکبار دیگر همه مردم خروش کردند، به میاه و جشن و شادی پرداختند و کیشرو پادشاه جوان نیز با هزار احترام رستم را پذیرا شد و به خاطر او جشن بزرگی در دربار خودش برپا کرد.

شب بزرگ جشن بود، پهلوانان همه بودند، بزم پر از شور و مستی بود، شمشیر بازان شیرفصیدند، دختران و زنان زیبای ترک و بلغار و گرجی و خزری و خراسانی

و مازندرانی چرخ میزدند، در دامن های رنگین مثل پرنده های رنگین بال میچرخیدند، شور برپا می کردند، ساقیهای سیمین ساق جام باده پهلوانان را پر از شراب میکردند، و فریاد نوشا نوش به آسمان میرسید. بوی گل، بوی می و آوای موسیقی در هم میافتاد، مثل اینکه در بستر مهتاب این بزم پر از شور و شیرینی را گشوده اند.

در میان بزم و مستی و رقص و آواز این رستم بود که در کنار کیشرو به احترام نشسته بود و تا دور ها و گذشته ها می نگریست به روزهای که سوار بر رخس میتاخت و میتوفید و میخروشید، در دورترین مرزهای ایران همیشه از شمشیرش خون می چکید، و بدکارها، دیوانه ها زشکاران و دشمنان ایران را درهم می پیچید، رستم در خیال خودش بود که کیشرو شاره کرد تا ساقی باده به جامش بریزد و آنوقت گفت:

- پهلوان، چه می بینی؟ آیا اکنون این گویو داماد تو نیست که چنین غم گرفته و دلمرده در گوشه ای نشسته است؟ می بینی که رنگ شراب از گونه های از چشمانش نمیریزد، غم گم شدن فرزند او را چنین کرده است! رستم به گویو نگریست، مردی که استخوانهایش خاکستر شده بود، دلش شکسته بود، به کیشرو گفت:

- می بینم شهریار، این اوست اما بگذار نامن فرود، فدائی که دور نیست بیزن را اگر در چاه آسمان هم زندانی باشد، در زیر ابرها بجویم و با ایران بیآوریم. کیشرو لبخندی رضایت آمیز زد و گفت:

«زهر بدتونی پیش ایران سپر  
همیشه چو سیمرخ کسترده پر  
چه در شهر ایران چه پیش کیان  
همه در بر رنج بستی میان  
«کنون چاره کار بیژن بجوی  
که او را ز توران بد آمد بروی  
«بدین کار اگر تو نبندی گم  
«بینم به گیتی دگر چاره کم  
رستم آخرین جرعه شراب را نوشید و گفت:  
- وقتی خورشید روز دیگر معید من هستم و رخس و به توران تاختن شاید که به نیروی یزدان،

اهریمنان را بتارانت و دل گویو را که چون زندانی تاریک است روشن کنم با این سخنان، پهلوانان به رستم هزار آفرین گفتند و بزم در نور مهتاب ادامه یافت آنقدر که سایه شب روی کوهها ریخت و آخرین بوسه های مهتاب نثار شب شد و ستاره ها پاتاش بلند خود از صبح خیز دادند، و در این وقت بود که یکی از خدمتکاران بسوی رستم رفت، در برابر او زانو زد و آهسته و با نگرانی گفت:

- ای تهمت برای تو در این بزم شاد پیغامی دارم؟ ابروهای پریش رستم به هم گره خورد و چین به صورتش افتاد و پرسید:  
- پیغام از کی؟  
آن مرد با کلماتی مقطع و شمرده گفت:  
- از جانب یک تیره بخت که زندانیست، از سوی گرگین!  
رستم تکلیف خورد و گفت:  
- رستم تکلیف... این رو بابه ببر؟ او چه پیغامی دارد؟!  
مردی که پیغام آورده بود گفت:

- او سراپایش در زندان پر از اشک و غم است، مینال و می گریه!  
رستم با تلخی گفت:  
- او گناهکار است!  
آن مرد گفت:

- گرگین می گوید من در پیری تپاه شده ام، بگذارید در برابر شهریار ایران در میان کوههای و دره ها سرگردان باشم، نشسته و برهنه بمیرم و گرگها لاشه ام را ازمه بدرند و چشمانم را از کاسه در بیورند اما من از این بدنامی که بیژن پهلوان را فریب داده ام و به زندان افراسیاب انداخته ام رهایی پیدا کنم بگذار من در برابر بیژن به خاک پیغمت واز او عذر گناهانم را بخواهم ای پهلوان تو آخرین امید منی، بنه ای منی، نگذار در این زندان در میان تاریکی ها، و این رسوائی که به زندگی من سایه انداخته است بمیرم!  
رستم با این سخنان چند لحظه به فکر فرو رفت و همچنان با تلخی و خشم گفت:  
- من از این مرد بی خرد چه بگیرم؟ بسوی او برگرد، در همان زندان به او بگو تو چه ناپاک مردی که اسیر هوی و هوس شدی و خرد و عقل خود را از دست دادی، آخر چگونه من در برابر کیشرو نام تو را بریم واز او بخشش تو را بخواهم؟ فرستاده گرگین گفت:

شب بزرگ جشن بود پهلوانان همه بودند، بزم پر از شور و ترک و بلغار و گرجی و خزری و خراسانی و مازندرانی چرخ شور برپا می کردند، ساقیهای سیمین ساق جام باده پهلوانان را پر می و آوای موسیقی درهم میافتاد، مثل اینکه در بستر م

- اما ای پهلوان، او بیچاره است، بدبخت است، درمانده و سیه روزاست، به تو پناه آورده است، ای عقاب بلند پرواز کوهستان او را دریاب، نجاتش بده که تو سراپا جوانمردی و بزرگی هستی!  
رستم سرش را تکان داد و گفت:  
- هر چه هست، حالا که گرگین بیچاره و بد سرانجام است من از شهریار خلاصی او را میخواهم، اگر بیژن زُجَاه تاریک توران نجات پیدا کرد و من توانستم با کمندی که ما را از سینه گویو آسمان بزیر می کشد او را از میان چاه تاریک بیرون بکشم آنوقت میدانم که او این جوانمرد دلاور توران خواهد بخشید، اما اگر گردش روزگار چیز دیگری باشد و همه جا تاریک باشد و پهلوان زاده نجات نیابد یا خوش را بریزد آنوقت تو باید از جان خودت قطع امید کنی، اولین کسی که به سراغ تو آید ای گرگین و توران باشمشیر به دینم خواهد ساخت خود من هستم و اگر من نتانم گویو پهلوان توران خواهد کشت:  
«به فرمان دادار کیهان خدا  
«اگر بیژن از بندگنتی رها  
«رها بودی از بندو رستی به جان  
«ز تودور شد کینه پهلوان  
«و گرجزیر این گونه گردد سپهر  
«ز جان و تن خویش بردار مهر  
رستم دیگر سخنی نگفت، به تماشای رقص و پایکوبی مشغول شد، آسمان رنگ سپیده دم می گرفت که جشن کیشرو پایان گرفت رستم به جایگاه خودش رفت، گویو همچنان تکران و امیدوار بود آن روز سراسر روز را رستم در خواب بود وقتی از خواب بیدار شد روز رنگ غروب گرفته بود رستم حرکتی کرد، غذائی خورد و سرورونی صفا داد و یکبار دیگر به دربار کیشرو رفت در آنجا وقتی به حضور او بار یافت: پس از گفتگوهای عادی رستم موضوع زندانی بودن گرگین را مطرح کرد و گفت:  
- ای شهریار، گرگین در بند زنجیر است، این مرد نگویند بخت درآتش ندامت و بشیمانی می سوزد او اسیر جادو شده است من آمدم تا از شهریار بخواهم که این سردار پیر را آزاد کند. کیشرو تکلیف خوری او امیدید که رستم از او خواهش دارد اما چطور ممکن بود؟ این بود که باتاراحتی گفت:



# مندیژه

نوشته: دکتر صادق جلالی



مستی بود، شمشیربازان میرقصیدند، دختران وزنان زیبای  
میزدند، دردامن های رنگین مثل پرنده های رنگین بال میچرخیدند،  
از شراب میگردند، و فریاد نوحانوش به آسمان میرسید بوی گل، بوی  
بتاب این بزم پراز شوروشیرینی را گشوده اند.

چه بیژن پیدا کند و اطلاعاتی از او بدست بیاورد، اما او توران را نمی شناخت، در سرزمین دشمن با احتیاط رفتار می کرد تا دشمنان بونی از وجود او نبرند، و بازرگانی با مردم توران ادامه مییافت، روزها و هفته ها تا یک روز همه چیز رنگ دیگری گرفت.

منیژه در بازار رستم؛  
ازاین ماجرا منیژه خبر شد. اوکه میدانست ایرانیان هرگز بیژن را درمیان چاه تاریک رها نخواهند کرد، یک شب تا سپیده دم درمیان صحراهای دور تنها و عاشق همراه طلوع ماه، همراه تابش ستارگان بازمه با عشق و اشک بسر برد. درکنار چاه بیژن، آنجا هیچ کس نبود. تنها فریاد عاشقانه یک زن بود، فریاد عاشقانه میزد. این دختر تنها و رانده افراسیاب چه روزها و شهنشانی داشت، سراسر روز را به میان دهقانان میرفت، به میان چوپانان که درمیان دشت و دره و کوه کنار گوسفندانشان بودند مینالید؛ چه کسی به دختر افراسیاب نان میدهد؟ چه کسی قلب شکسته مرا درمان میکند؟!

دهقانان و چوپانان به او نزدیک می شدند به او نان میدادند و او نان را به هنگام شب کنار چاه میآورد و به میان چاه می انداخت و سرش را کنار چاه می گذاشت و مینالید؛  
- بیژن، ای ماه مانده در تاریکی چاه تو چگونه ای؟!

بیژن خسته و دردکشیده جواب میداد:  
- باتو زنهام، با عشق تو....!  
منیژه میگفت:  
- چه می شد اگر این سنگ یک لحظه کنار میرفت تا من به داخل چاه سرازیر شوم.

بیژن گفت:  
- این چه از روی دوریست!  
منیژه آن شب با شادی با یک امید به سراغ چاه رفت، در آغوش مهتاب، در آغوش سکوت با هزار اشک و امید سرش را در کنار رو زن گذاشت و فریاد کشید:

بیژن آنها آمدند!  
- ای بیژن با تعجب پرسید:  
- چه کسانی... بگو چه کسانی آمدند؟!  
منیژه خندید، لرزید و گفت:  
- کاروانی از ایران به خاک توران آمده است، من میروم تا آنها را ببینم شاید که برای رهایی تو ازاین چاه تاریک امیدی باشد، من همین فردا، درغروب خونی در پیدایشن شب و تاریک شدن هوا به سراغ این ایرانیان میروم تا شاید خبری آمدببخش بجوم!

پروازی و من به تو و مهر تو امیدهای فراوان دارم!

پیران سرش را تکان داد و گفت:  
- بازرگان نگران نباش از همین فردا در شهر من، دراین خاک پهناور و سرسبز به تجارت مشغول باش، برو، همه جا در روشنی مهر و حمایت من هستی، بدون ترس و هراس تجارت کن، برو و کاروانیان خود را به قصر من بیاور و دراینجا مانند یکی از نزدیکان من باش، مهمان من باش!

رستم با تواضع تشکر کرد و گفت:  
- ای سپهسالار، آسمان زیربار منت تو پشت خم کرده است، در برابر بزرگی تو کمرش دوتا شده ولی اجازه بده کاروان من درکناری باشد، ما هرگز حاضر نیستیم که مزاحم تو باشیم، سایه پرهمرتو برای ما کافی است، ماهراجا که باشیم زیرسایه توست من میخواهم فرمان بدهی مادرخانه ای آرام بگیریم و به کار خرید و فروش بپردازیم، و هزار مرتبه از تو سپاسگزار باشیم، پیران با لبخند مهرآمیزی گفت:

- هرطورکه تو بخواهی ای بازرگان غریب، هرطورکه میخواهی تجارت کن!  
آنوقت فرمان داد تا خانه ای در دورترین محله «ختن» برای رستم و مردانش آماده کنند و آنها را درآنجا سکونت بدهند که به کارتجارت بپردازند و پاسانان از آن خانه محافظت کنند!

رستم بادلی شاد هدایای خودش را تقدیم کرد و به میان مردان خودش برگشت، بادلی امیدوار، او قدم اول را برای یافتن و نجات بیژن برداشته بود، همان روز درمیان مردم شهر از دور و نزدیک این چاهو برخاست که کاروانی پر از امتعه، پر از پارچه های ابریشمی و طلا و نقره و جواهر ازایران به توران آمده است، مردم برای خرید هجوم آوردند، رستم این پهلوان بزرگ و یارانش به خرید و فروش مشغول شدند:

«خبر شد کزایران یکی کاروان  
«بیامد برنامور پهلوان  
«زهر سو خریدار بگشاد گوش  
«چو آگاهی آمد زگوهر فروش  
مخزیدار دبیای فرش و کهر  
«به درگاه پیران نهادند سر  
«چو خورشید گیتی بیاراستی  
«بدان کلبه بازار برخاستم،  
روزها میگذاشت، رستم همه جا را زیر نظر می گرفت، میرفت و میآمد و میخواست راهی به سوی

«به جنگ اندرون گرز و برزین کمند  
«سپاه ازسپ و پیش و گردان زپیش

«نهاد به کف برهمه جان خویش  
«همه نیزه و تیرشان رهنمون  
«همه دست را پاک شسته به خون  
وقتی رستم پس از دوروزه نزدیکی مرز توران رسید در آنجا به سپاه هزار نفریش آرایش دیگری داد، درمیان شورو شجاعت با یک حرکت سریع مردانش به خاک توران تاخت، همه جا را درهم نوردید، همراه شیبه اسپان و خروش مردان او، مردو زن تورانی دست ازکار کشیدند، درکنار مزارع ایستادند، و به این مردان جنگی که بی پروا میتاختند خیره شدند و با تعجب زیرلب گفتند:  
- اینها هستند مردان ایرانی!

دراین هنگام رستم وقتی واردشهر «ختن» شد به هرسو تاخت و خبر از «پیران» گرفت، پیران وزیر عاقل و فرزانه افراسیاب بود، وزیر بود و سپهسالارش بود ولی آن روز پیران به شکار رفته بود، رستم منتظر ماند تا بازرگردد وقتی پیران بهنگام غروب به «ختن» بازگشت رستم بایک جام زرین پراز مروارید و یاقوت و الماس و بادواسب گرانبها و اصیل که زرین و برقی طلا و نقره کاری داشتند پیش رفت و به قصر مخصوص پیران قدم گذاشت، وقتی به نزدیک پیران رسید سرفروذ آورد، به او احترام گذاشت و گفت:

- ای پیران، ای سپهسالار، آفرین برتو که درتوران و ایران مانند توییست تو یک سپهسالار فرزانه ای، تودلاوری، همه تورا دوست میدارند. پیران که آن هدیه بزرگ را دید پرسید:  
- تو که هستی؟ ازکجا میآیی؟!

رستم همچنان با احترام جواب داد:  
- هرکه باشم درشهر تو غریب ازراهی دور میآیم ای سپهسالار من یک بازرگانم، یک تاجر که به شهر تو رسیدم، من مال التجاره آورده ام، هم فروشنده ام و هم خریدار، اما این کاردرتوران زمین آسان نیست!  
پیران، نگاهی عمیق به رستم انداخت و گفت:  
- بگو مرد بازرگان چرا این کار آسان نیست؟!

رستم سرفروذ آورد و جواب داد:  
- میدانم، اینجا سرزمین تورانست، و من غریبم باید مرد بزرگی مرا زیرپروبال خود بگیرد، یک عقاب بلندپرواز باشد و تو حالا آن عقاب بلند

- من نباید خواهش پهلوان را رد کنم ولی ای تهمتن من قسم خورده ام، به مهر و ماه و ناهید قسم خورده ام من چگونه میتوانم اشکهای گیور را ببینم و گرگین را ببخشم؟! بگذار وقتی بیژن از زندان رها شد من او را آزاد کنم!

رستم باهمان صلابت و مردانگی گفت:  
- او حاضر است جانش را فداکند، گناهکاری که حاضر است درمقابل تو دراتش بسوزد سزاوار است او را موقتا آزاد کنی، من به او پیغام داده ام که اگر بیژن را ازتوران زمین نیابرم با دستهای خودم او را بکشم، ای پادشاه او را ببخش شاید که ازاین تاریکی و بدبختی رهایی پیدا کند!

کیخسرو لحظه ای به فکر فرو رفت و گفت:  
- باشد، من به پهلوانی توآورا می بخشم!  
رستم خندید، آرام و سر بلند گرگین را با دستهای خود از بندو زنجیر نجات داد و آنوقت برای رفتن به مرزایران و توران حرکت کرد، او رفت تا به سوی توران زمین بنمزد، به میان مردان جنگی رفت و هزار سوار دلاور را برگزید، دران میان هفت جوان را که هر کدام شیری بودند به سوی خود خواند و فریاد کشید:

- مسخر گاهان به سرزمین ختن مینازیم همه باهم از میان دشت و کوه!  
آنوقت شمشیرکنشان به این سو و آن سو تاخت، مردانش را سان دید و خروشید:  
- ما افتاب را درچشم این افراسیاب و مردان تورانی تاریک می کنیم، بیژن را اگر درچاه آسمان هم زندانی باشد به ایران میآوریم!  
مردان جنگی به دنبال رستم خروش کردند:  
- تهمتن بنیازیم که فریاد ازینیه های ما برمیخیزد، شمشیرهایمان تشنه خونت!

سخرگاهان بود، خروشها میخواندند، صبح با پنجه های بلوری روی دشت و کوه و دریا پرده سپید کشیده می شد، همه جا رنگ نور میگرفت همه جا رنگ یزدان می گرفت، صبح مظهر یزدان بود، مهر باسپیده دم طلوع میکرد برگردونه ای زرین پیش میتاخت تا دامان آسمان تا عناق آسمان میامد، درسپیده زیا در طلوع مهر رستم باهزار مرد جنگی پیش میرفت همه جا زیرسم اسپان کوبیده می شد، یکفلس خروش همه جا را پرمی کرد، جاد، کوه، زیر پای اسپان کوبیده می شد:

«سپیده دمان گاه بانگ خروس  
«بیبستند برکوه پیل کوس  
«تهمتن بیامد جوسرو بلند



# ای داد و فریاد از این

در مدتی که

چشمان من بینائی خود را

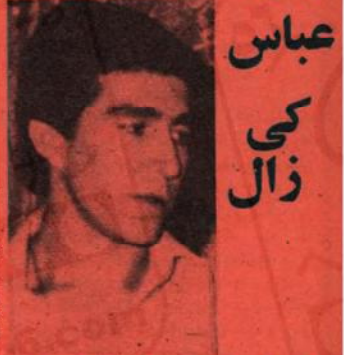
از دست داده بود پسر عمویم یارویاورم

بود و من او را دوست داشتم ولی حالا چشمهای بینای

من عشق محسن را به جانم ریخته است!



پیغام اورژانس از سنگ صبور مجله جوانان برای:



عباس کی زال

عباس کی زال - هفده ساله - دانش آموز کلاسهای شبانه سوم راهنمایی - و شغل صافکار - روز دوشنبه سی ام مردادماه سال جاری با اتومبیل استیشن - ۱۳۶۹۱ تهران - ده - متعلق به پدرش خانه را ترک کرده یکسب را در خانه یکی از دوستان اقامت کرد و بعد دیگر از او خبری نشد پدر - مادر - برادر و خواهر عباس از آن روز جستجوی خود را شروع کردند، بدنیال عباس همه جا رفتند خواهر عباس با چشمانی اشکیار به سنگ صبور میگفت:

در این مدت با توجه به حوادثی که در کشور پیش آمد همه جاسر کشیدیم، گورستانها و بیمارستانهای شهرهای دور و نزدیک و از عباس نشانی پیدا نکردیم، آنچه که مسلم است عباس زنده است و احتمالاً زندگی مورد نظرش را دارد ولی او نمیداند که خانواده اش و تمام فامیل در چه غم و دلهای بس میبرند. عباس باید بداند پدر و مادرمان بخاطر دوری او مریض شده و ممکن است از دست بروند، ما همه جا رفتیم و هرکاری کردیم، آخرین امیدمان مجله جوانان است و میخواستیم که این پیغام ما به عباس برسد که با یک تلفن با یک نامه ما را از محل زندگی خود با خبر کند، میخواستیم که به افراد خانواده اش خبر دهد و میزان خانواده اش باز گردد...

سنگ صبور - امیدواریم عباس پس از در یافتن این پیغام خیلی غوری با خانواده اش تماس بگیرد و رضایت دهد که پدر و مادرش بخاطر این تشویش و دلهای جان خود را از دست بدهند، از تمام عباس ها چنین خواهشی داریم.

هستم ولی باور کن که جز تو به کس دیگری امید ندارم و تو تنها پناه من هستی. سنگ صبور عزیز

سلام دختر دردمند خود را بپذیر. نمیدانی چقدر از اینکه وقت گرانبهای تو را تلف میکنم شرمندم سنگ صبور عزیزم

گرفته است و پرایتان شناسنامه گرفته است میتوانید با رضایت او ازدواج نمایید

\* فرود، آقای اصغر - م  
آقای عزیز حالا که پس از تحمل هفت سال با دختر محبوسان نامزد کرده اید نگذارید افراد سخنجین که متأسفانه در همه جا هستند این رابطه شرعی و عاطفی را بهم بزنند.

\* اردبیل خانم نیر - س  
خانم عزیز علت آنکه شما هنوز بدرستی نمیدانید به پسر خاله تان علاقمند هستید یا نه بخاطر آنست که خیلی جوانید و گرفتن تصمیم مهمی چون انتخاب مرد آینده زندگیتان عملی نیست پس باو نگویید چند سال صبر کنید و شما هم مسلماً بعد از چند سال میتوانید با قاطعیت و درستی تصمیم بگیرید

\* جیرفت - سقندر آقای ع - ع  
آقای عزیز ضمن تشکر از محبت بسیار صادقانه شما در مورد مشکل اول شما باین شعر بسیار زیبا اشاره میکنم که شاعر میگوید چه خوش بی مهربونی هر دو سر بی که یک سر مهربونی درد سر بی

بله دوست عزیز سعی کنید او را فراموش کنید و در مورد مشکل دوم شما خوشبختانه شما میتوانید با تکیه به تخصص و کاری که بلدید در آمد بسیار خوبی داشته باشید و نیازی به پول بدرتان ندارید

\* نیشابور - آقای سید مهدی اشرفی  
مثلی است معروف که میگویند تا انسان از نعمتی محروم نشود قدرش را نمیداند شما هم هنوز به شهر شلوغ و بیگانه نیامده اید و نمیدانید زندگی در روستا، در میان مردمی خوش قلب و مهربان و صمیمی چقدر ارزش دارد. سعی کنید بی تفکر شهر و دیارتان را با شید واهی ترک نمائید

\* خانم طوبی - ا - آغاخاری  
سعی کنید این زندگی سرد و بی روح و پر از کسرت و تاریکی را با پرتو محبت و قداکاری روشن کنید با شوهرتان مهربان باشید او را دوست داشته باشید شریک و رفیقش باشید او شما را دوست دارد خیلی زیاد نامهربانی شما او را سخت افسرده و آزرده کرده است سعی کنید صفت از زندگی مشترک را درک کنید تقاهم بوجود آورید صفات خوب او را هم در نظر بگیرید. مطمئن باشید خوشبخت خواهید شد.

بقیه در صفحه ۴۷

## جوابهای کوتاه سنگ صبور

با همکاری مشاورین ما

پوری نظیری - اقدس شایان - ربابه سلیقه فرخ حسینی اول

بیشتر به مطالعه و تحصیل بپردازید مطمئناً روحیه سابق را بدست خواهید آورد.

\* آبیگ - آقای جلال - ق  
آقای عزیز برآستی فرار برای شروع یک زندگی مشترک عقلاانه نیست، کمی صبر کنید با خانواده دختر مورد علاقه تان صحبت کنید سعی کنید تا حدودی شرایط آنها را بپذیرید انشاء الله موافقت خواهند کرد.

\* سنندج - خانم شهین - الف  
دختر خانم عزیز آیا برآستی تنها به قاضی زنده اید منکه گمان میکنم شما حتما در بعضی مسائل با پدر و مادرتان توافق ندارید و گرنه دلیلی ندارد آنها با خواهر کوچکتر تان خیلی مهربان باشند و شما را شکنجه بدهند سعی کنید تا انجا که امکان دارد بیشتر بحرف آنها گوش کنید با کمی مهربانی و صمیمیت مشکل شما حل خواهد شد

\* تهران خانم فائزه  
فائزه خانم قد بلند یکی از معیار های زیبایی است که خداوند خوشبختانه بنو ارزانی داشته است اینکه نگرانی و غم و غصه ندارد.

\* مشهد خانم مریم - الف  
از قدیم گفته اند برای کسی تبه کن که برایت بر سره گرچه این فقط یک ضرب المثل است ولی کار برد آن در زندگی واقعی لازم است، چرا احساسات خود را پهای مرعی می ریزی که برای عشق و احساس ذره ای ارزش قائل نیست او را فراموش کن

\* رضایتی آقای ع - ک  
لازمست بیکار خودتان با دختر مورد علاقه تان صحبت کنید و اگر باز هم از جواب مثبت طفره رفت بدانید که شما علاقمند نیست و سعی کنید فراموش کنید.

\* شهر بابک - خانم زهرا - ج  
کند اینکه مادر شما سرپرستی شما را بعهده

\* خوی خانها و - خ - ف - پ - قم خانم شراره قنبری

متأسفانه ما ستونی برای درخواست ازدواج نداریم  
\* کرمانشاها خانم آقای خ  
آقای عزیز ممکن است شما واقعا احتیاج به تغییر جنسیت داشته باشید بهتر است مشکلاتتان را با پدر تان در میان گذاشته و بیک پزشک متخصص مراجعه نمائید و چنانچه پزشک مربوطه شما گفت که از لحاظ جسمی پسر هستید برای درمان خود بیک روانپزشک مراجعه نمائید ضمناً تغییر جنسیت گناه نیست  
\* کازرون خانم جری

خانم عزیز خوشبختانه دوستی شما در زمانی پایان گرفت که هنوز شما لطمه ای وارد نشده است ضمناً باید بدانید عشق زمانی با شکوه است که دو طرفه باشد پس بهتر است پسری که این چنین یا احساسات شما بازی کرده است را فراموش نمائید

\* تهران خانم افسانه - ن  
خانم عزیز شما باید با والدینتان راجع بان مرد صحبت نمائید و آنها نیز در باره اش تحقیق کنند چنانچه واقعا حقیقت را میگوید آنگاه پس از رفع مشکل او و موافقت خانواده تان ازدواج نمائید

\* تبریز خانم طالعی - ک  
خانم عزیز متأسفانه پدرانی هستند که در مقابل فرزند شان نه تنها احساس مسئولیت نکرده بلکه باعث رنج و عذاب آنها میکنند البته نظیر پدر شما بسیار هستند و ماصمیمانه آرزو میکنیم بان و مردانی که تشکیلی زندگی میدهند مرگه احساس کردند که میتوانند پدر و مادر شایسته و خوبی باشند بفرگر بچه دار شدن باشند.

\* لنگرود خانم زهرا - ن  
خانم عزیز من شما برای عاشقی و ازدواج خیلی کم است سعی کنید او را فراموش نمائید و



# میتوانند برای این و احساسی چاره‌ای پیدا کنند



## چشمهای من!

دارم دیوانه میشوم. از شدت ناراحتی سرگیجه گرفته‌ام. نمی‌دانم چه کم و اوقعا گنج هستم هیچگاه فکر نمی‌کردم مرز بین خوشبختی و بدبختی اینقدر ناچیز باشد... سنگ صبور مرا بیخس که حاشیه میروم اجازه بده به اصل مطلب بپردازم. بگذار از کودکی خود بگویم از زمانی که در یک شهر کوچک مازندران متولد شدم و بابوی مناک جنگل و زمزمه گوش نواز دریا رشد کردم و کم کم طعم زندگی را چشیدم. اه که چه روزهای شاد و شیرینی بود. خانه کوچک ما، یک دنیا سرسبزی شهرها و دریای زیبا و خروشان دنیای قشنگ مرا تشکیل میدادند و در کنار همه آنها، من «عمه» پسرعموی مهربان و عزیز دنیای من تیره که بهترین دوست و همبازی من بود و دنیای مرا روشن تر می ساخت اما این دوران شاد و این خوشبختی کوتاه آنقدر گریزنا بود که من حتی درست نفهمیدم که چگونه زندگی من از این رو به آن رو شد. یک بیماری بظاهر ساده نابینایی چشمان مرا بدنبال داشت و بیکاره دنیای من تیره و تار شد وای که چقدر وحشتناک است که انسان ناگهان از دین همه زیباییهای اطراف، خود محروم شود رنگ آبی دریا، رنگ سبز جنگل، رنگ قهوه‌ای ساقه های باران خورده درختهای کهنسال، همه و همه ناگهان محو شد و من قدم به دنیای گذاشتم که در آن آبی، سبز و قهوه‌ای معنایی نداشت در دنیای تازه من فقط یک رنگ وجود داشت: سیاه مطلق!... دیگر برای من زندگی تمام شده بود. قرار بود آن سال من به کلاس چهارم دبستان بروم اما در عرض درجای سقوط کرده بودم که عمق آن تابی نهایت ادامه داشت و من هرچه پایتین تر می رفتم به انتهای آن نمی رسیدم در این اوضاع و احوال بود که «محمد» پسرعموی مهربانم په یاری من شتافت و مرا از دنیای اشتغال بیرون آورد. در کنار «محمد» باردیگر باندیابی بی وفا آشتی کردم و کم کم عادت کردم که محمد شش چشمان مرا ایفا کند. وقتی با او روی ماسه راه میرفتم و محمد از دریا صحبت میکرد، حس میکردم که منم دریا را می بینم مرا با خود به همه جامی برد، توی جنگل گلهای وحشی را برابم می چید و تعریف میکرد که هرکدام چه شکل و چه رنگی دارد و من باز مثل آن وقتها که دنیا را میدیدم و از طراوت جنگل و لطافت گلهای خودرو سرشار از شادی میشدم، احساس خوشبختی میکردم و این احساس هر روز قوی تر میشد دیگر عادت کرده بودم که همه جا و همه وقت با «محمد» باشم در واقع او مکمل من شده بود. این وضع درست ده سال ادامه داشت یعنی تا سال قبل. در این مدت گهگاه سخنانی میشنیدم که نشان میداد خانواده عموم از معاشرت صمیمانه «محمد» با من، ناراحت و نگران هستند بهمین خاطر وقتی محمد از من خراست، با او از زواج کم باتمام علاقه‌ای که به او

تنها دید و نزد من اعتراف کرد که عاشق من است غنچه عشق در قلب منم شکفت، تازه بامعنی عشق آشنا شدم و فهمیدم که علاقه من به محمد خالی از عشق و تنها زاینده محبت های او و یک دوست داشتن برادرانه است با این وجود قولی که به محمد داده بودم و یاد فداکاریهای او سبب شد که به محسن جواب منفی بدهم، من تصور میکردم که میتوانم عشق محسن را از قلب خود خارج کنم ولی همه این تصورات بیهوده بود و حالا که چندماه از این ماجرا میگذرد پیش از هر زمان عشق محسن در روح و جان من رسوخ کرده است از طرف دیگر از دور شاهدیم که محسن چگونه مثل شمع آب میشود و در حسرت عشق من میسوزد اما من چه باید بکنم آیا میتوانم تمام محبت های محمد را از یاد ببرم، قلب او را زیر پایم له کنم و به عشق محسن جواب بدهم یا خودم و محسن را فدا کنم تامحمد پاداش فداکاری خود را بگیرد. بخدا درمانده شده‌ام نصیادتم چه باید بکنم فقط فریاد میزنم دانداز این چشمهای من. آخر چرا من بیبنا

دستم بهیچوجه زیر بار نرفتم و گفتم من یک دختر نابینا هستم و نمی‌خواهم بخاطر این نقص من آینده تو تپاه شود و محمد هم وقتی اصرار را بی فایده دید قسم خورد که تا آخر عمر ازواج نمی‌کند و بهمین متوال در کنار من خواهد ماند بهرحال همانطور که نوشتم این وضع تا سال گذشته ادامه داشت در طی این سالها پدر و مادرم بارها برای معالجه چشمان من اقدام کرده بودند که ثمری نداشت ولی در این سال بایاری یک جراح مجرب و خدانشناس، چشمان من بیبنائی خود را بازیافت باور کنید که نمیتوانم احساسم را در لحظه‌ای که توانستم دنیا را ببینم بازگو کنم ولی شاید شما بتوانید شادی مرا در آن لحظه حسس بزیند شادی من وقتی دوجندان شد که دریافتم محمد هرچه درباره زیبایی من گفته حقیقت دارد. بهر شکل وقتی به شهر خود بازگشتم و باردیگر خانه خودمان را دیدم همه خاطرات دوران کودکی و زمانی که هنوز کور نشده بودم درمن زنده شد و بعد تمام افکارم متوجه محمد شد که در این سالهایی که دنیای من سیاه بود خود را وقف من کرده بود و حالا من می بایست جبران محبت های محمد را می‌کنم و چه کاری بهتر از آنکه با او ازواج می‌کنم مگر نه اینکه منم او را از صمیم قلب دوست داشتم. بدین ترتیب خیلی زود بامحمد قرار عقدو ازواج را گذاشتم ولی چند روز قبل از ازواج ما عموی من که پدر محمد بود فوت کرد و بدین سبب ازواج ما به سال بعد یعنی امسال موکول شد. اما بدبختی من از همین جا شروع گردید چون یک ماه بعد از این واقعه با «محسن» که یکی از پسران خوب و تحصیلکرده شهر ما می باشد آشنا شدم. چند برخورد اتفاقی با او سبب شد که کشش عجیبی نسبت به او احساس کنم. وقتی یکروز محسن مرا

خود را بازیافتم که چنین اسیرشوم ابکاش تا آخر عمر نابینا می ماندم و هرگز محسن را نمیدیدم تامل به او بندم. سنگ صبور عزیز به من بگو چه کم ترا به خدا قسم میدهم که مشکل مرا حل کنی. دیگر وقت ترا نمیگیرم لطفاً ناامیدم نکن. مازندران - زهره

### \* سنگ صبور

دختر عزیزم، از آنجائی که مشکل تو یک مسئله خاد عاطفی می باشد بهتر دیدم که پیش از بیان نظر خود، این مسئله را به نظر خواهی عمومی بگذارم تاخوانندگان عزیز مجله جوانان که در موارد مشابه همیشه نظریات صائبی ارائه کرده اند اینبار نیز برای حل این مشکل پیشقدم شوند و تورا یاری کنند. پس، از خوانندگان عزیزمی که مایل هستند در این نظر خواهی شرکت کنند تقاضا میکنم هرچه زودتر نظر خود را بطور مختصر و واضح بنویسند و به ادرس سنگ صبور مجله جوانان ارسال دارند لطفاً روی پاکت قید کنید مربوط به نظر خواهی خانم زهره.

### \* از پیامهای خصوصی سردبیر...

وطن دوستی خاص من و تو و یا آدم بخصوص نیست، ایران وطن همه انسانها حتی جانداران و خزندگان است هرگامی که بر میداریم باید به استواری این سرزمین که میراث نسلها و خونهای قراوان است بیانجامد، باید مراقب باشیم که انسانها و جانداران این سرزمین زیر پایمان لگندمال نشوند، تنها با احساس وطن دوستی واقعی میتوانیم ناسامانی ها، تبعیض ها، و ستمهایی که مایه بددلی و پراکندگی ملی میشود بخشکانیم و جامعه‌ای بسازیم که به زندگی کردن در آن مفتخر باشیم....



# من قربانی توطئه خواهران

## بدکاره خود

خواهرانم مرا مست کردند و سیگار حشیش دادند و فردا صبح هنگامیکه از بیهوشی خارج شدم گفتند تو قاتلی!

من از کودکی از فساد مادر و خواهرانم رنج می بردم و مادرم خواهران من را وادار به خودفروشی میکرد و یکبار هم بوسیله گروه خبرنگاران فوق العاده ما را یافتیم و تحویل جدام

بسن بهره برداری رسید و مادرم او را نیز وادار کرد که به همراه خواهرش بکار مشغول شود.

در همان روزها، متوجه شدیم که هردو خواهرهای من دچار جذام شده اند. پدرم دیگر طاقت نداشت، زخم زبانهای مردم هروا یاد جانش را بلش رسانیده بود، این بود که ما را برداشت و به هشتبر برد و در آنجا نیز با آنکه تلاش زیادی کرد تا خواهرهایم در بیمارستان بخوابند و مداوا بشوند و این بیماری را که در مراحل اولیه بود درمان نمایند، ثمری نبخشید، آنها هیچ نوع معالجه ای را قبول نکردند و گساکان زیر نظر مادرم بکارهای کثیف خود که حالا دیگر خیلی هم بی پروا شده بودند ادامه میدادند.

هنوز مردم نمیدانستند خواهران من به چه بیماری خطرناکی مبتلا هستند روی این اصل گاهی کسانی پیدا میشدند که با آنها ازدواج نمایند.

یکبار خواهر بزرگترم فرح انگیز در هشتبر ازدواج کرد ولی او دیگر نمیتوانست دست از اعمال کثیفش بردارد، در نتیجه مردی که با او ازدواج کرده بود حاضر نشد این زندگی تنگبار را ادامه دهد و از او جدا شد و او را از خانه بیرون کرد.

پدر بیچاره ام که دیگر طاقتش طاق شده بود عاقبت ذی کرد و مرد و در این زمان منکه کمی بزرگتر شده بودم، سعی کردم خواهر کوچکترم ننه خانم را که آن موقع هشت سال داشت از این وضع نجات دهم و نگذارم که آلوده شود ولی نتوانستم، زیرا هم سنم کم بود و هم مادرم طماع و کثیف.

ننه خانم خیلی خوشگل بود و مردها در مقابل لطافتی که با او میگفتارند پول خوبی بیاورد میدادند.

پادم میاید آنروزها یکفر حاجی خیرخواه حاضر شده بود ننه خانم را بفروزی قبول کند ولی مادرم قبول نکرد او میگفت این دختر روزی کلی پول برای من درآمد دارد و من از این پول نمیتوانم بگذرم! \*\*\*

کار رسوائی و آلودگی خواهرهای من و خانواده ما انقدر بالا گرفت که مردم ما را از هشتبر بیرون کردند.

منکه کمی بزرگ شده و دیگر طاقت این رسوائیها را نداشتیم از آنها جدا شده و زندگی مستقلی برای خودم درست کردم.

چندی بعد شنیدم که فرح انگیز و مهرانگیز را به جذامخانه تریز برده اند با خود گفتم شاید آنها پس از بیهوشی کمی هم سر عقل بیایند و یک زندگی سالم را شروع کنند. ولی آنها پس از مدت کوتاهی از جذامخانه گریخته و بتهران آمدند و خانهای اجاره کرده و زیر نظر مادرم بکارهایشان ادامه دادند.

من با خودم فکر کردم شاید آنها بعلت نداشتن سرپرست بابتروز افتاده اند شاید اگر من نزد آنها برگردم و جمع وجورشان کنم دست از اینکارها بردارند این بود که بتهران آمدم و خانهای گرفتم و آنها را نزد خودم بردم و مخارجشان را متعهد شدم ولی آنها سالم نشدنی نبودند، ظرف مدت کوتاهی ما را از چند خانه که اجاره کرده بودیم بیرون کردند.

حالا دیگر فهمیده بودم که زندگی با آنها فایده ندارد و آنها درست نشدنی نیستند دوباره از آنها جدا شدم و با دختری که یکی از همسایگان برابم پیدا کرد و چهارده سال داشت ازدواج کردم.

روزها سرکار میرفتم و شبها خسته بخانه باز می گشتم ولی این خستگی با دیدن زن جوان و مهربانم کاهش پیدا میکرد. دیگر مادر و خواهر هایم را بدست خودشان سپرده بودم و سراغی از آنها نمیگرفتم، شنیده بودم که مادرم مرتب با پول خواهرها خانه میخرد و اجاره میدهد!

\*\*\*  
من زندگی راحتی پیدا کرده و آرامشی داشتم که یکروز بمن خبر دادند چه نسنسته ای که روزها که تو در خانه نیستی خواهرهایت مرتب با همسرت تماس دارند و او را هم براه خودشان کشیده اند.

دنیا جلر جشمانم سپاه شد، گونی زمین و آسمان را بر سر من کوبیدند ولی متاسفانه آنچه شنیده بودم حقیقت داشت. دیوانه وار بخانه مادرم رفتم و عصبی و خشمگین خواهرانم را بیاد کشک گرفتم و بعد هم از آنها شکایت کردم و هر دو را بجرم اغفال دختر نا بالغ بزندان ندانتم و زنم را هم طلاق دادم.

برای آنها چیزی نشد، پس از مدت کوتاهی آزاد شدند و باز هم بکارهای کثیفشان ادامه دادند و من سر خورده و بدبخت و تنها می شنیدم که بصورت دو

خواهرم بقدری در اثر بیماری وحشتناک خراب شده و جذام انقدر گوشت آنها را خورده که ابرو و بینی آنها از بین رفته. میگفتند که خواهر بزرگم بیسنی پلاستیکی میگذارد، ابرو و مژه هر سه آنها مصنوعی است.

آنها روی زخهای بدنشان را با چسب می چسباند و به مردهایی که با آنها می تصادف کرده اند، آنها ادکلن زیادی به بدنشان میزند تا بوی دارو و بیماری ندهند.

\*\*\*  
همانروز ها بود که بوسیله مجله شما و کمک خبرنگاران توانستم خواهر دومم مهرانگیز را کمی بالاتر از میدان ۲۴ آسفند در حالیکه با ابرو و مژه و بینی مصنوعی در انتظار مشتری ایستاده بود دستگیر و با ادرسی که از او گرفتم خواهر دیگرم فرح انگیز را که حامله نیز بودا گرفتار و روانه دادسرا کردم (فرح انگیز همانروز در دادسرا وضع حمل نمود - آنها هر کدام دو فرزند نا مشروع دارند که مادرم نگهداری میکند) دوباره آنها را چون بیمار بودند به جذامخانه تریز فرستادند در حالیکه من میدانستم بزودی فرار می کنند.

\*\*\*  
روبه وی منزلی که من در آن زندگی میکردم، زن جوانی بود که گاهگاهی وقتی مرا بیرون از خانه می دید لبخندی میزد و منم جوایش را با لبخندی میدادم، این وضع کم کم ادامه پیدا کرد تا کار کم کم بسلام و احوالبرسی کشید.

\*\*\*  
او خوش را دختر معرفی کرد و عاقبت یکروز قرار گذاشتیم با هم به پارک راه آهن برویم.

در آنجا اه گفت من سی ساله هستم و هر کسی را پسند نمیکنم ولی از تو خوشم میاید منم گفتم که قبلا زنی اشتباه که طلاقش داده ام. آنروز زیاد صحبت کردیم و با هم قرار گذاشتیم که هر حضرت عبدالعظیم برویم، قرآن قسم بخوریم که بهم خیانت نکنیم و ازدواج کنیم.

\*\*\*  
همین کار را هم کردیم و من با او زودواج کردم، البته او هم مرا فریب داد بودا چون قبلا شوهر کرده و طلاق گرفته بود، ولی دیگر کار از کار گذشته و م



### شناسنامه زندانی این هفته:

اسم - رشید محرمی  
سن - ۳۱ سال  
متولد - خلخال  
جرم - قتل عمد  
وضع محکومیت - ششماهست که در زندانست، دادگاش معلوم نیست - سه مرتبه نیز بعلت اخلافهای خانوادگی بمدت های کوتاه زندانی شده است  
وضع خانوادگی - سه بار ازدواج کرده که یکی از همسرانش فوت کرده و دو تای دیگر را طلاق داده است.  
شغل - میوه فروش - صاحب بنگاه معاملات ملکی  
میزان تحصیل - بیسواد

بمجله نگاه میکنم و مطلب مربوط باو را می بینم نیسی از آنچه شرح میدهد همانست که در این شماره بجاب رسیده و من نیز جهت یادآوری دوباره مروری بر آن میکنم:

من در هروا یاد خلخال دنیا آمدم، خانواده ما جز من سه دختر نیز داشت، پدرمان از راه حمالی زندگی ما را میگذراند او مردی زحمتکش و بسیار ساده دل و مهربان بود.  
تا کوچک بودیم زندگی ما بوضع عادی میگشت، ولی از زمانیکه خواهر بزرگم به هشت نه سالگی رسید، اوضاع عوض شد و مادر کثیف، این دختر کوچک چشم و گوش بسته را بخودفروشی وادار نمود و درآمد از این راه را هم بجیب خودش میریخت پدر بیثوا هرچه تلاش میکرد تا از این اسمال کثیف جلوگیری کند حریف مادرم نشد و او که در مقابل مادرم قدرت زیادی هم نداشت جز آنکه سرخچلت زیری بیندازد و در دل زجر بکشد اشک بریزد و غم بخورد چاره ای نداشت. کم کم خواهر دیگرم مهرانگیز نیز

یک شماره از مجله جوانان را در دست دارد آنرا بمن نشان میدهد و میگوید: من هرچه میکنم از دست خواهرها و مادرم است امروز هم بخاطر آنها در زندان هستم.  
آنها هر سه چلهای و آلوده هستند و ب این وضع بخودفروشی مشغولند و خدا میداند چند مرد بی خیر لذب طلب را نیز تاکنون مبتلا کرده اند که خود آنها نمیدانند چگونه باین بیساری آلوده شده اند.

چندی قبل بوسیله مجله شما از مرده برای پیدا کردن آنها استمداد کردم که خوشبختانه با کمک خیرنگاران فوق العاده جوانان آنها را پیدا کرد تحویل قانون دادم ولی پس از مدتی که آنها را به جذامخانه فرستادند دوباره فرار کردند و بتهران آمده و مشغول کار شده اند.

من موجود بدبختی هستم و نمیدانم با این چهار موجود کثیف که بهر صورت با من بستگی خوبی دارند و هرجا میروم پیدا می کنند، چکم!؟



# جذامی دم هستم

## جذامی هستم عنه جوانان آنها بانه دادم

رت و شوهر بودیم.  
مدتی گذشت، یکی از پسر عمه های من خانه مرا پیدا کرد و پیکروز بانجا آمد و بعد هم همان پسر عمه ادرس مرا پمادر و خواهرهایم داد و ناگهان و بی خبر دو مرتبه سرو کله آنها پیدا شد.  
یکهفته در خانه من بودند و من از ترس: نم و اینکه میباید زیر پای او بنشینم سرکار زرقم و بعد از یکهفته بانها گفتم که نمیشود اینجا بمانند، بهتر است بروید و برای خودتان خانهای بگیریید.  
آنها قبول کردند و در جوادیه خانهای اجاره کردند کلا فهمیدم صاحبش شیره کشخانه دارد از زنش هم جدا شده و زنش نیز فاسد میباشد!  
بهر حال بقول معروف کور کور را میجوید و آب گودال را، من باین راهی بودم که دست از سر من بردارند.



من هر چه می‌کنم از دست خواهراتم می‌کنم آنها زندگی مرا نابود کردند.

همه کارها از مین بگذارید این سه زن را پیدا کنید!

برادران سه خواهر التماس کتاب داشتند: خواهانم را دستگیر کنید! من بفر آنجا... دستور، نظر فردانی قسم که با آنها... معاشرت میکنند.

خبر تاران جوانان برای دستگیری سه خواهر چنگیز که دو قفسور و دو از چشم... برادران معاشرت می‌کنند... برادران معاشرت می‌کنند... برادران معاشرت می‌کنند...

او این خواهری که دستگیر شد و دستگیری... وضع من کرد.

### بریده مجله مربوطه خبر ناپدید شدن سه خواهر جذامی

اوگفت من چکم، پیرزن هستم و روزم پانها نمیرسد، اینها من را ساده گیر آوردند و خانه ام را هم در جوادیه بنام خودشان کردند، حالا اگر بخوام ترکشان بکنم باید بروم گوشه کوچه.  
گفتم الان بروکلا تئری و چندتالمامسورییاور، اورا... فرستادم. ردهمین موقع دیدم که تنه خانم که بی چادر تنسته بود فوری یک چادر مشکی پسرش انداخت و آمد سراغ من و خلاصه آنها هم که متوجه من شده بودند دوره ام کردند و گفتند بابا اینکارها چیست عیداست، ماهم مهمانیم بفرمائید تو و هرطور بود مرا باطاق بردند. در این موقع خواهر زاده من با یک بقیه در صفحه ۵۰

رفت، من پرسیدم این مرد با شما چه سببی دارد؟ گفتند نامزد تنه خانم است. هنوز داشتیم حرف میزدیم که دیدم حسین با اتفاق یکطرف دیگر بنام علیرضا برگشت، یک جعبه شیرینی هم گرفته بودند. مادرم آنها را بوسید و تعارف کرد که بداخل بیایند.  
باز پرسیدم که این علیرضا کیست؟ گفت یک نفر دانشجو است که من اطاق بالا را باو داده ام، گاهی سری بمانزند. یکساعتی آنجا بودیم و بعد که خواستیم بمنزل برگردیم آنها اصرار کردند که ما را با ماشین برسانند.  
آتشب علیرضا بنگاه مرا یاد گرفت و گفت رشیدخان ماشاالله وضعت خراب شده!  
گفتم: شکر خدا، بدنیست. او یک پیسی هم باصرا در بنگاه من خورد رفت.  
فردای آروز در بنگاه تنسته بودم که دیدم دوباره علیرضا آمد و بمن گفت رشیدخان مادرت مریض است گفته سری باو زنی گفتم شمارو بید من میایم. من یک موتور ریس داشتم با مهربی سوار شدیم و بمنزل مادرم رفتم و دیدم کمی حال نداشت، اورا بخود پدرمانگاه

**از پیامهای خصوصی سردبیر...**  
خواهرم؛ برادر عزیزم؛ ایا در این لحظه که مجله جوانان را ورق میزنی و این صفحه را میخوانی پدر و مادرت از محل و جای تو خبر دارند؟ اگر فکر میکنی که آنها نگران غیبت تو هستند چرا همین حالا تلفن نمیزی آنها را از وضع خود با خبر نمیسازی؟

ولی بهرزبانی بود مهربی مرا مرضی کرد و من در خانه را بستم و باو راه افتادم و رفتم بمنزل مادرم.  
یکطرف بنام حسین هم با خواهرهای من بمنزل ما آمده بود که همه باهم بدین مادرم رفتم.  
بدین موقع حسین مرا گذاشت و





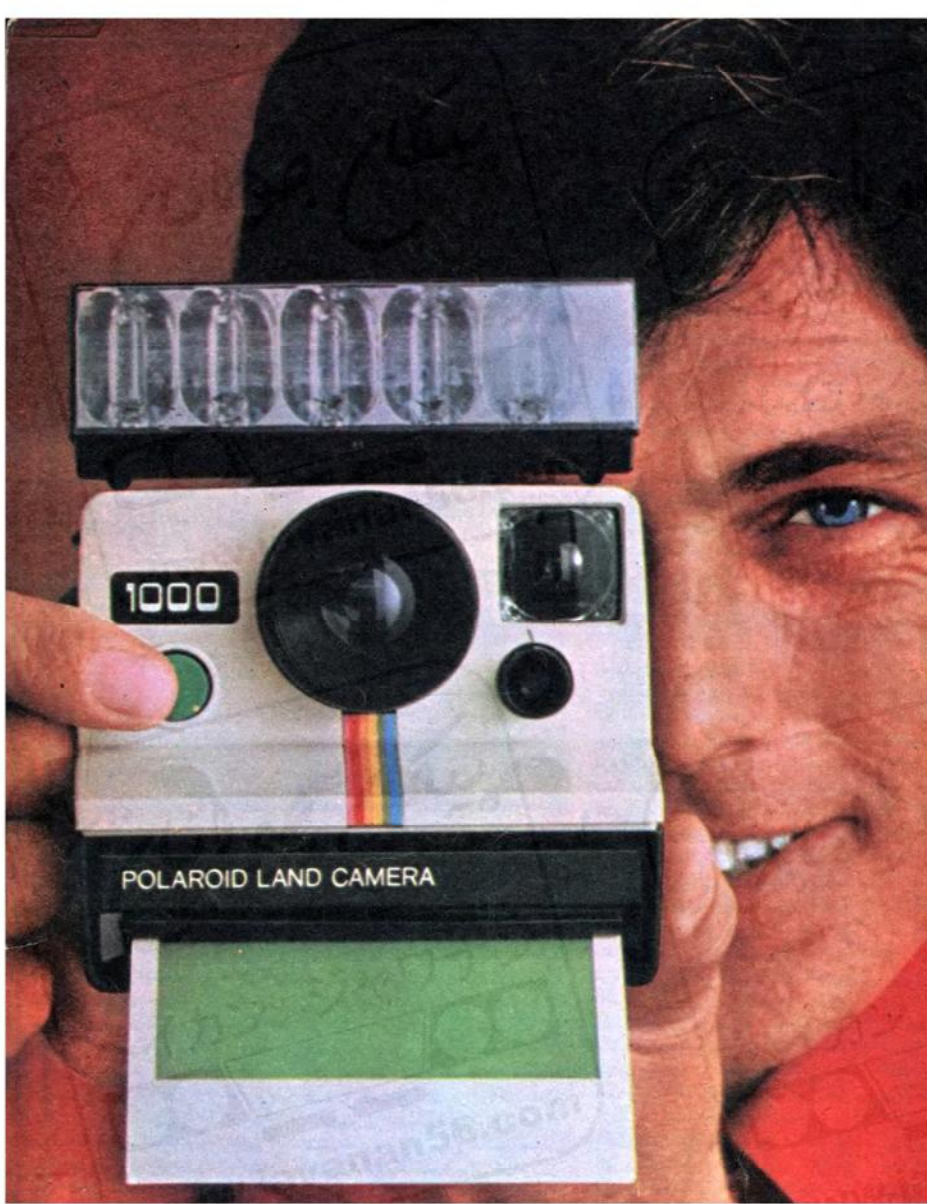
ادکلن  
بامبوولیس عشق میا فریند



MOUSON



# فقط دکمه را فشار دهید بقیه کارها را پولاروید ۱۰۰۰ انجام میدهد.



درخشان در چند ثانیه آماده میشود. و تمام این کارها بکمک موتور بسیار ظریفی که در داخل جعبه فیلم SX-70 پولاروید تعبیه شده انجام میگردد. و مهمتر از همه، قیمت دوربینهای پولاروید ۱۰۰۰ آنقدر مناسب است که مشکل میتوانید باور کنید.

و بدین ترتیب پولاروید، آسان ترین و لذتبخش ترین طریقه عکاسی را به مناسب ترین قیمت بشما عرضه میکند.



## پولاروید

در عکاسی اینستانت ۳ سال جلوتر است

با دوربین جدید پولاروید ۱۰۰۰ عکسهای رنگی SX-70 تنها با فشار دادن یک دکمه بلافاصله بطور اتوماتیک در مقابل چشمان شما ظاهر میشوند.

با دوربین پولاروید ۱۰۰۰ دیگر احتیاجی به تنظیم عدسی و فاصلهها نیست.

با این دوربین مدرن شما هیچ کاری جز فشار دادن یک دکمه ندارید چشم الکتریکی دوربین پولاروید ۱۰۰۰، بطور اتوماتیک نور را تنظیم میکند و عکس رنگی SX-70 شما با رنگهای طبیعی و





# شوهرم ..

مانیز گروفت والان هم که اینجایش و توهمت من و فرشاد جمعاً یکمیلیون و ۶۵۰ هزار تومان چک کشیده‌ام من حتی جواهرات تورا نیز در قمار باخته‌ام

کازینو طلبکار بود  
من بعد از شنیدن حرفهای شوهرم به او گفتم: حاضر منم مشغول کارشوم تا با هم قرضه‌هایمان را بپردازیم. مدتها فکر کردم، نقشه کشیدم و بالاخره تصمیم گرفتم، قبل از هر چیز یک خانه کوچک

دو اتاقی در جنوب شهر به مبلغ ۷۵۰ تومان اجاره کنیم خانه خودمان را هم به طلبکار دادیم، که این طلبکار کسی جز وکازینو نبود.  
بعد از اینکه به حساب‌مان رسیدگی کردیم دیدیم هنوز ۸۳۰ هزار تومان از بدی بهرروز باقی مانده و او در بساط نداریم.

در همین زمان پسر دومان بهزاد بدینا آمد و من باز برای مدتی خانه نشین شدم و به استراحت پرداختم ولی اینبار خودم به تنهایی از خودم مواظبت میکردم چون مدارس خانه جدیدم را به کسی نداده بودیم بهرروز وقتی وضع را اینطور دیدم گفتم باید از پدر و مادرم کمک بگیرم ولی به چه عنوانی؟ آنها هنوز از اتفاق وحشتناکی که برای ما پیش آمده بود

# اجتماع به ..

## بارها فرار کردم، از تهران، شیراز و مشهد و همه جا دامها بر سر راهم گسترده میشد و هر کس چند روزی مرا در این دامگاه زندانی خود میکرد

بود میگفت: تو جوانی، از جوانی خودت استفاده کن، شوهر که نداری، دختر هم که نیستی، من مردهای خوبی گیر میآورم، برو با آنها خوش باش و پولهایت را جمع کن و یک زندگی خوب برای خودت بساز!  
مادر آنقدر وسوسه‌ام کرد که من خام شدم. مدتی او میرفت و مردهای هوسبازی را که ماشین داشتند بخانه میآورد و مرا با آنها میفرستاد، خودش پولش را میگرفت. من دیدم اینجوری نشود زندگی کرد. از کرمانشاه فرار کردم و رفتم شیراز. آنجا در یک مسافرخانه با زنی آشنا شدم باسم همین که یک دختر خردسال پانزده ساله داشت و من آنقدر با این بچه انس و الفت گرفتم که حد نداشتم. آنکارا بچه خودم است یا شاید هم عروسکی بچی من چون هنوز ۱۵ ساله نشده بودم و هیچ تجربه‌ای از زندگی نداشتم.

پیشنهاد تازه  
بهرحال، چند روزی که با همین بومدم برای او تعریف کردم که سرگشتم چیست. همین گفت من قول میدهم از تو مثل دختر خودم نگهداری کنم بشرطیکه توهم دختر عافتی باشی و به حرفهای من گوش کنی!

همین گفت که خانه بزرگی در شیراز دارم. من گفتم تو اگر خانه‌داری چرا در مسافرخانه زندگی میکنی؟ گفت من یک نانگر تفکشی دارم که دست رانده است و کلید خانه‌ام را داده‌ام باین رانده! بهرحال همین بمن پیشنهاد کرد که به مشهد برویم و ضمن زیارت حضرت ثامن علیه السلام همانجا هم نامی قسم شویم که برای یکدیگر مادر و دختر خوبی باشیم. یاهم به مشهد رقتیم و آنجا خدامیدانم من یا چه خلوص نیتی بخرهای او گوش کردم مخصوصاً وقتیکه مثل یک مادر، سرم را روی سینه‌اش گذاشت و گفت از این لحظه بعد تو دخترم هستی!

خبر نداشتند. بالاخره بهرروز تصمیم گرفت بعنوان تاسیس شرکت این مبلغ را از پدرش قرض کند و همین کار را هم کرد ولی پدر بهرروز از ماجرا خبردار شد و پول را پس گرفت و بهرروز هم ناچار به زندان رفت.

بهرروز در زندان  
در زندان من به ملاقات بهرروز رفتم او گریه‌ها می‌کرد و گفت که هنوز مرادوست دارد و اقبال فرهادشده و از من خواست که او و بچه‌ها را ترک نکنم. منم با وجود تمام مشکلاتی که بهرروز بدون مشورت با من برام پیش آورده بود هنوز او را دوست داشتم. بنابراین در آدرهای مشغول کارشدم و چرخ زندگی خودم و فرزندانم را میگرددانم.

ناریدگر با پافزار گذاشتم بخصوص که در آن شهر، حالا دیگر همه مرا میشناختند و بچشم یک هزبه بمن نگاه میکردند در حالیکه من میخواستیم یک زندگی ساده اما شرافتمندانه داشته باشیم....

یک خاطره تلخ  
بدینست که فقط بیکی از خاطرات تلخم در این دوره اشاره کنم:  
اوایل که مادر، مرا با نظرف و آنرف میرد، یکروز در چهارراه «آجا» کرمانشاه، با مردی صحبت کردم و باو گفتم هزار تومان میگیرم و همناز را میدهم دست تو که پشت باشد بشرطیکه آذینش نکنی!

بعدم مرا باو داد و خودش رفت. این مرد مرا بخانه‌اش برد و اوایل کلی هم احترام گذاشت ولی بعد دوستانش را خبر کرد و بساط مشروب پهن کرد و بزور بمن مشروب خوراندیم. بعد از مشروب هم منتقل و واقور آورد و باز بزور مقداری تریاک داد کشیدم. من از زور تشنگی ناشی از مشروب و تریاک خواب رفتم و دیگر چیزی نفهمیدم تا صبح که وقتی بیدار شدم دیدم تمام تنم کیود است و پشت درد میکند. فهمیدم چه بلای منی آمده ولی تا آدم فراتر کنی آنها در اقل کردند و رفتند. هرچه فریاد زدم و در را تکان دادم کسی بدادم نرسید تا ظهر که آنها برگشتند و بساطی پهن کردند و «چی» آوردند و گفتند: بکش! پرسیدم: «چیز» گفتند تو کارت نباشد، غمهایت را فراموش میکنی!

بعد زوروق و کبریت برداشتند و شروع کردند به کشیدن و من تازه فهمیدم که هرورتن است. آنها اول خودشان کشیدند و بعد بزور مراهم وادار به کشیدن کردند و وقتی کارشان تمام شد مرا از خانه بیرون انداختند و گفتند برو «خاله» منتظر تست!

من حال عجیبی داشتم. تلوتلو میخوردم. یادم هست که تا راسته زرگرهای قهپاراه اجاق ادمدم و بعد دیگر چیزی نفهمیدم. معلوم شد که بیوهش نقش زمین شدم و دو خانم رهگذر مرا به بیمارستان رساندند. بهوش که ادمدم مسیبلان بیمارستان از من خواستند که آدرس پدر و مادرم را بانها بدهم ولی من چون دل خوشی از پدرم نداشتم و از مادرم متفرق بودم آدرس نداختم. از بیمارستان که مرخص شدم رفتم پیش مادرم و همه چیز را برایش شرح دادم ولی او کتکم زد و گفت آنها ادمهای نجیبی هستند!

فرار! فرار!  
خلاصه مادرم آنقدر زجرم داد که یکبار رگ دستم را بریدم و بزحمت نجات دادم و بالاخره هم فرار کردم، روزیکه از

بعدها وقتی به ملاقات بهرروز رفتم سراغ فرهاد را گرفتم بهرروز برام تعریف کرد که فرهاد با «دیلر» رگزادنده برقمار در کازینو، همدستی کرده بود تا پولهای مرا از دستم بیرون بکشند والان خودش به شخص دیگری شریک شده و شرکتی تاسیس کرده‌اند!

خوب شما حاشا بر با بکتید من یک زن تنها چکار میتوانستم بکنم؟  
زندگیم را رها میگردم و با فرهاد سرسراخ میشدم که حالا برای خودش ادمی شده!  
تصمیم گرفتم بدون کمک گرفتن و کلنجا رفتم با کسی به تربیت بچه‌هایم و اداره زندگی محقرمان مشغول باشم. پسر اولم بهنام اسمال کلاس اول دبستان

خانه بیرون ادمم بیکمرد جوان برخوردی که خلی اقا بود و سمت مهمی داشت. او مرا بخانه‌اش برد و بمن پناه داد. چند روزی در این خانه بودم بدون اینکه این مرد نظرسوئی نسبت بمن داشته باشد تا اینکه دوستان برادرم فهمیدند و باو خبر دادند. برادرم چند روز در کمین این مرد نشست تا یکروز که او در خانه نبود بسرغام آمد و بجایم افتاد. من با ساعت رومیزی محکم بسرش زدم و سرش را شکستم ولی او دست بردار نبود. آنقدر کتکم زد که از هوش رفتم. وقتی بهوش ادمدم مرد نیکوکار بالای سرم بود. پرسید چه شده، ماجرا را گفتم. مرا بداسرا برد. شکایت کردم. ماموری همراه کردند و رفتم سراغ برادرم ولی مادرم بدست و پا افتاد و به برادرم خبر داد و او هم به آبادان فرار کرد.

وعدۀ راننده  
من دیدم در کرمانشاه دیگر جانی برای زندگی من نیست. سوار اتوبوس شدم و بتهران ادمدم، بین راه از شدت ناراحتی تب کردم و موقع شام، وقتی مسافران زن متوجه حال من شدند و رفتی گفتند یا اورا به بیمارستان ببر بایرگردان چون حالش خیلی خراب است. راننده بسرغام آمد و مرا در قسمت خواب راننده در عقب اتوبوس خوراند. ولی نیمه شب بکسب آمد و از وضعم جویند. همه چیز را برایش تعریف کردم. گفت حضرات مرا بگیرد بشرطیکه گذشتۀ را فراموش کنم. قبول کردم و وقتی بتهران ادمدم او مرا به مشهد برد چون خانوادۀش در مشهد بودند. او مرا بخانه‌ای برد و گفت اینجا خانه زن داداش من است و مرا بانها مسر همکارش معرفی کرد و از آنها خواست که از من نگهداری کنند. هشت روز پیش آنها بودم تا فهمیدند که بین من و اسمعیل (راننده) رابطه‌ای هست. آنها بمن نگفتند که اسمعیل زن دارد ولی وقتی زش فهمید شکایت کرد و برای اسمعیل اخطاریه ادمدم. من باو گفتم و اسمعیل پیشنهاد کرد که من صبر کنم تا او ۱۵ روزه زش را طلاق بدهد و مرا بگیرد. این ۱۵ روز به سه ماه کشید تا زش جدا شد ولی وقتی مدتی گذشت و گفتم چرا مرا عقد نمیکنی گفت من زن بگیر نیستم!

در تارتار لاله‌زار  
ناچار وسایلم را جمع کردم و بتهران ادمدم. اکنون دو سه ماه هست که در تهران هستم و در این مدت با فروش دستبند و گردن بند طلا و پولی که داشتم زندگیم را اداره کردم. ضمناً چند روزی هم در تارتار زندگی کردم. داستانش اینست که یکروز رفتم بیکی از تازهای لاله‌زار. آنجا با شخصی بنام (س) که هنرپیشه اسم و

است و بهزاد هم چهارسال دارد. اگر بهرروز از ایندماهم درجریان کارهایش میگذشت هیجوقت چنین اتفاقی نیفتاد که باعث بدبختی من و بچه‌هایمان و به زندان رفتن خودش شود مگر من شریک زندگی اونبوم؟ مگر زن و شوهر نباید شریک غم و شادی یکدیگر باشند؟

خوب جواب همه اینها مثبت است ولی نمی‌دانم چرا بهرروز با ما چنین کرد. بهرحال از ما گذشته ولی وای بحال خانواده‌ها و جوانهای ما که هنوز از «قمار» تصور «برده دارند و خیال میکنند یکسبه میلیونر خواهند شد غافل از اینکه عمر روزگاری و آبسوی خودشان را بر باد خواهند داد...

# آسمانقرآنی

بیشتر از مواد منفجره استفاده میکنند ولی اگر خاک آن نرم باشد وسایل ماشینی مخصوص تراش و خفر را بکار میبرند.

طلوای ترین تونل های دنیا (که مخصوص راه آهن است) تونل های دولقی؛ «سپیلون» میشانند که بین فرانسه و ایتالیا و از دل کوههای آلپ زده شده‌اند و طول آنها در حدود ۲۰ کیلومتر است. یکی از این تونلها برای رفتن و دیگری برای آمدن مورد استفاده قرار گرفته است.

در پایان باید گفت که این همه پیشرفت در ساختمانی و ارتباطات آرزوی بشریت بوده و بیشتر از آنش هم هست، ولی آیکاش روح و جسم بشریت، به تسخیر این پدیده‌های ماشینی درنیاید و کسانی هم (همچون گاندی و الیرت شوایتزر.....) بفرگ ایجاد پل، تونل و کانالی از محبت بین دلهای مردم باشند. تا هفته و بختی دیگر.

رسم داری است آشنا شدم. او بمن گفت بیچارگان من برایت خانه و زندگی فراهم میکنم. قبول کردم. چند شب در تاتار خوابیدم. آنجا که فهمیدم اینجا هم قصد تعرض دارند بحالت قهر از تاتار بیرون ادمدم. در خیابان که بودم دیدم یکی از آنها نام (پ) دنبالم راه افتاد و وقتی بمن رسید گفت توجای نداری و من حاضرم بتو پناه بدهم و باتو ازدواج بکنم. او مرا بر نازی آباد پیش پدر و مادرم و بانها گفت که من همکار تاتاری او هستم! بعد از ساعتی ادمدم بیرون و در خیابان منتظر تاکسی ایستادم. من دیدم او مرتباً میگویی: تاکسی، جشید!

پرسیدم: جشید چیست؟ گفت خانه خودم، ولی هیچ تاکسی بانظرف نمیرفت. بالاخره یک پیکان ادمدم و مارا سوار کرد. به جشید (معله بدنام) که رسیدیم گفت بیاتک مرا ببند از روی خودت! گفتم چرا؟ گفت توسترت شده! خلاصه وارد کوه‌های شدم و رفتم داخل یک خانه او صدا زد: فرشته! فرشته! بیا مهمان داریم!

فرشته آمد و سلام و علیکی کرد و داشت بساط هرورتن و تریاک و مشروب پهن میکرد که دومامور سر رسیدند تا مارا دیدند گفتند چرا به این جا آمدی؟ این مرد بدبناقه است و ترا بدبخت میکند گفت «خبر نداشتم ولی (پ) گفت سرکار دروغ



# جدول جوانان هارلم-زودیاک

به پنج نفر از کسانی که این جدول را  
صحیح حل کنند پنج عدد ساعت از  
انواع (هارلم - زودیاک) جایزه داده  
میشود



## عمودی

## طرح جدول از: ابراهیم خورشیدی

## افقی

۱- نوعی انگور - طرفدار و  
پشتیبان ۲- به اقامتگاه و شهرش خو  
گرفته ۳- حشره ای دراز پایهای بسیار  
تکرار یک حرف - شاخه ای که برای  
کاشتن می برند - در قدیم به اتومبیل می  
گفتند ۴- بازده ۴- کمان است - پائین رفتن  
آب دریا - منسوب به حس ۵- چند تا برج -  
استان اول - خوراکی از سبزی و تخم  
مرغ ۶- هم تقلید و هم کوشمه - قسمتی از  
۷- اگر با زور و قلدری باشد نمیروند -  
عاشق ساسون ۸- نام کستانتین بازیگر  
نقشهای پلیسی - گوسفند نر - کرم و  
بخشش - برای انجام کارهای بزرگ  
بخرج میدهند ۹- راه میان پر - درحالتنا  
روی آب - حرف افسوس ۱۰- درجه ای در  
ارتش - شنا کردن و تن به آب سپردن ۱۱-  
از تنهای موسیقی - آسودگی و منسوب  
به ایمن - از اعداد دو رقمی ۱۲- از موزن -  
کار پذیرانی از میهمان - بعد از فروش  
صادر میکنند ۱۳- بر حسب اتفاق و  
تصادف - تنها و بدون پشتیبان ۱۴- از  
مازهای بزرگ - چند تا مادر ۱۵- سرباز  
نیروی دریایی - جمع صحرا - سرگرمی  
کودک ۱۶- دفعه و مرتبه عربی - یک تن  
- نوشابه را کنند ۱۷- نیمه اتاق - ماهی  
فروش - تب معروف - مزاحم را کنند ۱۸-  
ساله که گذشته خیر خوش ۱۹- زن دوم  
اختیار کرده - طلب مغفرت کردن

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹
۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰
۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱
۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲
۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳
۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴
۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵
۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶
۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷
۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸
۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹
۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰
۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱
۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲
۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳

۱- مصرع دوم این بیت: شب پره  
گروصل آفتاب نخواهد ۲- در نامه به  
فرزند میگویند - نام گریبجر هنرپیشه  
معروف ۳- بعد از روز - از آب و خر  
میگیرند - فرق است و دوری میان دو  
چیز - نوکیسه میدهد ۴- دستگاه آگاه  
کننده اتومبیل - از ماست میگیرند -  
آذربایجانی به شما میگوید ۵- از دروس  
کتبی - سقف قوسی شکل - قرارگاه -  
نافرمانی کردن ع ترس و وحشت - صفار  
ضد تاریکی - پسوندی است ۷- زیرک و  
پسندیده - فرمانده خونخوار طایفه مغول  
- انبار کردن برای گران فروشی ۸- آب  
صاف و گوارا - میز و صندلی و دیگر  
اشیاء چوبی خانه ۹- چند هزار - نامعلوم -  
مخاطب «جوان» است - مادر گرمی  
حضرت عیسی (ع) ۱۰- واحدی در جریان  
الکتریسته - دیدن از دور - علاقه و  
محبت ۱۱- آهسته تهرانی - آشنای راه -  
از شنیدن خبر غیر منتظره میخورند - از  
سازهای بادی ۱۲- در اصطلاح به آدم  
چاق میگویند - از رودهای آسیایی - از  
وسایل ریش تراشی ۱۳- حرف تعجب -  
واگذاری برای تحویل گرفتن - از وسایل  
نوشیدنی چای - از سازهای موسیقی ۱۴-  
محل آبگرم معروف دماوند - مرغ سعادت  
- بالاترین رنگ - تند و شتاب ۱۵- از  
هنرپیشگان فیلم تیلی - بازرسی - هم  
دراس دارائی هست و هم زیر دست  
شاطر کار میکند

## برندگان جدول شماره ۲۷

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰
---	---	---	---	---	---	---	---	---	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	-----

راه آذری خیابان اردشیر کوچک وطن خواه  
پلاک ۱۰۹  
۲- خانم بنفشه گیلانی از میدان بروجردی  
برندگان شهرستان  
۱- خانم ماهرخ نبی زاده از رودسر اداره  
پست  
۲- آقای عزیز احمد نژاد از ماکو صندوق  
پستی شماره ۸  
۳- آقای جواد شیرازی از آبادان میدان پهلوی انتهای خیابان ۱۰ متری

از برندگان تهران خواهشمند است  
برای دریافت جایزه خود بعد از ظهر بین  
ساعت ۵ تا ۷ بدفتر مجله مراجعه فرمایند  
جایزه برندگان شهرستانی بوسیله پست  
برایشان فرستاده خواهد شد که حداکثر دو  
هفته بعد از انتشار مجله بدستان خواهد  
رسید.  
برندگان تهران  
۱- آقای سید آقا بزرگ میرخانی از سه

حل جدول را به آدرس تهران - خیابان خیام -  
ساختمان اطلاعات «مجله جوانان امروز» مربوط به

## جدول شماره ۳۳

ارسال فرمائید





نیلدا لاین

بونی فرانکلین

والیرهار پر

جرنی لاد

ژاکلین اسمیت

(خوش آرایش ترینها)

# بد آرایش ترین و خوش آرایش ترین ستارگان تلویزیون را انتخاب کردند

خبرگان دنیای  
آرایش مو

بوتیک  
جوانان



باربارا والترز

لیندسی واگنر

انجی دیکسون



(بد آرایش ترینها)

سوزانا سامرز

مکنزی فیلیپس



\* طرح اسپورت

باز هم یک طرح جالب

اسپورت، کاپشن و شلوار و

چکمه و با استفاده از کلاه

و پولیور یقه بسته بسیار

زیبا جلوه می کند.

«باربارا والترز» باید فیکساتور مویش را دور ببنداند.

«سوزانا سامرز» باید از مدل قدیمی و کسالت آور موهایش دست بکشد.

و بالاخره «لیندسی واگنر» باید در مورد رنگ کردن ریشه موهایش که راز نهان را آشکار میکند دقت بخرج دهد.

آنچه خواندید نصیحت «الیوت ری»

و «لوتیس کوتر» دوتن از سرشناس ترین آرایشگران آمریکایی به هنرپیشگان

معروف تلویزیون است. «ریدوکوتر»

پس از مشورت با کارکنان سالن زیبایی

خود «باربارا والترز» «سوزانا سامرز» و

«لیندسی واگنر» را بعنوان زنانیکه

بدترین آرایش موی سر را انتخاب

کرده اند برگزیدند در این لیست نام

«انجی دیکسون» و «مکنزی فیلیپس» هم

بچشم میخورد.

این دو آرایشگر معروف پنج ستار،

تلویزیونی را نیز که بهترین آرایش مو

را دارند انتخاب کردند. این ستارگان

عبارتند از: «شریل لده»، «جکلین اسمیت»،

«بانی فرانکلین»، «لیندا لاین»، و «والری

هارپر».

در اینجا انتقاداتی را که بنظر این دو

بقیه در صفحه ۴۷

\* دو طرح جالب

پانزده امسال را با لباسهای اسپورت استقبال کنید. در

اینجا دو مانکن با نمایش کت و دامن و پلیور

و طرحهای جالب، دو لباس فوق العاده را نمایش

میدهند.





## بیماران قلبی چگونه باید از سفر با راه آهن استفاده کنند؟

دهند، شایسته است نیمیکنهای طبقه پائین را انتخاب نموده واز دوسه بالش اضافی استفاده نمایند.

بیماران قلبی حتی الامکان از حمل و نقل وشایل سنگین وچمدان وکیف دستی پرهیز نمایند.

بیماران قلبی حسی الامکان از رستورانهای ترن استفاده ننمایند.

چه رعایت رژیم بیماران قلبی در رستوران ترن مقدور نیست!

به همین ترتیب که یادآور شدیم اشخاص حساس وطپش قلب دار، شایسته است از مسافرتهای بیش از ۸ ساعت توقف در ترن چشم ببوشند.

رویهمرفته مسافرت با راه آهن موقعی مطلوب وآرام بخش است:

که ترن سریع السیر بوده وحرکات جنبی نداشته ودر ایستگاهها زیاد ایست زیاد ننمایند.

ناگفته نماند که مسافرت با راه آهن، بهداشتی تر ومطلوب تر از مسافرت با اتوبوس است.

چه مسافر در اتوبوس، دریک محوطه محدود لانه زنبوری محبوس است.

وتحرک مسافر تقریباً هیچ است. وبابا برای ساعت ها اویزان است. که این برای اشخاص واریس دار، پس نامطلوب

وغيربهداشتی است و اشخاص واریس دار، باید همیشه در موقع استراحت پاهای خود را بالا قرار دهند.

\* اسب سواری.

ورزشی است پس پسندیده ولذت زا. اسب سواری باید در هوای خوب وبدون باد وسرمای شدید انجام شود.

اسب سواری یک ورزش کاملی نیست که جایگزین ورزش های روزانه گردد

ولی گردش اسب پس مفید وآرام بخش اسب سواری اگر در زمین صاف وهموار انجام شود برای آرامش وتفکر مطلوب

پس پسندیده است.

اسب سواری بویژه در موقعیکه یرتمه میروند برای بیماران قلبی پسندیده نیوده بل که مضر است

اسب سواری باعث کوشش عضلات شکم ودست وپا گردیده وکاربرد قلب را کمی بالا میبرد. در نتیجه به ای بهداشت

سرخرگها مناسب است

\* راه آهن.

بیماران قلبی باید از پذیرش ترنهای مسافت طولانی وترنهای درجه سه که

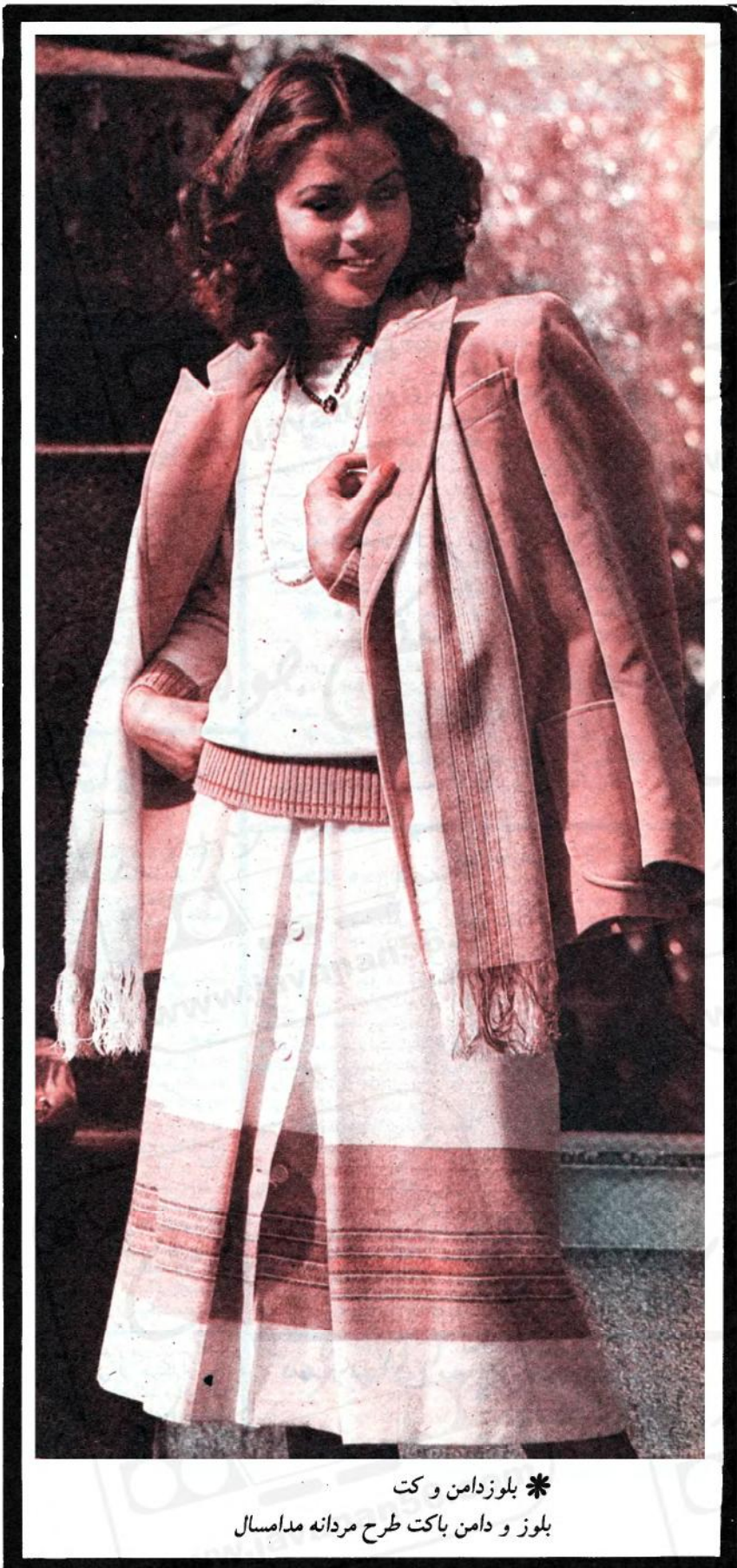
حرکات جنبی زیاد دارد پرهیز نمایند.

شایسته است بیماران قلبی از ترنهای سریع السیر وراحت استفاده کنند

ومسافرت روز را به شب ترجیح دهند که استراحت مطلق برای بیماران قلبی

درواکن خواب نیمکتهای خوبی میسر نیست.

بیماران قلبی که با ترن مسافرت میکنند اگر اجباراً شبها به مسافرت خود ادامه



\* بلوزدامن و کت

بلوز و دامن باکت طرح مردانه مداماسال

## \* از پیامهای خصوصی سردبیر...

اگر قبول کنیم که تمامی جامعه انسانی از ادم و حوا یا عبارت روشنتر از یک پدر و مادر پدید آمده اند پس حق نداریم خود را برتر از این و آن بدانیم بعضی چیزها را فقط برای خود بخواهیم و نعمات خداوندی را از سفره برادران و خواهران خود دریغ کنیم من عادت ندارم که تنهایی سر سفره بنشینم اغلب با آرزو و اشتیاق تمام بانظارت برادران و خواهرانم هستم تا باتفاق بر سر سفره بنشینیم و شادی هایمان را باهم قسمت کنیم اگر اکنون بر سر سفره تنها نشستهاید یادتان باشد که فردا تنها بر سر سفره نشینید حتی اگر رفتگر شریف محله را به سر سفره خود دعوت کنید لحظه ای با او بنشینید حرفهایش را بشنوید و به بینید که او هم مثل توست، برادر، عمو، دانی، و وصله تن توست، چون همه ما از یک پدر و مادر زاده شده ایم....



# بامصرف کرم شفاف کننده باب کاپوست صورت خود را روشن تر و شفاف تر نمایید فروش در کلیه داروخانه های کشور و فروشگاههای لوازم آرایش تلفن ۳۰۲۳۰۹

## سرشانه های



و فرار دیده ام بعضی ها در مقیاس و معیارهای معمولی بد بودند آنچه های خفیه که برای یک لحظه لذت و کامجویی از وجود زن شخصیت خود را فراموش میکردند، من ضعف ذاتی آنها را درک میکردم خودمان در نهایت امر قابل ترحم بودند، اما دو نفر را دیدم که در زدالت و پستی شاید مقام های اول و دوم را در دنیای شیاطین پیخود اختصاص دادند یکی پدر شوهر اصلی من و دیگری تو که بنام شوهر با هزار حقه مرا به این هتل کشاندی تا بوسیله زیبایی همسر بیچاره ات جیب یک مشت عیاش و هرزه پیر هنوز نمیدانم در نغم مقام اول را بتو بدهم یا به پدر شوهر اولم، مجید، اما در هر صورت اگر شما هر دو نفر را در آتش بسوزانند و خاکسترشان را در دو قظین زمین چال کنند میترسم بوی گند خاکستر اجساد شما هم هوای کره زمین را لوده کند، متأسفانه هر دو نفر با مدارکی که از گرفته اید حاکم بر بوشت من هستید. هر دو نفر میتوانیذ با اسم قانون و در پناه قانون رذالت خود را پنهان کنید و مرا به سیاهچال زندان بباندازید. این هم از خصوصیات و مزایای اطلاع از قوانین جامعه بشری است که می تواند است دست انسانها قرار بگیرد و بمیل آنها گفته های ترازوی عدالت را بالا و پائین کند اما من خود را بدست قانون الهی میدهم و امیدوارم خداوند مرا ببخشد، و سایه شما موجودات کتیف و مزاحم را از سرم کم کند.

تأمه را نوشتم و پشت در چسباند و بعد طبق قراری که با خشایار گذاشتم بود جلو پله های سنگی هتل به او پیوستم و خشایار خیلی زود یک اتومبیل کرایه آماده کرده بود و ساعت نزدیک ده صبح بود که ما بسوی تهران حرکت کردیم. در آغاز سفر هنوز هم یکسوخ بیگانگی بین ما بود، هر دو هنوز هم گرفتار تردید بودیم با اینکه من و گاهی خشایار با کمک کلمات قوت قلبی یکدیگر میدادیم بازم هم منتهای طولانی بین مان سکوت بود من از پنجره سم راست و او از پنجره سمت چپ دقایق طولانی به بیرون خیره میشدیم، برهائی

زمنستانی کوهستانهای اطراف و دشتها را پر از لکه های سفید کرده بود، درختان بسیار لاغر و ضعیف بنظر میرسیدند و آفتاب آن روز زمنستانی بسیار بیمار و پریده رنگ بود، من هنوز هم از اثر قرصهای مسکی که بقصد خودکشی خورده بودم بشدت احساس ضعف میکردم در طول راه چندین بار خشایار اتومبیل را متوقف کرد و برای من کره و عسل و تخم مرغ و شیر گرفت هر قدر از ماسر دورتر میشدیم پنهانی روابط ما کمتر و ما بهم نزدیکتر میشدیم وقتی وارد اتوبان کرج شدیم هر دو بروی هم لبخند زدیم و خشایار از من پرسید: - شهره، حاضری با من زندگی کنی؟

رنگم بشدت سرخ شد و احساس خجالت دخترانه ای سراپایم را گرفت و مدتی طول کشید تا به او جواب دادم. - یعنی تو نمی ترسی با من زندگی کنی؟ نه! حالا نه! راستش من همه حساهایم را کردم این زندگی و این مراقبت و مرادیت از عمو بی مغز از من یک سگ پاسبان ساخته، و من دیگه نمیخوام سگ پاسبان عموم باشم! - خوب اولاً جواب مادرتو چی میدی؟ ثانیاً آینده تو بستگی به وضع و حال عمو ت داره...

- خیلی ساده! خیال میکم چنین عموئی ندارم مگه همه آنها باید عموئی ثروتمند شون را ببیان... توی این لحظات سکوت از خودم خجالت میکشیدم که چطور زودتر در صد نجات از چنین مملکه ای نیفتادم؟ شاید عمل شجاعانه تو که با خورزد قرصها خواستی از چنگ یک نامرد و بیشراف رذل قرار کنی بمنهم شجاعت داد... تو بدون اینکه خودت بدونی راهبر من شدی و من تا آخر عمر مدیون توام... - ولی تو بخاطر قیوداتی حاضری با من زندگی کنی در حالیکه من بعد از این همه ماجرا و در درس میخوام با مردی که وستش دارم زندگی بکتم. خشایار قسم را در مشت گرفت و با هیجان پسر مدرسه ای عاشق انرا روی قلبش گذاشت و گفت: - ضریان قلمبو میشنوی؟...

در حالیکه راننده کرایه زیر چشمی مارا می پائید بی پروا گونه اش را بوسیدم. خشایار مرا فوراً پنهان یکی از دوستانش بر دوفردای آروز هم یک آپارتمان کوچک و پنج در یکی از خیابانهای فرعی در مرکز شهر اجاره کرد و ما یک زندگی عاشقانه و بدون ترس و یگرانی از حظری که تهدیدمان میکرد آغاز کردیم در حالیکه خدا داد در سکوت ما را تعقیب میکرد.

«نامتاه»  
**پانسیون ملی دختران**  
کارمند و دانشجو  
ب ۶۱ - تلفن ۲۹۱۶۹۳  
در محیط استثنائی محمودیه - پیراسته

## جنگ فرانسه

این امضا در سررا میماند... «دگر» میخواست وقت بگذراند. ولی یک ربع قبل از سر رسیدن مهلت ژاندارهای ما ژاپنی محل اقامت او را در محاصره گرفتند. در شهر تیراندازی شروع شد وعده ای به غارت پرداختند بعد همه فرانسوی ها را در منطق محصوروی گرد آوردند. در بخش جنوبی ارتش فرانسه نتوانسته بود کوچکترین مقاومتی بکند و بلافاصله تسلیم شد و در شمال هم که سرسختانه مقاومت کرد، در برابر برتری دشمن از پای در آمد. در یک شب هشتاد سال حضور فرانسه در هند و چین پایان گرفت و ضربه چنان سنگین بود که فرانسوی ها اول ان را باور نکردند، تا اینکه بانودای امپراتور هئا، و چین بتوصیه ژاپنی ها این اعلامیه را صادر کرد: حکومت و پیمان رسماً اعلام میدارد که ازین تاریخ قرار داد تحت الحماگی با فرانسه لغو میشود و کشور حقوق استقلال را بدست میاورد. دنباله داره

## اجتماع بدو

میگوید اوهفت سال است که اینکاره است! مامور ازم من پرسید چند سال داری گفت: ۱۸ سال. بعد رو به (پ) کرد و گفت یعنی از ۱۱ سالگی اینکاره بوده! خلاصاً آنها را بکلانتری بردند و مرا آزاد کردند. \* فرار از مسافرخانه من رفتم مسافرخانه (ن) ولی صاحب مسافرخانه قصد بدی داشت و از آنجا فرار کردم و رفتم مسافرخانه (د) و تا دیشب آنجا بودم. دیشب داشتم باین مسافرخانه میرفتم که دو نفر بایک خانم سر راهم سبز شدند و خانم گفت مرا میشناسی؟ گفتم نه! گفت ماها هم دوست بودیم! گفتم بجا نیامورم. خلاصه هرکاری کرد من بی اعتناء ماندم ولی آندو نفر بزور مرا سوار اتومبیل خود کردند و بکنک و مقصلی بمن زدن و من بزحمت موفق به فرار از چنگشان شدم. بعدها قسم همین امروز قصد خودکشی داشتم که یکتر که شاهد درگیری من و (پ) بود مرا از اینکار بازداشت و گفت برو مجله جوانان و بانها پناه بب، اگر از دستشان کمکی برآمد در حق تو میکنند. منم آمدم اینجا و اینهم سرگشتم. حالا نمیدانم تکلیفم چیست؛ منهنز در پایان سرگشتم خود بوسیله یکی از خبرنگاران مجله جوانان بداسرا برده شد و باهمراهی مسئولین خیراندیش دایره مددکاری، اجتماعی دادرسی تهران بکانون کار آموزی کرج فرستاده شد تا رامش از دست داده خود را بازیابد و حرفه ای هم بیاموزد تا بعد که وارد اجتماع شد بتواند کار فرآهمنده مشغول شود و روی پای خود بایستد.

## یاسخ به ..

هستم که در این مورد بیجهت بت تاثیر قرار گرفته ای انسان مسلمان و پاک هرگز نه عجلانه قضاوت میکند نه فحاشی؟ پس چه فرقت بین مسلمان خوب و کافر زندیق. \* کازرون - دختری بی ستاره؛ نه خواهر! اشتباه میکنی، تو بی ستاره نیستی با اینهمه مهربانی صاحب یکی از ستاره های بزرگ و روشن آسمان هستی، برای هر مشکلی راه حلی هست، علم پزشکی برای تو راه حلی دارد، ثانیاً به محبت آدمها امیدوار باش اینقدر بی تابی نکن، آینده با توست. \* تهران - ملیحه - م: چقدر مفتخرم خواهری دارم که به تعهدات اجتماعی وفادار است، در صدد نیکی و خدمت به مردم است در هر کاری میتوانی ما را یاری کنی مثلاً از همان مدرسه پرستاری میتوانی یک خدمت و حمایت دستجمعی از بنای یادبود یکی ضمناً همه خواهران و برادرانم میتوانند بعد از ظهرهای اوایل هفته بدیدنم بیایند اگر لطف کنی و مستقیماً با مجله قرار بگذاری هفته زنده نشود و در اداره باشم بهتر است عکس هم فرستادم. \* لنگرود - زهرا: خواهرم سننوال تو مربوط به سنگ صبور است از تو وهمه خوانندگان عزیز خواهش میکنم مشکلات اجتماعی و روانی خود را با سنگ صبور در میان بگذاری حالا که پرسیده ای فقط میگویم این تنها یک خیال است، بهتر است به واقعیت زندگی خود و اطرافت فکر کنی. \* تبریز فریبا، مشکل تو هم مشکل سنگ صبور است، اعتقاد من اینست که شما باید در شهر خودتان کار پیدا کنید مگر میشود یک دختر ۱۸ ساله بیاید تهران و تنها زندگی کند.

## بچه مریمی

شد پوپک را در بیمارستان بستری کند. پوپک پس از چند روز پرستاری و مراقبت پزشکی در بیمارستان حالش بهتر شد و چند کیلو چاق شد و به مادرش تحویل گردید تمام این ماجرا در طول چند هفته در مجله جوانان چاپ شد و خوانندگان ما به سرنوشته پوپک کوچولو علاقمند شدند ولی بعد از تحویل پوپک به مادرش ما دیگر اطلاعی از این مادر و فرزند نداشتیم تا هفته قبل که دبیا بهرامه یک دختر چهار پنج ساله خوشگل و شاداب بدفتر مجله آمد و گفت این همان مریمی است! باورمان نمیشد. خیلی با نشاط و سالم و سرزنده بنظر میرسید و نسبت به سن خود رشد بیشتری کرده بود. دبیا را نشانیدیم و از او پرسیدیم؟ مدت کجا بوده و چه میکرد؟ \* و حالا پدرش را میخواهد - بعد از آنکه بچه ام را بکمک شما و

## بیماریهای ..

است. \* ذات الریه عبارت از هر دوری چرکی است که در ریه ویرایش سرماخوردگی شدید بوجود می آید. \* دیابت بیماری دیابت یا مرض قند، علت کسی ترشح «انسولین» (هورمون)

آن خانم نیکو کار از بیمارستان گرفتیم رفته دنبال کار تا با در آمد حلال خودم زندگی خودم و بچه ام را اداره کنم. با زحمت زیاد موفق شدم از پوپک به بهترین وجه پرستاری و مراقبت کنم و او را از آن حالت ترحم انگیز و مردنی و زشت که قبلاً شما دیده بودید باین وضع که حالا می بینید در بیآورم تنها مشکل من در حال حاضر اینست که پوپک بزرگ شد و مادر از پدرش سراغ میکیبرد، گفتند بابا، بابا، گفته که من نمیدانم چکار کنم. مدتی با خودم فکر کرده و دست اخر دیدم هیچکس بهتر از اینجا که نمیتواند کمک کند. اینست که آمدم اینجا که بکمک شما برای ایوب پدر پوپک پیام بفرستم. بنویسید: - ای مرد، هرچا هستی، بچه تو دیگر «مریمی» نیست توپول و خوشگل شده، مثل یک «پوپک» بپاشنده، شب و روز ترا میخواهد، محض رضای خدا، بیا و بجهت ما ببین. قلب کوچولوی پوپک لبریز از اشتیاق دیدن تست. دلش را نشکن، یکبار هم که شده ملاقاتش بیا...

لوزالمعده) بوجدمی آید و چون این ماده باعث سوختن قند میشود عدم ترشح آن مقدار قند خون را بالا میرد و باعث خستگی، لاغری و زیاد شدن ادرار میگردد. \* میگرن نوعی اختلال در اعصاب بدن که در آن بیمار از سردردهای شدید و مزمن رنج میبرد و گاه همراه با اختلال در قدرت دیدن و تکلم و احتمالاً تهوع میباشد. \* آبله



# جوابهای کوتاه سنگ صبور

**\* تهران - زهرا الف:** دخترم بیکی از بیمارستانهای دولتی مراجعه کن چون بالاخره یک پزشک زن باید تو را معاینه کند

**\* دوشیزه ل - ی رشت:** چنانچه مرد مورد علاقه تان دارای صفات خوب و انسانی و شایستگی و مردانگی و مروت است چنه کوچک و قامت کوتاه برای او عیبی محسوب نمیشود

**\* آقای علیمحمدی ف خوزستان:** هرگز زودتر بخانه بازگردید و زندگی آرام بگردان را ادامه دهید. فرار از نزد خانواده کار خوبی نیست و دردی را دوا نمیکند. آنچه آینده شما را میسازد و بشا قدرت و توانائی میدهد تا با نداشتن و خجالت مبارزه کنید دانش است و تحصیل. از آن غافل نشوید. زندگی همه گونه قرارز و تشبیه دارد برای مبارزه با آن خود را با نیروی ایمان و پشتکار و راستی مجهز کنید.

**\* دوشیزه الف - الف مشهد:** دختر عزیزم اولاً امکان اینکه شما رشد کنید و قد شما بلندتر شود زیاد است زیرا سن شما هنوز به حدی نرسیده است که تصور کنید شدت آن متوقف شده است. درثائی ما برای چندمین بار ناچاریم توضیح دهیم که برای یک نوجوان یا یک جوان مسائل بسیار ضروری وجود دارد که بعد از همه آنها قد و قامت و شایستگی و دانش و پیش آن چیزی که یک جوان را در مرحله نخست متمایز میکند ارستگی و پاکیزگی و سلامت روح و جسم و اندیشه است همچنین ایمان و دانش و پیش از اینها است. بسیار دیده‌اید جوانهایی که خوب قامت و خوش قیافه اند ولی فاقد کوچکترین ارزش اجتماعی هستند و از محبوبیت و احترام بهره‌ای ندارند چون دارای شخصیت و جذایب نیستند و بسیار آهه‌های کوتاه که موفق هستند. من متأسفم از اینکه بجز بلندی قد هیچ آرزوی دیگری ندارید زیرا به آن چیزی که واقعا احتیاج دارید تحصیلات خوب طرز فکر خوب و محبوبیت و احترام است. همه جوانها همه انسانها باین چیزها احتیاج دارند زیرا بدون آنها حصول به خوشبختی امکان ندارد.

**\* آقای م - ح طرابلس:** بدانید که نگهداری و حمایت از دو خواهر و یک برادران که کوچک و بدون سرپرست هستند ر کسی را جز شما ندارد و وظیفه شما است ما بشما که نمونه کامل یک انسان میگرداریم. جوانمرد هستید درود میفرستیم و احترام میگرداریم. این کار بزرگ شما نزد خداوند بدون لرح و پاداش نمی ماند یقیناً هسر شما هم از یک چنین وظیفه مهمی که بعهده‌اش میباشد نخواهد ماند. زیرا اگر خدای بخوانسته برادر و یا خواهر خودش هم در چنین وضع ناگواری قرار میگرفت چشم به محبت و امید به همکار و بدلسوزی شما داشت همان انتظار است که شما از هسر تان در حال حاضر دارید. شما و هسر تان با این کار خیر و انسانی خودتان را به پیشگاه خداوند بزرگ نزدیک میکنید و من بشما اطمینان میدهم که هیچگاه درمانده و ناتوان نخواهید شد. خداوند پیوسته یار و یاور شما خواهد بود.

**\* دوشیزه الف م - م تهران:** دختر عزیزم آنچه باعث سرشستگی و خجالت است حرفه ناچیز و در آمد کم نیست بلکه نادرستی و دروغ و مفت خوری است ضمناً این را هم بدان که آنکسی محترم تر و ارجمندتر است که نفع بیشتری به جامعه خود و به انسانهای دیگر برساند چنانچه پدر شما آدم خوب و زحمتکش و خدانشناسی است باید باو افتخار کنید نه اینکه خجالت بکشید. دوستان واقعی شما برای دیدن خود شما می آیند برای آنکه چه فرقی میکند که شما کجا زندگی میکنید و از چه نوع لوازم زندگی استفاده میکنید ضمناً بدانید با جوانی که دوستش دارید در منزل و در حضور پدر و مادر تان ملاقات کنید و این را بیاد داشته باشید که پاکدامنی و نجابت خودش یکی از اصول تمدن و تجدد و تعالی فکری و رشد شعور اجتماعی است.

**\* دوشیزه ل - خ تهران:** بطور حتم چهارده سالگی برای ازدواج خیلی زود است.

عمرتان که در حکم پدر شما است و شما را ببرد کرده است. یقیناً شما را مانند فرزند خودش دوست دارد و راضی نیست که آینده شما خراب شود با ملائمت از او بخواهید فعلاً از شوهر دادن شما تا چند سال دیگر صرف نظر کند تا شما لااقل به مرز هجده سالگی برسید و این کار را خواهد کرد تا آن زمان هم خدا بزرگ است.

**\* تهران - دوشیزه طاهره:** دختر نازنینم عشق خیابانی میدانی که سرانجامی نخواهد داشت و دیگر اینکه تو خیلی فرصت برای فکر کردن به مسائل عاطفی داری و در شرایط کنونی با این سن کم نباید خودت را با بازپچه هوس سازی پس صلاح تو در ایست که بدترست بررداری. و چه بهتر که او رفت و تو بیش از این اوره نگشتی. برای جبران گذشته لازم است اراده کنی تا فکر او را از سر برانی و سخت دنباله درست را بگیری. مطمئن باش موفقیت از آن تو خواهد بود

**\* اراک - م ط - م:** او وضع سر بازی روشن است و شغل و درآمدی داری که بتوانی یک زندگی را اداره نمائی از او خواستگاری کن.

**\* تهران - دوشیزه سهیلا:** ب دخترم علاقه جلوده های متفاوت دارد که عشق تو نیز نوعی از آنست. و چون بعد از مدتی او را یافته‌ای چنین تصور میکنی. سعی کن مرد دلخواهت را بیایی و با او ازدواج نمائی و بعد از ازدواج و مادر شدن آنگاه معنی عشق واقعی را خواهی دانست. موفق باشی.

**\* اهواز - دوشیزه ف - م:** دخترم تو نباید سرخود کار کنی چون این کار سبب میشود که آنها نسبت بنو نظری بد داشته باشند سعی کن حرمت مادر و پدرت را بداری و به آنها احترام بگذاری در مورد آن مسئله هم ممکن نیست و شاید بطریقی دیگر لطمه دیده باشی بهتر است بیک پزشک متخصص مراجعه نمائی

**\* تهران - دوشیزه افسانه:** ر - واقعیت را با خانواده ات در میان بگذار و خواهر او هم بگو فعلاً علاقتند به ادامه تحصیل هستنی از خواستگاری کردن هم صرف نظر نمایند

**\* مراغه - ح - ت:** بنظر من بهتر است مادامی که خدمت سر بازی را تمام نکرده به این مسأله زیاد فکر نکنی. و در

ضمن ترس تو از بابت اینکه او ممکن است جواب آره یا نه بدهد کاملاً بی مورد است چرا که جواب دیگری هم ممکن است وجود داشته باشد. صبر کن..... اینده!

**\* شهلا - آذر - ز:** دختر عزیزم، در نامه‌ای دیگر از سن و سال و وضع تحصیلی خود برابم بنویس تا بتوانم راهنمایی درستی انجام دهم

**\* مدان - م - ج:** دختر عزیزم نوشتنی بی اعتمادی تو به شوهر خواهر هایت از کجا ناشی شده است. من این حرف را اصلاً قبول ندارم که چون دختر جوانی هستی ممکن است شوهر خواهر هایت نظر بد داشته باشند، رفتار شایسته یک دختر نمیتواند حتی هوس باز ترین مرد ها را به احترام و آ دارد چه برسد به شوهر خواهری که ممکن است مثل یک برادر بشما احترام بگذارد.

**\* رضائیه - دیلیو - د:** دختر عزیزم اگر بین شما محبت و عاطفه‌ای عمیق وجود داشته باشد مشکلی که نوشته‌ای هم حل میشود. چه بسیار دختر های مسیحی که با پسر مسلمان ازدواج کردند، بنابراین اگر تقاضم کامل وجود داشته باشد شما میتواند دین او قبول کنید و زندگی خوبی را آغاز کنید.

**\* شهرضا - ح - م:** پسر عزیزم، ما یار ها در سنگ صبور برای شما ها نوشتیم که عشق یک طرفه، و عشقی که با یک نگاه شروع شود ارزشی و اعتبار آنچنانی ندارد، و نتیجه‌ای هم عاید نمیشود. مسلماً اگر او هم بشما علاقه‌ای داشت حتماً اقدامی میکرد. لااقل اینچنین از نظر شما و از محل شما معو نمیشد. خواهش میکنم کمی عاقلانه به این موضوع فکر کن و بیجهت خودت و اطرافیات را آزار نده.

**\* کاله - ع - د:** چه عیبی دارد که شما او را نامزد کنی. وبعد از اتمام خدمت، با او ازدواج نمایند.

**\* اهواز - بانو - د:** ما در برابر اعمال و رفتار خودت امیر شوهر تان که نسبت به شما که مادر ۵ فرزند او هستید روانه بسیار متأسفیم

**\* اهواز - م - ک:** زرنه کرمان ما هم برای شما بسیار متأسف و نگران هستیم که بدون مطالعه و دقت کافی امروز گرفتار شوهری هستید که در اوان زندگی زناشویی بفکر خجالت و دوستی با دیگران است و میکوشد کاخ امال و آرزوی خانواده‌ای را خراب کند امیدواریم خدا او را براه راست و علاقتندی به خانواده‌ها هدایت کند و گرنه با وضعی که دارید و فشار و تهدید او چاره‌ای ندارید بجز طلاق اما نه به آن صورتی که او میخواهد بلکه میبوانید به دادگاه حمایت خانواده مراجعه و در این مورد دادخواهی کنید

# چراغ خاموش

- عاطفه، اسم تو رو چی بگذارم؟ فرشته یا شیطان؟

- خنده هوس انگیزی کرد و گفت.

- هر طور دلت میخواهد اما حالا من اسم «از» سرم را به میان موهایش فرو بردم و گفتم:

- عزیزم، تو اینهمه فلسفه رواز کجا یاد گرفتی؟ من معنی از دست رفته رو نمی فهمم!

- نگاه ملامت باری به من انداخت و گفت:

- تو باید بفهمی، من احساس میکنم عاشق تو شدم عاشق یک مرد که زنجیرهای زندگی پاهایش را بسته!

- آفتق آهی کشید و ادامه داد:

- یک زن و سه بچه!

- ساشقانه به نگاهش خیره شدم و گفتم:

- عشق دور از این حرفه‌است!

- سرش را تکان داد و گفت:

- شاید توی کتابها اینطور باسه، تو خیال میکنی عشقی آنچنانی هست!

- باشتازدیگی گفتم:

- من بیرونم ولی من عاشق تو هستم!

- باز هم به من خیره شد و گفت:

- من به آن عشق فکر نمیکم، وقتی هر دو از این برخورد، از این دوستی، از این بقول تو عشق راضی بودیم همین باید برای من و تو کافی باشه!

- دستش را به لب بردم و بوسیدم و اونگاهی به آسمان انداخت و گفت:

- ناصح از اینجا بریم!

- مست و شوریده جوباش دادم:

- کجا بریم! اینهمه سکوت و پانیز، این شب پرستاره و دیبونه، شب من و توفشنگ ترین شبه‌است!

- همچنان پرشور، غمگین مست و عاشق گفتم:

- بریم، خونه من!

- از جابلند شدیم و در حال مستی به من تکیه داده بود و من دست در کمرش حلقه کرده بودم و او را تپای ماشین بردم، سوار شدیم و از سرازیری خیابان پانین آمدیم، چه لحظات دیوانه‌ای بود، من و او درآتش گرم یک شوق، یک دیدار، یک نگاه میسوختم و او تمام طول راه سرش را روی شانه من گذاشته بود و زمزمه میکرد:

- «تو بامن وعده هایت مال مردم دلت گاه گاهت مال مردم دلت بامن وفاقت برقیبان سکوت آشنایت مال مردم

این سرگذشت دشواره آینده تمام میشود

# بد آرایش ترس

چه علت «سوزانا» اصرار دارد قسمتی از موهایش را بالای سر جمع کند. اگر «سوزانا» میخواهد تصویر یک زن سکسی، و جشی را ارائه دهد باید بداند که با این نوع آرایش مو موفق نخواهد شد. و بالاخره «مکتز» قلیپسب که سادگی را با زشنتی و بی نمکی عوضی گرفته است، باید بداند که دیگر بزرگ شده و باید از این مدل مو که مخصوص دختر بچه هاست دست بردارد.

آرایشگر برنوع آرایش موی بعضی از این ستارگان وارد است بنظر تان میرسانیم. **\* «الینسی» واگنر:** ریشه موهایی رنگ نکرده که از سه بریرون زده واقعا زشت است. موهایی الینسی کم پشت و بهم چسبیده است و اصلاً برای این طرز آرایش مناسب نیست. **\* «سوزانا» سامرز:** معلوم نیست

انتقال می یابد و علامت آن تشنج و تنفر از دیدن آب! و نیز دیوانگی است.

**\* الرزی:** الرزی نوعی بیماری است که در اثر حساسیت به ماده‌ای در هوا یا غذا بوجود می آید. عوارض آن عبارت از بازبریزی بینی، سوزش چشم، خارش پوست و غیره میباشد. (که البته در هر شخصی معمولاً یکی از این عوارض پدیدمی آید.) جالب است که ۲۰٪ مردم جهان دچار «الرزی» هستند اما اکثر آنها - ضمن داشتن عوارضی - از این موضوع بیخبرند!

مرضی بسیار واگیردار که بوسیله ویروس سرایت میکند. بیشتر در کودکان دیده میشود و پدران بیمار ابتدا دچار تب شدید و سپس در دستون فقرات میگردد و بعد تارهای ریزی روی پوست بدن بجای میگذارد که بعد از بهبودی نیز اثرش برای همیشه باقی میماند. **\* هاری:** نوعی بیماری ویروسی که توسط بزاق حیوانات افله (ویبشتر سگ)



## گرک داگلاس..

پسرم گفته‌ام سعی کنند تا آنجا که میتوانند به تحصیل و کسب معلومات بپردازند. اما حالا بنظر میرسد که حتی جوانترین پسرم «اریکه» که فقط بیست سال دارد و من آرزو میکردم پزشک یا قاضی شود میخواهد راه مرا تعقیب کند. او اخیراً عکسی برای من فرستاده که هنگام بازی در یک نمایشنامه در کالجی که در آن تحصیل میکند از او گرفته شده است بنابراین فکرنمیکم که نصایح من در او تأثیر کرده باشد.

جالب است که بدانید دیگر پسران «گرک داگلاس» هم پیشه پدر را دنبال کرده و همگی آنها هم در کار خود موفق بوده‌اند. «مایکل داگلاس» سی و سه ساله با بازی در سریال تلویزیونی «خیابانهای سانفرانسیسکو» به شهرت بسیار دست یافت و «جول» ۳۱ ساله سرگرم تهیه چند فیلم است. «پیت» ۲۲ ساله نیز همراه پدر در تهیه فیلم دست دارد.

## کلانتر سریال

- من شدیداً راجع به وضع روحی پسرم احساس نگرانی میکنم. زندگی او مملو از تراژدی‌هایی بوده که هر یک از آنها پشیمانی میتوانسته هر مردی را از پا در آورد.

یکی از دوستان «آرنس» میگوید که این مرد ثروتمند که هیچگونه نیاز مادی ندارد خودش را در انبوه کارهای مختلف غرق کرده فقط برای اینکه بتواند غمهایش را فراموش کند.

همین دوست فاش کرد که «آرنس» در سریال دود اسلحه میلنگید تا اینکه دوربین های فیلمبرداری زوایا را طوری انتخاب کردند که لنگین او بچشم نخورد. این لنگین روز بروز شدیدتر میشود و دیگر دوربین ها هم قادر نیستند آنرا مخفی نگهدارند. «آرنس» بهنگام جنگ جهانی دوم هنگام خدمت در جبهه ای واقع در «انزیوی» ایتالیا زخمی شد.

«دیس ویر» دوست و همکار «آرنس» هم این نکته را تأیید کرده و گفت:

- او شدت درد میکشد اما هرگز شکایتی نمیکند. او همواره سعی کرده ناراحتی را پنهان کند. اما دیگر قادر باین کار نیست.

«اماندا بلیک» که در «دود اسلحه» نقش «کیتی» را بازی میکرد میگوید که یکی از پاهای «آرنس» کوتاهتر از دیگری است. اماندا افزود که: «چیز آرنس» دچار نقص عضو است و در این مورد تردیدی وجود ندارد.

## بدون پیش قسط

همه نوع مبلمان منزل و دفتر کار با ارزاترین قیمت و سهل ترین شرایط  
تلفن ۶۲۰۴۵۶

شماره تلفن مستقیم مجله جوانان ۳۱۱۲۰۵

از جریب  
نیستی...  
برای پوستهای  
خشک شما



## کرم مرطوب کننده جید، کرم مؤثر برای طراوت پوست خشک شما

محصولات مرطوب کننده جید، برای شما که دارای پوستی خشک هستید:

- ◀ شیر پاک کن مرطوب کننده جید پاک کننده و محافظ رطوبت پوست شما می باشد.
- ◀ تونیک مرطوب کننده جید، به شادابی پوست خشک شما کمک می کند
- ◀ کرم مرطوب کننده روز جید، نگهبان رطوبت پوست شما در روز، که پوست را تازه و با طراوت نگه میدارد.
- ◀ کرم مرطوب کننده شب جید، با داشتن روغن مینک و چربی گیاهان طبیعی به طولانی شدن جوانی پوست شما کمک می کند.
- ◀ کرم دور چشم مرطوب کننده جید، برای چروکهای اطراف چشم و تقویت پوست.
- ◀ لوسیون مرطوب کننده جید برای طراوت بخشیدن به پوست بدن در روز.

کرمهای مرطوب کننده جید: در تیوبهای بهداشتی صورتی رنگ

**Jade**  
cosmetics  
international

یک راه آسان برای زیبای تر شدن



# سیتی زن



ظرفهای سیتی زن همیشه با زمان پیش می‌رود.  
مجموعه‌ای از مدل‌های زیبایی و ظرافت و وقت  
مصرفی شده است.

وقتی شما می‌گوئید ساعتی با قطر کم را ترجیح می‌دهید  
ساعت‌های کوارتز ما فوق ظریف سیتی زن با زیبایی خیره‌کننده  
و وقت فوق العاده را در نظر بگیرید.

وقتی شما می‌گوئید به ساعتی با آخرین مدل نظر دارید  
پاسخ شما ساعت‌های مچی کوارتز سیتی زن است  
که چون جواهری زیبا می‌رخشد و قلبی از  
کریستال دارد.

- \* کوارتز غواص
- \* کوارتز براسله
- \* کوارتز مولتی آلارم
- \* کوارتز، مافوق ظریف

سیتی زن های خاص  
برای شهروندان خاص  
سیتی زن



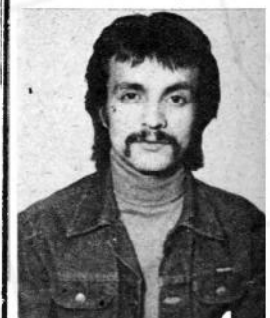
# CITIZEN



# نوش آفرین..

است روابط صمیمانه ای را با یک مرد که ظاهراً عاشق و واله اوست پیدا کرده و جانب آنکه مرد تازه زندگی این چهره از وی درخواست ازدواج نموده است. گفته شد نوش آفرین که مخارج افراد خانواده خود را نیز بعهده دارد همیشه از ازدواج گریزان بود. ولی با وضع فعلی و بیکاری که در محیط سینما و موزیک پیدا شده بعید نیست نوش آفرین از تصمیم قلبی خود منصرف شده و این بار ازدواج را بر خوانندگی و بازیگری ترجیح دهد.

## سالن آرایش پامچال



با مدیریت علی بشنام افتتاح شد  
آسردار ژاله - خیابان ایران (عین الدوله) پانین ترس از کوچه روحی پاساژ جواهری  
تلفن ۳۶۳۹۲۰-۳۶۰۵۲۸

# آدمکستان..

جیبی پور همان گروهبانی است که جندی پیش خانواده اش خیر گمشدن او را در راه تهران قزوین داده اند و بعدها جندی نیز پیدا شده ولی نه از انگیزه و چگونگی قتل او اطلاعی بدست آمده و نه قاتل یا قاتلان و نه اثری از اتومبیل بر جای مانده است.

**\* پرونده «بعده» تازه ای پیدا می کند**  
آگاهی تهران موضوع را با سوابق امر به آگاهی سندج اطلاع میدهد و آگاهی سندج با توجه به بعد تازه ای که پرونده پیدا کرده موضوع را بطور جدی تری تحت تعقیب قرار میدهد ولی چون ردیاتی از سارق اتومبیل نداشته اثر انگشت او را که بجای امضاء روی ورقه با جونی، بعثت بیسودی انگشت زده بود به اداره تشخیص هویت میدهد. این اداره در میان آثار انگشت هزاران مجرم و افراد سابقه دار، صاحب آنرا پیدا میکند و نامش را «سردار قلعه ای» اعلام میکند. حالا باید بگردند و بین سی و پنج میلیون نفر جمعیت، سردار قلعه ای را پیدا کنند، سردار در مواجهه با پلیس شهرستانی سندج بهنگام برخورد اتومبیل وی با اتومبیل پلیس خود را سردار بخشباری معرفی کرده بود. مأموران آگاهی قبل از هر کار، صاحب اثر انگشت یعنی سردار قلعه ای را در میان زندانیان زندانهای

بقیه در صفحه ۶۲



راستی اکرم حاتم، «شو» جدید تلویزیون دیدید؟

زورگفت بخور، بعد هم یک سیگار بمن دادند که احساس کردم دنیا روی سرم می بریزد و بعد هم دیگر نفهمیدم چه شد. گویا حسین و علیرضا با اتومبیل من و مهری را پخانه میاورند. من دیگر روحم نیز باخبر نشد که در آن خانه چه اتفاقی افتاد، فقط صبح که

## من قربانی..

ساک برگشت که در آن پراز مشروب بود و بلافاصله بساط مشروبخوری را پهن کردند. مرامم بهرزبانی بود نشانیدند! یکبار بین عباس (مقتول) و یکفر بنام میکائیل که آنجا بود حرف درگرفت و عباس باو گفت چرا در شیشه ابجو را بی اجازه باز کردی و میکائیل گفت تو چکاره ای مگر گردن کلفتی؟ عباس ناگهان با کله بصورت میکائیل زد که خون از دماغش راه افتاد، کار داشت بالا میگرد که من بین آنها را گرفتم و آشتیشان دادم تا سروصدا راه نیندازند. مادرم آمده بود، باو گفتم میبینی چه خانه فسادتی راه انداختی مأمور چه شد؟ گفت، گفتند خودمان میانیم تو برو. ماداشتم حرف میزدیم که اینبار عباس برای میکائیل چاقو

میکشد، مادرم که وضع را اینطور می بیند، چارقدش را باز می کند و بانها التماس میکند دعوا نکنند و چاقوی عباس را می گیرد. عرقخوری ادامه پیدا کرد، آنها سه ظرف ودکا بمن دادند من احساس مستی میکردم، صبح آنروز هم خانه ای را فولنامه کرده بودم که پولش همراه من بود و قرار بود ساعت ۵ بعد از ظهر برای همینکار بروم، میخواستم بلند شوم ولی نگذاشتند و خواهرم نه خانم مقداری کتیکام هم در ظرف ودکای من ریخت و

## توضیح و تصحیح

در صفحه ۵۲ مجله شماره قبل، ویز دوشماره پیش از آن آگاهی آموزش در هر نقطه تهران (خصوصی و مکانی ای) درج گردیده بود که طبق اطلاع واصله از مرکز آموزش بهروز نوتینر (آموزش در هر نقطه ایران صحیح است نه هر نقطه تهران. انتظار می رود علاقمندان سراسر ایران برای آموزش مکانی ای در موارد رادیو تلویزیون، نقشه کشی، دفتر داری دوپل و حسابداری، منشیگری و مانسین نویسی با مرکز آموزش بهروز نو نسنای تهران میدان مخیرالدوله - اول شاه آباد - شماره ۲۳۳ مکانی نمایند.

## انستیتو ترمیم مو



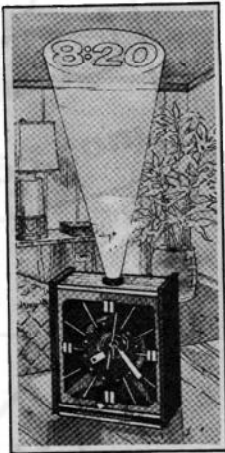
کمند پدیدهای نو و شگفت انگیز باروش جدید خانمها و آقایان اگر علاقمند بموهای زیبا و پر پشت هستید اگر از ریزش مو و کم پشتی و طاسی سررنج می برید انستیتو کمند این امکان را برایتان فراهم کرده که در کمترین مدت ممکنه شما را دارای موهای زیبا نماید شما بعداز مراجعه به کمند را بدست آورده اید  
شاهرضا صیای شمالی مقابل دبیرستان جاویدان ساختمان ۱۷ طبقه سوم شماره ۱۲ تلفن ۶۴۱۹۱۲

بیدار شدم، دیدم بالای چشم جای یک مشت، کیود شده است، فکر کردم در حال مستی زمین خورده ام. ساعت ۹ صبح بود که دیدم یک زاندارم و چهار مأمور بدرخانه ما آمدند و سرا دستگیر کردند، آنها گفتند دیشب دعوا کردید چیزی نیست. در کلاتری نه خانم و حسین و مادرم را دیدم، نه خانم دستش بریده و لباسش خونی بود، همینطور لباس حسین و دو فرس هم آورده بودند که خونی بود. عکس ما را جدا جدا گرفتند و بازجویی کردند، من همینرا گفتم که برای شما مرگ بریدم. (حالا روحم خیر ندارد که چه شده؟) تا فردا در کلاتری بودم، فردا ما را به آگاهی بردند و آنجا مرا بیرون از اطابق باز پرس نگاهداشتند و با حسین و نه خانم صحبت میکردند که برادر عباس رسید و چون لباس حسین خونی بود باو حمله کرد، پاسبانی که آنجا بود گفت، باو چکار داری، قاتل اینست و مرانشان داد. بقیه در صفحه ۶۲

# ساعت برقی شبخواب

## در تاریکی هنگام استراحت

وقت صحیح را با نور به سقف اطاق خواب شما منعکس میکند



و ساعت شبخواب بسعدا و دارای زنگ آلامر میبشاید

## ساعت برقی

شبخواب ساخت امریکا مستقیماً با دستور تلفنی

شما برای شما ارسال میگردد.



قیمت فقط ۲۹۹ تومان

هم الان با تلفنهای ۸۳۱۷۹۰- ۸۳۲۷۷۶- ۸۲۹۸۷۸ تماس بگیرید تا فوراً ساعت برای شما فرستاده شود

از شهرستانها نماینده فعال و معتبر پذیرفته میشود



## هابی باکس کتاب و عکسهای رنگی برای شما

کتابهای موجود: روزهای سخت بارانی - تویست داغم کن بازی عشق - چهل درجه زیر شب - شب ایرانی

هابی باکس صندوقی است مخصوص عکسهای رنگی امضا شده بقطع کارت پستال از محبوبین و چهره های هنری، ورزشی.

\* برای هر عکس که از ما میخواهید باید ده ریال تمبر باطل نشده داخل پاکت بگذارید و پست کنید، بعضی ها اشتباهات تمبرهای باطل نشده را روی پاکت میزنند که از نظر ما قابل قبول نیست بلکه تمبر باطل نشده را توی پاکت بگذارید و همچنین کوپن مربوط که در زیر همین صفحه چاپ شده با خط خوانا و دقیق پر کنید و در درون پاکت بگذارید بعد در پاکت را به بندید و روی پاکت طبق مقررات پستی کشور تمبر بزنید و درخواست خود را بفرستید.

\* منظور از آدرس کامل پستی همان آدرس خودتان است و خواهشمندیم کوپن را تمیز و مرتب پر کنید چون وقتی بدست ما رسید عکسهای درخواستی شما را داخل پاکت میگذاریم و بجای اینکه خود ما آدرس شما را روی پاکت بنویسیم کوپن ارسالی شما را روی پاکت می چسبانیم و پستی از روی آدرسی که شما در کوپن نوشته اید نامه را بدر خانه تان می آورد.

\* برای هر عکس درخواستی یک کوپن لازمست و اگر شما مثلاً ده عدد عکس از ما بخواهید باید ده عدد کوپن بفرستید با اضافه ده تومان تمبر. \* خواهش میکنیم از ارسال تمبرهای یک ریالی دو ریالی و یا تمبر یادگاری خودداری کنید تمبرهای غیر یادگاری انهم پنج ریالی و ده ریالی بفرستید \* اگر در تهران کسانیه هستند که میخواهند بجای ارسال نامه مستقیماً به هابی باکس مراجعه کنند باید کوپن را همراه خود بیاورند.

\* نامه هائی که برای قسمت هابی باکس میفرستید غیر از آدرس مجله اسم «هابی باکس» را هم ذکر کنید. مثلاً تهران - خیابان خیام - ساختمان اطلاعات مجله جوانان - قسمت هابی باکس. اگر محصل هستید لطفاً بجای آدرس دبیرستان آدرس منزل را بنویسید چون ممکنست بدست شما نرسد **لطفاً کتابهایی را از ما بخواهید که اسمی آنها اعلام شده است** عکسهای رنگی موجود ؟

مرجان - سعیدراد - رامش - منوچهر وثوق - هاله نظری - تورانگیز طباطبائی - ناصر ملک مطیعی - مهستی - عارف - بهروز وثوقی - عهدیه - لیلیا فروهر - ستار - نوش آفرین - هایده - مرضیه - نسرین - بتی - شاهرخ - سپیده - آرام - بهمن مفید - آیلین - فرزانه دلجو - آکی بنانی - فرزانه تانیدی - شماعی زاده - مرتضی - سیمابینا - مازیار عکسهای مشترک بهزاد اشتیاقی و فرشته مهبان و مشترک ابی و شهرام - آلن دلون - استیو مک کوئین - راجمور - راکونل ولش - تونی کرتیس - برنسی لی - دیوید کاسیدی - لی میجرز - فاره فاوست - دمیس روس - دیوید مک کالوم (مرد نامرئی) \* عکسهای ورزشی حاج رحیمی پور - ذوالفقارنسب عزیزی - بهرام مودت - حسن نظری - قفلراز - دانانی فرید \* عکسهای جدید گوگوش - داریوش - آزادپاکان - حمیرا - علی پروین - حسن روشن و ناصر حجازی.

### \* کتابها و عکسهای جدید ر. اعتمادی

در هابی باکس بتقاضای علاقمندان تعدادی از کتابهای ر. اعتمادی با امضای خود وی و همچنین تازه ترین عکسی که از ایشان گرفته شده موجود است. عکس را میتوانید طبق مقررات هابی باکس بخواهید اما کتاب. ۱- کتابهایی را از ما بخواهید که در اینجا نوشته شده، بنابراین کاملاً دقت کنید چون غیر از کتابهایی که نوشته ایم کتاب دیگری از ایشان نداریم.

۲- هر کتابی که درخواست میکنید باید قیمت آنرا بصورت تمبرهای باطل نشده یکتومانی در جوف پاکت درخواست خود بگذارید یا اینکه اگر چند کتاب میخواهید مبلغش را جمع بزنید و بصورت پول نقد حواله بانکی بنام محمدحسین باقری بیک مسئول هابی باکس بفرستید و روی پاکت با درخواست حواله بانکی بنویسید: تهران - خیابان خیام. ساختمان اطلاعات، مجله جوانان - هابی باکس مربوط به کتاب. ۳- ساکنان تهران میتوانند مستقیماً هم برای دریافت کتابهای امضا شده مراجعه کنند. ۴- کتابهای موجود و قیمت های آنان از اینقرار است تویست داغم کن ۱۲۰ ریال - روزهای سخت بارانی ۱۵۰ ریال - بازی عشق ۱۳۵ ریال - چهل درجه زیر شب ۱۶۰ ریال - شب ایرانی ۱۵۰ ریال. کتاب «ساکن مجله شم» ۲۸۰ ریال فقط برای ساکنان تهران که خوانندگان عزیز باید حتماً بدفتر مجله مراجعه فرمائید چون کتاب در قطع بزرگ است و امکان پست آن مقدور نمی باشد.

## بازار جوانان

### یک دستگاره رادیو ضبط توریستی هدیه «جهانگیر»



«جهانگیر» خواننده آهنگ های محلی اینروزها با ترانه های جدید: «غم عشق»، «کولی» و غزل مقصود تونی که مرتباً از شبکه های رادیویی پخش میشود به موفقیت تازه ای دست یافته است و اجرای جدیدش از ترانه معروف و قدیمی «ترانه» موقعیت و اعتبار تازه ای به خوانندگی او بخشیده است. علاقمندان می توانند با پرکردن کوپن زیر، روی پاکت بنویسند: تهران - خیابان خیام - ساختمان اطلاعات مجله جوانان - مربوط به هدیه «جهانگیر»

### قرعه کشی هدیه قاسم گلی

قرعه کشی هدیه قاسم گلی کمترین معروف در بازار جوانان انجام گرفت، پیش از پانزده هزار نفر با ارسال کوپن در این قرعه کشی شرکت جستند و در نتیجه دو نفر باسما زیر برنده شدند.

۱- مرضیه هفتن - ساکن رامهرمز، برنده ساعت زنانه  
۲- آقای علی اصغر عبانی از تهران شمیران - چندر - مقابل امامزاده علی اکبر اول خیابان کیهان - پلاک ۲۰ - برنده ساعت مردانه  
هدیه برنده عزیز شهرستانی ارسال شد از برنده عزیز تهرانی دعوت میکنیم یکروز بعد از ظهر بین ساعت ۵ تا ۷ برای دریافت هدیه خود مراجعه نماید.

## کوپن بازار جوانان

اینجاناب ..... ساکن شهر .....

خیابان ..... کوچه .....

پلاک ..... خانم .....  
مایلم هدیه ..... آقا

را داشته باشم  
لطفاً مراهم در قرعه کشی شرکت دهید

## کوپن هابی باکس

لطفاً ۱۰ ریال تمبر باطل نشده  
برای هر عکس همراه کوپن بفرستید

نام عکس درخواستی.....

\* نام شهرستان.....

\* آدرس کامل پستی.....

\* نام و نام خانوادگی.....



## از نمایشگاه روشنگ دیدن فرمائید

انواع پرده‌های پارچه‌ای کرکره و لوردراپه و

کلیه اجناس تزئیناتی

کسی خیابان خوارزمشاه پلاک ۱۳۷ تلفنهای ۹۲۰۶۱۷-۹۲۰۷۵۶

## تشکیل دادگاههای

رئیس تربیت بدنی که ادعای مین پیرستی هم داشت، کیوتران جلد خود را به سازمان تحت ریاستش میفرودخت، و خود خوشحال بود از اینکه هم پول گرفته و هم کیوتران جلد به خانه اش باز میگردند. این غارتگریهای موحش تنها پدیده های اتفاقی نبوده، بلکه متأسفانه بسیار هم گیر هم بوده است، من نمیگویم در این سالها کاری نشده، در سالهای اخیر اسام و ارقام نشان میدهد کارهای چشمگیری هم انجام گرفته، اما چه سود که سبزیان از کنار هر طرح انجام شده طرحهای خصوصی فراوانی بی انداختند و در کنار هر قراردادی چاله زنبوه کنده شد و در کنار هر برنامه ای دیگر حلیم مفت هم برپا شد و همین هاست که امروز کارهای انجام شده را در پشت دود سیاه خود پنهان میکنند، متأسفانه گروهی فکر میکردند که در بناه قدرت فائده دولت و زنجیر کردن مطبوعات و قلمهای حق نویس مانع از آگاهی مردم میشوند، و همین موضوع بر وفات و پیشروی ذردان میافزود، و دهان گشاد و شکمهای پیه گرفته شان را باز پر میکرد در حالیکه مردم میدیدند و خون دل میخورند و اینهمه فساد و تباهی را تحمل میکردند، آگاهی از خردم میبرسم این حضرات که در ظاهر مدعی مین پیرستی بودند و هر صدای جفکونی را به تیر تهمت خیانت و وطن فروشی می بستند نه تنها مین پیرستی نبودند بلکه بیشتر از جاسوسان بیگانه به ریشه این مملکت کهنسال تیشه زدن و امروز اگر در این بحران خدای نکرده لطمه ای به تمامیت و استقلال سرزمین ما وارد شود مسبب واقعی همین ها هستند.

بحرانی که امروز کربیبانگیر جامعه شده مسلماً نتیجه فساداتی است که مینکرب های مولد آن گروهی از وزراء و روسا و همدستان مفاطمه کار و جویاوجی آنان در بخش های خصوصی و عمومی بودند و اگر کسی در این مملکت دانشان برای وطن میسوزد و نمیخواهد تاریخ ما در یک بحران و خشتناک از بین برود باید چشم روی هم بگذارد، به ضجه ها و ناله ها و التماسهای این ذردان و وابلگان نشان اعترافی نکنند و هر چه زودتر با تشکیل دادگاههای ملی این میکرب های فاسد و مودی را با بیهکمه بکشند و کفیر بدهند اگر افراد قلدر و جویاولگر بدانند که در این مملکت حساب و کتابی هم هست انوقت هیچکس بخود اجازه نمیدهد با از چهار چوب قانون بیرون بگذارد و نتیجتاً خواسته میلیونها ایرانی یعنی اجرای کامل قانون اساسی جامه عمل می پوشد.

ر - اعتناتی

## صن جان!

پزشکی دست میکشیدند؟ ایوای بر ما که چنان غرق در کینه توزی و مخالفت شده‌ام که در تصمیمات ما جنبه «انسانی» محترم و عزیز نیست، من چگونه میتوانم قبول کنم که کارکنان بخش اورژانس هم اعتصاب کنند و از رسانیدن بیماران اورژانس یعنی افرادی که جانشان به موتی بسته است، چراغهای راهنمایی و راهنمائی بخاطرستان متوقف میشود، خودداری کنند... این واقعیت را جامعه ایرانی باید بداند که در هر پدیده و عمل اجتماعی چه اعتصاب و چه تظاهر چه رفتن به کلاس درس، چه حرکت در خیابانها، چه رانندگی و پشت اتومبیل نشستن، چه تصمیم گیری در سطح بالا و موثقی حتی در انجام فرایض مذهبی در هر لحظه باید «انسانیت» و فضیلت انسان بودن مطرح باشد.

من از بعضی دوستان روزنامه نگار انتقاد کرده که چرا از اعتصاب پزشکان و کارکنان اورژانس انتقاد نکردید آنها گفتند حالا موج اعتصاب بلند شده، تردیدم پزشکان از ما برنجد، گفتیم این چه روزنامه نویسی است که در میان واقع به رنجش این و آن میانیدند

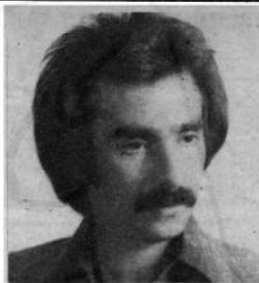
من انتقاد میکم و پای انتقاد هم می ایستم چون حقیقتی در آن نهفته است گفتند پزشکان خرید مجله‌ها را در مطب‌های خود تحریم میکنند گفتیم تحریم چه، اگر اعدام کنند یک لحظه از مسائل انسانی غافل نمیشوم، متأسفاً اینکه همه پزشکان که در این ماجرا سهیم نبوده‌اند، ثانیاً ممکنست منوجه نباشند، مسئله در این نیست که در حق پزشکان ظلم نشده، در حق پزشکان بسیار ظلم شده، آن وزیر لعنتی که امروز پشت میله‌های زندان نشسته چه دلها و ستمها اختصاصی خود برده و بدون پرداخت عوارض گمرکی در پارک خود تخلیه کرده است، جالب آنکه مأموران دادگستری ازین ماجرا باخبر میشوند و برای ضبط دستگاههای جک پات به پارک دنیای خرم میروند ولی از هزار و صدستگاه فقط صدستگاه از اینمیانند و ظاهراً بقیه بکمک عوامل خرم سربه نیست میشود!

در پرونده خرم، در همین زمینه، مطلب دیگری نیز عنوان شده و آن، حمل بوسله های متعدد و نامعلوم است که حمله تریلر های خرم بدون پرداخت عوارض گمرکی، در فروردین ماه امسال به پارک خرم شده است.

\* کانگسترهای ما!؛ هفته گذشته زنی بدادسرا مراجعه

## سالن آرایش نایس

تلفن ۶۳۴۵۵۳



امیر آباد شمالی مقابل دانشکده اقتصاد نیش کوچه ششم باطالع دوستان میرساند محمود ابراهیم زاده در سالن آرایش نایس همکاری میکند

## دنیای مافیائی

نیز تاکنون مجهول الهویه هستند ولی چون نوع قتل درمه این موارد یکی است بعید نیست که این قتلها هم یا، اتهامات خرم بی ارتباط نباشد. رسیدگی به پرونده خرم را آقای اسدیور بازپرس سابق دادسرای ناحیه دو که اینک بازپرس شعبه ۱۸ دادسرای تهران است برعهده دارد و همچنان به تحقیقات خود ادامه میدهد.

\* عشرتکده اعیان و اشراف!؛ از دیگر موارد اتهامات خرم، یکی هم ایجاد یک عشرتکده بسیار مدرن و مجلل است که دران، چند چهار سرشتاس هنری و ادراختیار افراد بسیار ثروتمند و بانفوذ میگذاشتند و روابط عاشقانه صاحبان ثروت و نفوذ باچهره های هنری از اقتضای عیب و تغریب اجتنابی هالیوود نیز رسوا کننده تر است، هنوز اسامی ثروتمندان و عوامل بانفوذ این عشرتکده و چهره های هنری که باین عوامل روابط جنسی فضاحت باری داشتند افشاء نشده است ولی بعید نیست که در جریان تحقیقات بعدی این اسامی فاش شود.

\* اتهامات دیگر خرم علاوه بر این اتهامات، منته است که یکپهزار و صدستگاه «جک پات»، (نوعی وسیله تعادل) بطور قاچاق وارد ایران کرده و تعدادی از آنها را باهلیکوپتر و هواپیمای به بدون پرداخت اختصاصی خود برده و بدون پرداخت عوارض گمرکی در پارک خود تخلیه کرده است، جالب آنکه مأموران دادگستری ازین ماجرا باخبر میشوند و برای ضبط دستگاههای جک پات به پارک دنیای خرم میروند ولی از هزار و صدستگاه فقط صدستگاه از اینمیانند و ظاهراً بقیه بکمک عوامل خرم سربه نیست میشود!

در پرونده خرم، در همین زمینه، مطلب دیگری نیز عنوان شده و آن، حمل بوسله های متعدد و نامعلوم است که حمله تریلر های خرم بدون پرداخت عوارض گمرکی، در فروردین ماه امسال به پارک خرم شده است.

\* کانگسترهای ما!؛ هفته گذشته زنی بدادسرا مراجعه

## دعوت از خوانندگان جشن و عروسی

۸۳۸۲۳۷ - ۸۳۳۰۹۰

## زمینی را که ..

دادیم. موضوع در مطبوعات انعکاس وسیعی یافت و در پی آن، بخشندار و جمعیت شیرخورشید سرخ مینوشت، ما را با خانواده هایمان در فیه «القری» در کنار جاده اسفالتنه تهران - مشهد توری چادر اسکان دادند و قرار شد مقداری زمین برای خانه سازی و زراعت ادراختیار ما گذاشته شود و بانکها هم بناوأم بدهند که بخوانیم در این محل زندگی تازه ای را شروع کنیم و متأسفانه اینک که شش سال از آنزمان میگذرد هیچکس، هیچگونه کمکی بما نکرده و ما همچنان توی چادر زندگی میکیم و سرمای زمستان و گرمای تابستان را تحمل میکیم. از آنزمان تا کنون شکایات متعددی بنام مقداری مملکتی نوشته ایم و خواسته ایم مقدار زمینی را که قرار بود در منطقه «دلند» بما داده شود ادراختیار ما بگذارد اما هیچ جواب درستی ما ندادند. قرار اولیه بود که از زمینهای بلاعماض منطقه دلند که متعلق به اداره منابع طبیعی است بمازمین بدهند و اعتباری هم برای پرداخت ما جهت تامین هزینه ساختمان خانه و کشت و زرع در نظر گرفته شده بود اما تا امروز از اعتبار و وام خبری نشده و زمین مورد نظر را هم اداره سرچنگلداری گرگان جهت امداری (۱) بیک نفر سرمایه دار و اگادار کرده و این شخص هم قسمتی از آنرا فروخته است! توجیه بفرمایند، زمینی که مقامات بخشندار و فرمانداری واستانداری موافقت کرده بودند که بما داده شود و در این باره صورتمجلسی هم تهیه شده بود بچای دانه و چهل و دو خانوار که در حدود سیصدنفر عضو آن هستند و در جاردزدگی میکند بیک سرمایه دار داده اند. اینک ما در نهایت مشقت، نه اب آشنامدنی داریم و نه امکانات رفاهی دیگر، یعنی یکبار طبیعت با ظلم کرده و خانه های ما را ویران ساخته و بار دیگر مسئولان چنگلداری گرگان و حالا مانده ایم معطل که چکنیک شکایت خودمان را بچه مرچی و چه قسمی بدهیم که رسیدگی کنند؟ بخدا قسم همین نامه را که برای شما نوشته ایم برای نخست وزیر، وزارت کشاورزی، مجلس شورای ملی، استانداران و مازندران و روزنامه کیهان هم رونوشت کرده ایم ولی آیا کسی بداد ما میرسد؟ خدا کند.

از طرف خانواده های آسیب دیده: ولی الله مشلو - عباس مشلو - الله یار مشلی - موسی مشلی - فضل الله مشلی - یزدان مشلی - محمد بهشتی

شرکت بنام (ش) که با باقی خرم اشتنای کامل دانت مرا صدازد و گفت: - فلائی میخواستی کار پرورد آمدی دانسته باشی؟ گفت: - بله، کجا؟ گفت: - دنیای خرم! قبول کرده و با معرفی او رفتن دنیای خرم. مهندس (ش) بدون اطلاع من، با خرم قرار و مدار خودش را گذاشته بود و من

## معرفی نمایند

و بطور کلی تدابیری بیاندیشند که دست این زالوا و قدرداره کسب ثروتمند و فوئدالهای شهری که با مکتان خون همنوعان صورتشان گلگون است از انجم کوتاه شود. دعای خیر هزاران انسان از هستی ساقط شده نثار شما باد محمد رضا نورانی دبیر دسترسناها

## جلو نرو لخواوران

از حرفه‌ای بودن این نوع طلبکاران موضوع را نه از دیدگاه جزائی بلکه از دیدگاه حقوقی مورد تعقیب قرار دهند و نزول خوانان را و وزارت دارائی

\* خاطرات من من چندسال پیش در یک شرکت مهندسی بعنوان کارپرداز استخدام شدم ولی بعد از مدتی شرکت ورشکست شد و همزمان باین اوضاع یکی از مهندسیان



# نامنویسی در کلاس خبرنگاری جوانان

کلاس خبرنگاری مجله جوانان، طبق معمول همه ساله، برای دوره جدید نام نویسی می نماید. طی ۱۱ سال گذشته، بیش از ۲ هزار کارآموز، دوره این کلاس یکساله را گذرانده و موفق بدریافت گواهینامه مقدماتی خبرنگاری شده اند. از میان برگزیدگان این کلاس، عده ای همکاری خود را با مجله جوانان در خارج از کشور، تهران و شهرستانها ادامه میدهند و عده ای نیز در موسسات مطبوعاتی دیگر به فعالیت می پردازند. کارآموزان هفته ای یکبار روزهای یکشنبه بین ساعت ۵ تا ۷ بعد از ظهر، در کلاس خبرنگاری با چهر های معروف هنری، ادبی، ورزشی و مطبوعاتی مصاحبه هایی بعمل میآورند و عده ای از اساتید فن در کلاس، روزنامه نگاری مدرن را تدریس خواهند نمود. کارآموزان ضمناً درموسسه اطلاعات که درحقیقت یک دانشگاه مطبوعاتی بحساب میآید از نزدیک با مدرن ترین ماشین های چاپ، خبرنگاری مدرن، همکاری با سرویس های مختلف خبری متجمله هنری، ورزشی، حوادث و سرویس فوق العاده جوانان آشنا میشوند و در مسیرهیجان انگیزترین خبرهای روز قرار میگیرند. کارآموزان بعد از طی دوره یکساله کلاس، بدریافت گواهینامه مقدماتی خبرنگاری نائل میشوند. البته از کارآموزان هیچ نوع شهریه ای وصول نمیشود و جوانان هم نسبت باستخدام آنان هیچوجه تعهدی ندارد بلکه هدف آشنایی دانش آموزان با صنعت روزنامه نگاری است. کارآموزان این کلاس از میان دانش آموزان دوره نظری دبیرستانها و دوره دوم آیپانه بعد از ظهرها بین ۵ تا ۷ بعد از ظهر با در دست داشتن ۴ قطعه عکس (پشت عکس ها مشخصات کامل خود را خوانا بنویسند)، فتوکپی شناسنامه، گواهی از دبیرستان یا هنرستان مربوطه و یا فتوکپی کارت تحصیلی و رضایت نامه والدین مراجعه کنند.

## شاوره نمائید!

اگر از ساجات بی توجیه و رومحایان خسته شده یید؛  
اگر از ریشش روی طای سرخی برید؟

## بمختصین استیتو ونوس

برای ترمیم موهایان شاوره نمائید.



## استیتو ونوس تنها استی است که موهای ترمیمی شما را تا هفت سال ضمانت می نماید.

سیستم های با مارجو بندی - بدون مارجو بندی - تدریجی - یک جلای و بزشت کننده این استیتو بگونه ای که در اثر شوخی، چربی زیاد، شوره، زخم و امثال آن از ریشش مویابی نوئی سرخی می براندن امکان را میدهد که بدون هیچ کمزری سالهای سال مانند افراد عادی از موهائی پر پشت و زیبا برخوردار باشند.

## استیتو ونوس تنها استی است که موهای ترمیمی شما را تا هفت سال ضمانت می نماید.

استیتو ونوس: پهلوی بالاتر از امیر اکرم با شامان کیان برای تین وقت قبلی با تلفن: ۶۶۶۵۸۹ تماس بگیرید.

برای رفاه حال بیشتر مشتریان گرامی انستیتو ونوس مبلغ هزینه ترمیم مواربه اقساط می پذیرد.

## هن برای کسانیکم ...

من از میان طبقه زحمتکش هستم و تئاتر و روشنفکری را برای آربی آوانسیان و دیگران میگذارم که تماشاچی نفهمد چه می گویند و چه بازی می کنند!

میروند در حقیقت همه مردم ما نیستند در بین آنها کسانی هستند که برای پانسمان زخم انگشت خود با هواپیمای به لندن پرواز می کنند! چطور این گروه می توانند نماینده آدم های زحمتکش و واقعی این جامعه باشند؟ من عقیده دارم که آن طبقه با اصطلاح روشنفکر چه بهتر که فقط پروند همان تاترهای عجیب و غریب و دور از ذهن آقای آربی آوانسیان را ببینند و برایش هورا بکشند و خودشان هم نفهمند که چه دیدند؟

من، البته بدون مطالعه به تاتر نیامده ام بلکه خود زمانی فعالیت هنری را در تاترهای لاله زار در کنار اساتید تاتر ایران آغاز نمودم همانها که

چون کشتی گیر و جوان قوی هیکی بودم خرم مرا به محافظت گماشت. او گفت: - تو اگر مطیع فرمان من باشی - البته چشم و گوش بسته - پول خوبی گیرت میآید. بعد دستورداد که یک موتورسیکلت از نوع ۴۰۰ - آر - دی بایک اژی و تمام امکانات پلیسی برایم خریدند و من مشغول کارشدم. خرم

در حدود نوبت کارکر بعنوان باغبان استخدام کرده بودم، که درواقع چویدارهای خرم بودند و بدستور او به افراد معترض حمله میکردند. عده ای از آنها زیر نظر من قرار گرفتند و بقیه هم با «بادی گارده» های دیگر کار میکردند...»

خاطرات هیجان انگیز و استثنائی این مرد که از بسیاری از جنایات و شرکد کارگزاران دنیای خرم برده برمیآید در

شدم و با فیلم هنری با عوامل هنری و فرهنگ هنری ساختم و ۸۰۰ هزار تومان زبان دیدم! البته من منکر بازیگران معتر و ریشه دار تاتر چون نصیریان، انتظامی و کشاورز نیستم بلکه معتقدم حتی این بزرگان را هم درون شیشه گذاشته و درش را بسته اند در غیر اینصورت رئیس اداره تاتر در فکر استعفا نبود. من فکر می کنم در دستگاه فرهنگ و هنر و اداره تاتر، تنها بوجه کلان و مهابه مهم بوده نه کار اصیل و مردمی... خودتان خبر دارید که آمدند ۷۵ میلیون تومان که میشد ۷۵ فیلم پرخرج خوب

## کشتی گیران

و رقت و برگشت. در طول راه درباره مسایل مختلف صحبت کردیم از جمله طرح ایجاد بنای یادبود و کمیته مردم از هر طبقه میکنند. وقتی به مقصد رسیدم و خواستم پولش را بدهم راننده گفت: - بگذارید بنام من بحساب شماره ۹۹۹ بانک پارس شعبه مؤسسه اطلاعات! گفتم: ولی... گفت: ولی دیگر ندارد. این پنجاه تومان من است که میدهم در این راه خیر و خیر خداپسندانه خرج شود تا منم سهمی دران داشته باشم!

به احساس قشنگ این راننده که حسین عزیزانه نام دارد و طبق اظهار خودش نانواست درود فرستادم و از او خدا حافظی کردم و پنجاه تومان را بحساب گذاشتم.

\* کمک یک محصل آقای محمود کشت کوهی از اهواز طی نامه پر محبتی که یک حواله بانکی بمبلغ یکهزار و پانصدریال همراهش بود نوشت:

سردبیر عزیز مجله جوانان: من یک محصل هستم. هزار و پانصد ریال پس انداز داشتم که باکمال میل از طریق بانک پارس شعبه اهواز بحساب ۹۹۹ بانک پارس شعبه مؤسسه اطلاعات در تهران حواله کردم. امیدوارم توانسته باشم کمک ناچیزی بکنم. با احترام: محمود کشت کوهی

\* ازهربانکی حواله کنید بعضی از دوستان، تلفتی میپرسند در شهر ما بانک پارس شعبه ای ندارد و ما که میخواستیم پولی بحساب شماره ۹۹۹ بانک پارس شعبه مؤسسه اطلاعات در تهران واریز کنیم نمیدانیم چکار کنیم؟ در پاسخ این دوستان یادآور میشوم: علاوه بر بانک پارس از هر بانک دیگری که دوشهر و درمحل سکونت شما شعبه دارد میتوانید پول بحساب شماره ۹۹۹ بانک پارس شعبه مؤسسه اطلاعات در تهران واریز نمائید. بانک شما نسخه دوم حواله را میدهد و شما میتوانید حواله را بایست برای ما نفرستند.

شماره آینده باستحضار خوانندگان ارجمند میرسد. «ناتمام»



# ملاقات بامشاورین ما



## مشاور مجله

✱ همدان - کاظم طلائی  
از شرکت مخابرات شهر خود کمک بخواد  
حتما زن مزاحم را شناسانی خواهد کرد و قفسیه  
روشن خواهد شد.

✱ تهران - م - الف  
بردن بچه نزد شکسته بند، آنهم بعد از  
عکسبرداری و گرفتن دوا از پزشک متخصص کار  
عقلانه ای نبود که کردی. بهرحال خدا کند دست  
بچه بعدا ناراحتی پیدا نکند.

✱ زنجان - علی اکبر گل محمدی  
شعر را اول باید دید و بعد گفت قابل چاپ  
هست یا نه؛ لطفا نمونه ای برای مشاور ادبی مجله  
بفرستید اگر ایرادی از نظر قواعد شعری نداشته  
باشد بدون شک چاپ خواهد شد.

✱ تهران - مهدی اکبری  
باتفاق آن خانم یگروز بعد از ظهر (غیر از  
چهارشنبه و پنجشنبه) بدقت مجله مراجعه بفرمایید  
تا اطلاعات بیشتری از خود شما کسب کنیم و بعد  
شما را راهنمایی نماییم.

✱ شاهی - داود مظفری  
از شخص گذشته، باید عکسی، آثار  
و علبای وجود داشته باشد که بکسک آن بشود او  
را پیدا کرد شما هیچ توضیحی درباره دختر یا زن  
گذشته ندادید. لطفا چگونگی او در شهر خردتان  
شاهی برای خبرنگار جوانان تعریف کنید تا چنانچه  
امیدی به پیدا شدنش باشد نسبت به چاپ آن اقدام  
شود.

✱ لنگرود - علی ساعدی  
مطمئن باشید که مجله جوانان موضوع را  
تعمیق میکند و شما نتیجه اش را در آینده خواهید  
خواند.

✱ چالوس - صداقت عزیزاده  
ناراحتی شما موردی ندارد و ببخود ناراحت  
نمایید چون بینی اکثر مردها مو دارد و اینهم عیب  
و نقص نیست.

✱ همدان - ع - کلوندی  
همسر برادر مرحومت میتواند به برنامه حمایت  
از خانواده های بی سرپرست در همدان مراجعه کند  
تا خود و فرزندان تحت حمایت قرار بگیرند.

✱ تبریز - سعید جلوه گری «افق»  
احساس لطیفی داری دوست عزیز ولی باید  
کتابهای مربوط به قواعد شعری و اشعار بزرگان  
گذشته و حال را بیشتر بخوانی تا با چند و چون  
سردن شعر آشنا شوی. با آرزوی پیروزی برایت.

✱ تهران - علی بی غم  
در روزنامه ها و مجلات تهران هنوز هم آگهی  
تدریس زبان اسپرانتو چاپ میشود. باموروری در  
این روزنامه ها آگهی و محل تدریس این زبان را  
پیدا خواهی کرد.

✱ سربل ذهاب - ع - ن  
به کلاتری با ژاندارمری محل اطلاع بدهید  
تا بساطت شیره کشی را در آن خانه برچینند. برای  
ریشه کن کردن اعتیاد، مردم هم باید با مراجع  
انتظامی همکاری کنند.

✱ پایسر - اسید قاسم زاده  
لطفا شعر را برای مشاور ادبی مجله بفرستید.  
✱ گرگان - شاپور مهربان  
بسته های پستی معمولا بیمه شده است. به  
اداره پست گرگان مراجعه کن و رسدگی میکنند  
و جواب قانع کننده ای بشما میدهند.

✱ تهران - سیمین دخت - ه  
شما هنوز به سن قانونی برای ازدواج نرسیده  
اید که اینطور عجله دارید. فرصت ازدواج برای  
شما خیلی زیاد است. موفق باشید.

## مشاور سینمایی

هوشنگ حسینی - مهدی ذکاتی

✱ آقایان: حسن راهگل (جیرفت) مسعود نژاد  
فلاح (کرج) علی ضامن چشیدی (خرمشهر) -

استفدیار یوسفی (رودبار) عباس مراد قاسمی  
(خرم آباد) - مسعود ققیه (بندر بوشهر) - حبیب اله  
غلامی (کرمان) - علی سالاری - حسین کروه  
(مهاباد) - شهرام صادقی (مسجد سلیمان) - ایرج  
دل شکسته! (بندر عباس) - عبدالعنان سپاسی  
(بستک) - مسعود ت محمد علی اکبری - حسین  
ششادی (چرم) - رحیم نادری - حسن کریمی  
(اصفهان) - علیرضا رهبر نجفی (نورآباد) - ب - ع  
(احمد کریم نژاد حسن رحمانی (فریدونکنار) -  
محمدرضا سلطانزاده (شوش) - فرهاد شریفی -  
علی عبادی (تهران) - کیومرث صادقی - حسین  
اصغرزاده - مصطفوی (شیراز) - مجتبی بیات -  
محمدتقی فرهادی -

علاقتمندان هنرپیشگی و کارگردانی می  
توانند بعد از گذراندن دوره دبیرستان وارد  
دانشکده هنرهای دراماتیک و یا مدرسه عالی  
تلویزیون و سینما شوند و در مورد بازی در فیلم  
ها معمولا کارگردانان تصمیم میگیرند و اگر  
چهره ای مستعد، جذاب و مناسب پیدا کنند  
بلافاصله او را بازی در فیلم دعوت می کنند.  
در مورد خوانندگی و ترانه سرانی باید با  
آهنگسازان وارد گفتگو و مشورت شود و در ضمن  
کلاس هائی در این زمینه وجود دارد.

✱ خانم ها منیژه - مریم سیف زاده - ناهید  
زفتیان - شهناز اومن - خدیجه امانی - بیبا  
برزگری - آقایان مسعود مشهور - فرهاد کردتی  
نامه هایتان را به هنرمندان دلخواه شما دادیم  
امیدواریم جواب را نیز بزودی دریافت نمائید.

✱ خانها و آقایان: شهناز جوزداغی - سکنینه  
جروندی - محمد امین معروفی محمد معصوم زاده  
شرفی - پ - ن - امیر نجفی - پروانه سهرابی - عبدالقادر  
شرفی - حاتم شاکری - فد - حبیبی - پروانه  
معشوری - بیبا برزگری - محمود محمودی

برای هنرمندان و کارگردانان و دیگر دست  
اندرکاران سینما به آدرس تهران - خیابان سزاوار -  
شماره ۱۶۷ خانه هنرمندان و برای خوانندگان،  
آهنگسازان، ترانه سرایان و هنرمندان سریال و  
مجموعه های تلویزیونی و رادیویی به آدرس  
تهران - میدان ارک رادیو ایران و یا تهران خیابان  
پهلوی - خیابان جام جم - سازمان رادیو تلویزیون  
و یا مجله جوانان نامه بنویسید.

✱ خرمشهر - خانم ناهید: امکان ارسال نامه  
شما برای اویس پرسلی وجود ندارد چون  
همانطور که قبلا در مجله جوانان نیز توضیح  
دادیم اویس فوت نموده است و جالب اینکه شما  
در پایان نامه خود با علم به این مسئله اصرار  
نموده اید که نامه را به اون دنیا بفرستیم که  
متاسفانه چنین پیکتی نداریم و گرنه مثل همیشه  
جانانه در خدمت خرواندگان عزیز مجله هستیم.

✱ ابادان - ماریا. ک - تهران - آقای محمد  
حسینی: از نوشتن شماره تلفن هنرمندان معنوریم  
ولی برای هنرمندان سینما به آدرس تهران - خیابان  
سزاوار انجمن بازیگران فیلم ایرانی برای  
خوانندگان به آدرس رادیو تلویزیون نامه بنویسید.

✱ فردوس - آقای علیرضا کبانی: از پرویز  
باحقی مطالب و عکس بارها در مجله داشته ایم با  
اینحال در فرصت های تازه از این آهنگساز با  
سابقه و خوب و حبیب اله بدیع و اسداله ملک  
نیز مطالب و عکس هائی خواهیم داشت

## مشاور فرهنگی و آموزشی

مهندس احمدی

«دبیر و مربی آموزش و پرورش»

✱ مشاور فرهنگی روزهای یکشنبه  
از ساعت ۵ تا ۷ تلفنی بسئوالات  
شما جواب میدهد.

✱ تهران - آقای رضاعلی بخشی:  
با توجه به توضیحاتی که مرقوم داشته بودید،  
با در دست داشتن دیپلم طبیعی می توان در  
امتحانات کلاسهای ششم متفرقه رشته (ریاضی)  
نیز شرکت و دیپلم دیگری بدست آورد - در این  
مورد چنانچه در سال تحصیلی جاری در خرداد -  
شهریور ماه، اقدامی بعمل نیاورده باشید، می  
توانید برای خرداد و یا شهریور ماه سال (۲۸)

ضمن نام نویسی در امتحانات متفرقه نهائی ششم  
داوطلبان واجد شرایط شرکت نمائید.

✱ اصفهان - آقای احمد رضا - م:  
دانشگاه پلیس (دانشکده آفسری شهریهائی) در  
سال تحصیلی (۳۷ - ۳۶) دیپلمه های نظام جدید را  
در رشته های چهار گانه علوم نظری پذیرفته  
است. دانشکده آفسری ارتش هم دیپلمه های  
(ریاضی فیزیک - علوم تجربی) را می پذیرد.

✱ اصفهان - آقای بهروز ملکی:  
دانش آموز گرامی، از همراه (۳۷) کلاسهای  
شبانه بزرگسالان، در مورد کلاس مورد نظر شما  
بشرطی دایمی می گردد که در مراکز مورد نام نویسی  
تعداد داوطلبان مربوطه به حد نصاب برسد. در سال  
تحصیلی جاری کلاسهای دوم مذکور در اکثر مراکز  
آموزشی دایر بوده است.

✱ اندیمشک - آقای رضاعلی محمد قاسملو:  
دانش آموز عزیز، کارنامه کلاس سوم راهنمایی  
شما، وضع ادامه تحصیلات شما را قیلا با توجه به  
گزارش و اظهار نظر (راهنمای تحصیلی - مشاور)  
تعیین کرده است. البته با امتحان (تعیین رشته) هم می  
توان کلاس مورد نظر را انتخاب کرد.

✱ اصفهان - آقای فرید ملکوتی:  
دانش آموز عزیز و گرامی، با توجه به اینکه  
معدل کلاس اول دبیرستان نظری شما بسیار عالی  
و از طرفی هم بعلت فراگیری زبانخارج در  
(انگلستان) در این مورد هم از معلومات کافی  
برخوردار هستید متأسفانه نام نویسی و ادامه  
تحصیل شما برای سال تحصیلی (۳۷ - ۳۶) در  
دبیرستان دانشگاه پهلوی (شیراز) مقدور نیست -  
زیرا مهلت نام نویسی در دبیرستان مذکور تا ۳۵  
بهمن ماه (۳۶) تعیین و امتحانات ورودی هم از  
داوطلبان واجد شرایط در روز جمعه ۱۱  
فروردینماه (۳۷) بعمل آمده است. انشالله برای  
سال تحصیلی (۳۸ - ۳۷) از کلاس سوم  
دبیرستان بختور ادامه تحصیل در دبیرستان  
مربوطه اقدام فرمائید - فرید عزیز، در صورت  
لزوم بازهم در اوایل دیماه (۳۷) با من مکاتبه  
نمائید تا بموقع شرایط نام نویسی در دبیرستان  
دانشگاه پهلوی (شیراز) را برای اطلاع شما اعلام  
نمایم.

✱ تهران - دوشیزه... از غمیان:  
دختر خانم عزیز، پاسیون کاخ جوانان و غیره  
وجود دارد - اما دبیرستان شبانته روزی دختران،  
بنحوی که شما مرقوم داشته بودید، در تهران دایر  
نگردیده است.

## مشاور حقوقی

✱ سرکار خانم (م) از تهران

در مورد اختلافات شما با شوهرتان آنطور که  
نوشته اید در مورد پولهاییکه از شما گرفته با  
توجه به اینکه این پولها ماهیانه برای شما حواله  
میداد نمیتوان از نظر حقوقی بر علیه وی اقدام  
نمود سرمایه ای که در حال حاضر دارد از شما  
گرفته در مورد مطالبی هم که عنوان نموده اید با  
دختره و نیرنگ سه دانگ بنام خودش و سه دانگ  
بنام شما خرید باز هم مدرکی که بتوان در دادگاه

اقامه دعوی نمود در دست ندارید لذا آنچه که تا  
بحال از شما گرفته قابل استرداد نمیشد اما در  
مورد هسر دومی که گرفته چون بدون رضایت  
شما و اجازه از دادگاه بوده است بر طبق قانون  
ازدواج و قانون حمایت خانواده میتوانید او را  
تحت تعقیب قرار دهید و علاوه بر محکومیت  
جزائی میتوانید از دادگاه نیز تقاضای طلاق هم  
نمائید و ترتیب مخارج بچه ها و نگهداری آنان با  
دادگاه صادر کننده حکم میباشد و باز هم بر طبق  
قانون ازدواج تا زمانیکه در عقد ازدواج او  
میشاید مکلف به حسن رفتار با شما میباشد و نفقه  
خردتان و فرزندان نیز بمعهده او میباشد و در  
صورت استکفاف از پرداخت نفقه نیز میتوانید او  
را تحت تعقیب قرار دهید و در صورت عدم  
پرداخت نامبرده محکومیت جزائی دارد نفقه در  
قانون عیارت از مخارج روزمره مسکن، لباس در  
حد عرف میباشد لذا تهیه مسکن و بقیه مسائل  
بمعهده شوهر میباشد

✱ آقایان محمدناری از بوکان - محمدنزارع  
و کاظم بایسته از یزد - الف - ح از پل سفید -  
قاسم ناصری و حسن دلاری از تهران  
اولا در مورد شکایاتی که داشتید چنانچه  
آنطور که نوشته بودید میتوانید مراتب را دقیقاً به  
اداره بازرسی وظیفه عمومی واقع در خیابان سپاه  
تسلیم و بطور حتم به شکایات شما سریعاً  
رسیدگی میشود

ثانیا در مورد اخذ بزه معافی بعنوان کفالت  
فرد مشمول باید دارای شرایطی باشد یعنی اگر  
پدر و مادر هر دو در قید حیات باشند هر دوی آنها  
نباید کارمند و حقوق بازتستگی یا وظیفه یا  
مستمری دیگری دریافت نمایند و پدر باید به  
تشخیص کمیسیون پزشکی از کار افتاده باشد از  
طرفی براساس تحقیقات محلی که انجام میشود  
این مطالب باید مشخص گردد و در موردی که

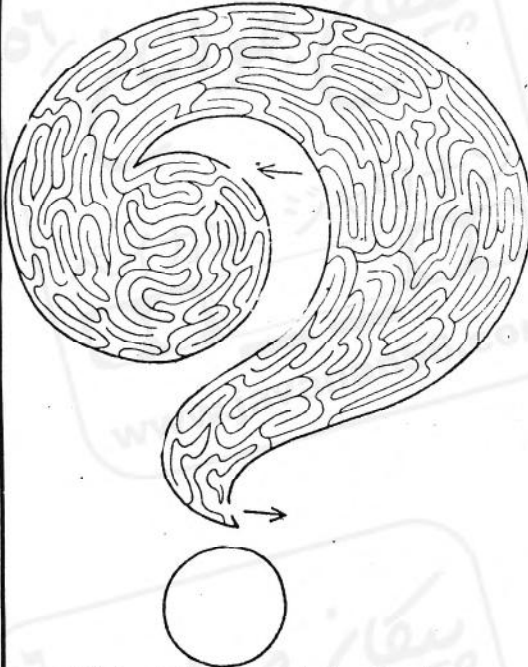
پدر فوت کرده و مادر فقط در قید حیات میباشد  
شخص مادر باید دارای شرایط فوق باشد  
این مورد فرزند بزرگ خانواده که متحمل مخارج  
خانواده میباشد مدارک لازم را تهیه به حوزه نظام  
وظیفه مربوط خود مراجعه و تقاضانامه خود را  
تسلیم مستولان امر کرده پس از تشکیل پرونده و  
رسیدگی به تقاضای فرد مشمول چنانچه تقاضای  
او با مسائل مندرج در فوق منطبق باشد بطور حتم

برگ معافی بعنوان کفالت صادر می نمایند البته  
این تقاضا را بشمول زمانیکه میخوانند او  
با خدمت اعزام کنند تسلیم نماید بلکه قبل از  
تاریخ اعزام و زمانیکه متولیدین هر سال را بعنوان  
مشمول معرفی می نمایند فرد مشمول باید تقاضا  
و مدارک خود را ارائه نماید تا زمانی و وقت  
رسیدگی به پرونده او باشد

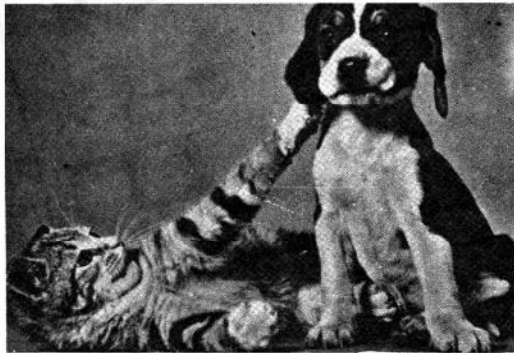
برگ معافی بعنوان کفالت صادر می نمایند البته  
این تقاضا را بشمول زمانیکه میخوانند او  
با خدمت اعزام کنند تسلیم نماید بلکه قبل از  
تاریخ اعزام و زمانیکه متولیدین هر سال را بعنوان  
مشمول معرفی می نمایند فرد مشمول باید تقاضا  
و مدارک خود را ارائه نماید تا زمانی و وقت  
رسیدگی به پرونده او باشد



## راهی برای خروج



ما بشما دو دقیقه و نیم وقت می‌دهیم تا بتوانید از محلی که فلش و علامت ورود گذاشته‌ایم وارد و از نقطه‌ای که فلش گذاشته‌ایم خارج شوید. اگر موفق شدید آدم بسیار پر دقتی هستید و ضمناً یک سرگرمی جالب هم داشته‌اید و اگر موفق شدید به صفحه ۴۲ مراجعه کنید.



گره: حاضری با من ازدواج کنی و «سگ» من باشی؟

**آشنائی**  
دختر که پسر را مودب دیده بود جواب داد:  
- متأسفانه با ایشان آشنا نیستیم!  
پسر دستی بهم مالید و گفت:  
- خیلی دارید با او آشنا شوید، من نمی‌شناسید  
در یک میهمانی، پسر جوانی به دختر خانم زبانی رسید و گفت:  
- خیلی باید ببخشید، شما «حمید» را نمی‌شناسید



توپ گرد دنیا را تسخیر کرده است!

## خنده داره

مردی در حادثه اتومبیل دشتش بشدت مجروح شد. او را در بیمارستانی بستری کردند. هنگامیکه دکتر برای تعویض باندیجی دستش سراغ او آمد مریض از دکتر پرسید:  
- آقای دکتر، آیا بعد از اینکه باندها را باز کردید من میتوانم ویلن بزنم؟  
دکتر سری تکان داد و گفت:  
- حتماً که می‌توانید  
مریض خندید و گفت: واقعا خنده داره، من قبلاً ویلن زدن بلد نبودم!

## دقت

خانم با عصبانیت وارد اسودویی عکاسی شده چند قطعه عکس را روی میز انداخت و اظهار کرد که من این عکسها را نمی‌خواهم و به شما پس می‌دهم. این چه وضعی است؟ در این عکس شوهر من عیناً مثل یک میمون بنظر می‌رسد.  
مدیر عکاسخانه خوشتر جواب داد:  
- حرف شما کاملاً درست است، ولی بهتر بود این دقت را قبل از ازدواج می‌کردید

## جنس خوب

مشتری - حاج آقا لطفاً دو متر کفن خوب و بادوام بدهید!  
حاج آقا - آهای اکبر! لُز اون قفسه بالائی بیار  
مشتری - حاج آقا، ما که می‌خریم و می‌بریم، اما چون آقا زاده جنس خوب هست یا نه؟  
حاج آقا - والله تا حالا که برای هرکی خریدن، نیومده بگه بدبود!

## بدون اسانس

مشتری: آقا ببخشید، لطفاً یک لیوان سودا بدون اسانس بمن بدهید  
بارمن - بدون کدام اسانس؟  
- چه اسانس هایی موجود دارید؟  
- اسانس پرتغال، توت فرنگی، آناناس، شلیل، نعنا، گلانی، لیمو...  
- اسانس شاتوت ندارید؟  
- متأسفانه خیر...  
- خیلی معذرت می‌خواهم، من سودا بدون اسانس شاتوت می‌خواستم! خدا حافظ!

## تفاخر

دوتا دختر که تازه نامزد کرده بودند مشغول فخر فروختن به یکدیگر بودند، اولی می‌گفت:  
راستی میدونی که نامزدم تازگی یک ماشین پونتیاک آخرین سیستم خرید؟  
دومی گفت: یک ماشین که چبری نیست! نامزد من ده تا ماشین در اختیار داره، همه‌اش را هم با پول خودش خریده  
اولی - مگر نامزد تو چه کاره است؟  
دومی - مغازه سلومنی داره!



مامور گمرک:  
بس فرمودین تنها مسافرت می‌کنید؟

## نکته

آن گروه از مردان که «موظلانی» هاراً می‌پسندند از این نکته غافلند که عقرب زرد بر مراتب از انواع دیگر آن خطرناکتر است!

مارگیر میدان سید اسماعیل

## بیچاره بابا

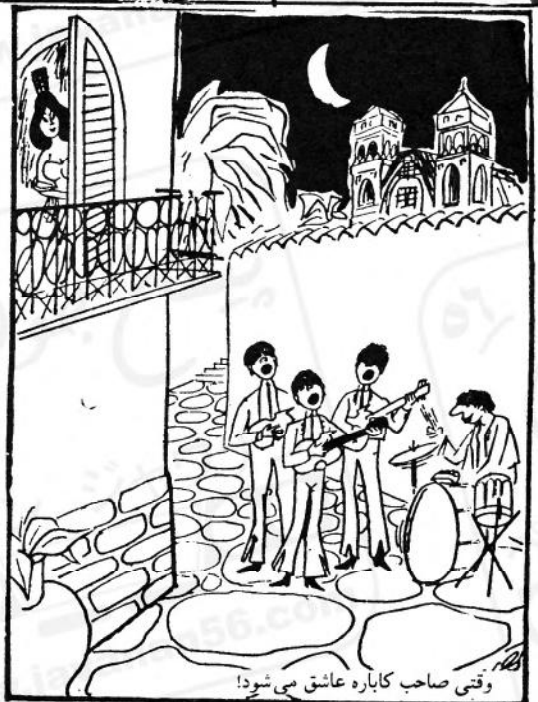
احمد کوچولو در حالیکه از خوشحالی روی بابتد بود بظرف مادرش دوید و گفت:  
- مادر جان مژده، بابایا رفتیم و یک آپارتمان خوب اجاره کردیم. یک اتاق بسیار عالی برای من داره، یک اتاق مناسب هم برای شهلا خواهرم... اما بیچاره بابایا... طفلکی یازهم ناچار است با شما در یک اتاق زندگی کند!

## هم صدائی با شعرا

بدنامی «حیاط» دو روزی نبود پیش آنهم رفیق با تو بگویم چسان گذشت: یک روز صرف دادن پول شد به این و آن روز دگر به رفتن در «آپارتمان» گذشت! خواجه لوتی طالقانی

## مامور

چند بچه ولگرد در گوشه یک کوجه خلوت مشغول سه قاب بازی بودند. مردی از آنجا می‌گذشت همینکه چشمش به آنان افتاد ایستاد و قدری تماشا کرد و سپس پرسید:  
- کدامیک از شماها برده‌اید؟  
یکی از قمار بازها با سوءظن نگاهی به او کرد و گفت:  
می‌خواهی چکار کنی؟ مگر مامور مالیات برداردی؟

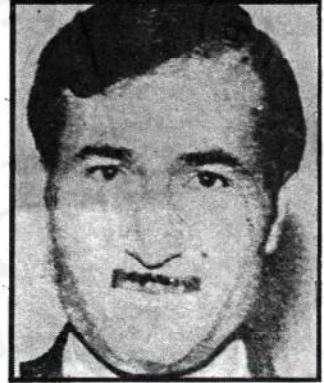


وقتی صاحب کاباره عاشق می‌شود!



# یاد نامه‌ای برای محمد نوعی

## بمناسبت انتشار مجموعه شعرهای نوعی



مردنامه، برای مطبوعات و ادیبان و دوستان، یک روز از یاد رفتنی است چرا که سال گذشته در چنین ماهی محمد نوعی شاعر خوب و آزاده معاصر، در یک فاجعه باورنکردنی جان خود را از دست داد و خاموش شد.

نوعی بهمان اندازه که در شعر، چربدست و چالاک بود، در دوستی و محبت نیز یگانه بود و دل حساس و نازکش هرگز غبار کینه و نفرت نسنگرفت. در شعر، سبک ویژه خود را داشت و از هیچکس پیروی نمی‌کرد. مقلد و دنباله رو نبود و از افراط و زیاده روی هم پرهیز داشت. تمام اشعارش بدون استثنا به مردم زمانه اش تعلق دارد، از رنج و ناگامیشان، از درد و آغوشان، از ناسرمدیها و امیدوار بهاشان حرف می‌زند.

نوعی، از هرگز تسلیم نشده و غرورش را از دست نداده و همیشه در برابر موج توفان چون ساحل سنگی، پایدار و استوار مانده است:

دریای دل من، که پراز موج غرور است  
هرگز نشسته به تش لکه تنگی

شلاق، بسی خورده زهر غرش توفان  
هرگز سرتسلیم نسوده است به سنگی

غم نوعی، غم فردی و شخصی و خصوصی نیست، غم پیرزن شومرده‌ای است که کودک بیمار دارد و در میان برف و بوران، در جستجوی طیب و دارو است، غم مادری است که فرزند جوانش در دریا غرق شده و هنوز ساحل، جسدش را به مادر دافدار پس نداده است، و غم هزاران، هموطنی است که در زلزله قزوین جان باخته‌اند، و غم دخترهفاتی که بانتظار باران چشم باسمن دوخته است...

آری نوعی فرزند زمانه خود است، مردم جامعه اش را خوب می‌بیند و غم و شادیشان را در جامه شعر مینمایاند، و همین دل‌بستگی نوعی به مردم است که مردم نیز او را بعنوان شاعر خوب و آگاه معاصر پذیرفته‌اند و یاد و یاد بوهایش را گرامی میدانند.

\*\*\*

بی مناسبت نیست که یکبار دیگر یادآوری کنیم که مجموعه اشعار محمد نوعی شامل کتابهای: لاله - خزر - آفتاب سیاه و بیراهه، و همچنین اشعار چاپ شده و آخرین سروده های آن شادروان، بهزین سربدر مجله جوانان چاپ شده و در دسترس علاقمندان شعر فارسی و دوستداران آثار نوعی قرار گرفته است.

در این شماره بمناسبت سالگرد این عزیز از دست رفته و انتشار مجموعه شعرهای محمدنوعی صفحات شعر مجله را به چاپ نمونه هایی از انواع اشعار آن روانشاد در مجموعه شعرهای او اختصاص داده‌ایم و اطلاع‌میدهم که مجموعه شعرهای «نوعی» بوسیله نمایندگی های اطلاعات در شهرها و در تهران در دسترس همگان است.

### برای شب تولدم

مادرم میگفت:

یکشب از شبان گرم تابستان  
بهنگامی که مرغ وحشی توفان  
گرانبال سیاه خویش را -

در اشک چشم ابرها می بست،  
بهنگامی که غم، همزاد تو، آواز درد آلود سر  
میداد

نهالی در سکوت کنگ یک اندوه، بر میداد

مادرم میگفت:

چشم زرد سوی دختر پانز هم در انتظار بود  
تا نشاند بوسه اندوه بر چشمان بیرنگت  
تا ببار آرد بدشت سینه ات نیلوفر غم را  
تا بکارد در لیانت لاله اندوه

پیر گردی مادرم، ای دختر صحرا -

به موی چون شبت کز بخت من تاریکتر گشته  
بچشم تو، که چون دریای احساس من آرام  
است

راست میگفتی:

که من دیربست در یانیز عمر خویش زنجیرم!

### بندگی

از زندگی چگونه تنالم که این زمان  
افسانه ام، غبار ره زندگانیم

چون ساقه خمیده نیلوفری سبید  
پیچیده بر درخت حوادث جوانیم

\*\*\*

دیگر بگوش من نرسد این زمان، دروغ  
فریاد بندگی گسل مرغ نغمه خوان

یادش بخیر خنده زیبای زندگی  
یادش بخیر انهمه دل‌های شادمان

\*\*\*

چون شد؟ کجا گریخت همای امید من؟  
تا بیش من ترانه امید سر دهد

چون شد؟ کجا گریخت که جغد پلید باس  
هر لحظه ام زندگی و غم خیر دهد

\*\*\*

مینالم از فشار روانسوز بندگی  
ایکاشکی که غنچه دل، وا نمیشدی

گاهی بخویش گویم اگر بندگی نبود  
در فکر زندگانی فردا نمیشدی.

### درد بزرگ

در سرزمین ما،

پیوند و دوستی گناه بزرگی است  
دستی اگر دراز کنی سوی دستها،

هر دست، در نگاه تو شمشیر میشود  
اینجا،

با سنگ میتوان غم دل گفت و گریه کرد  
جز سنگ اگر بهر که بگونی زرد خویش

دلگیر میشود...

### دوبیتی‌ها

#### بنفشه

به پیش روی او، مه، رو گرفته  
زعطرق گل، تن شب، بو گرفته

«بنفشه» چیده یک دامن بنفشه  
بنفشه با «بنفشه» خو گرفته

#### حسرت

خیالم سرزند تا کوی دلبر  
دل آشفته چون گیسوی دلبر

رفیقان، لاله بر قیوم بکارید  
اگر مردم، ندیدم روی دلبر

#### سوگند

نه از تاثیر جام باده مستم  
نه چون دلدار، یا دل‌داده مستم

به خورشید طلا گیسوی، سوگند  
ز عشق مردم افتاده گیسوی

#### طلبکار

سخنگوی دل زاره دوجشمت  
چونرگشهای بیمار دوجشمت

ندارد شب چوچشمان تورنگی  
ز شب، چیزی طلبکاره دوجشمت

#### قهر

پرستوی غمین شهر، برگرد!  
تو که رفتی شبی باقهر، برگرد!

مکن با آشنایان بیوفانی  
وفاتی نیست در این دهر، برگرد!

#### تنها

نه از افسون هستی شادبوم  
نه یکدم از غمش آزاد بوم

از این پس گوشه ای تنها تشنیم  
که من تنهای مادر زاد بوم

#### بت پرست

چو چشمان تو مستی میکم من  
براهت ترک هستی میکم من

اگر پروانه بتخانه گردی  
همیشه بت پرستی میکم من

#### نقاش

اگر بودم قلم، سرمیکشیدم  
بران سر، چشم دلبر میکشیدم

به زلفش مینهادم دسته گل  
به گوشش حلقه زر میکشیدم

### غزلها جستجو

بدرد زندگی تلخ ساختم بی تو  
زمانه را که قملراست باختم بی تو

به سخت جانی پولاد بوم و دردا  
درون کوره محنت گداختم بی تو

به عمر کوتاه خود در دیار غربت و غم  
چه چهره های ریائی شناختم بی تو

به جستجوی محبت که کیمیا شده است  
هزار حلقه بهر در نواختم بی تو

بجز سراب ندیدم جهان هستی را  
چو ابر تشنه بهرسو که تاختم بی تو

### صفای شراب کهن

در دل اگر محبت فرزند وزن نبود  
هرگز هوای زیستم در وطن نبود

شیرین نبود قصه «شیرین» و عشق او  
«فرهاد» اگر به تیشه خود کوهکن نبود

دنیا برای مردم نادان بود بهشت  
این زندگی برای من و جای من نبود

ارزان بود متاع سخن کاش در جهان  
شاعر نبود و نغمه نیبو سوخن نبود

دل می برید «نوعی» از این چندروزه عمر  
گاهی اگر صفای شراب کهن نبود

### سوز دل

ما کار جهان بر کرم وجود نهادیم  
بر فرق فلک تاج غم آلود نهادیم

چون هیزم تر، در دل هر کوره که بودیم  
از خویشتن ایدوست، بجا دود نهادیم

جز آه گریزنده بدل هیچ بجا نیست  
در مجمر دل گر چه بسی عود نهادیم

جز خنده بیهوده امواج ندیدیم  
چون باد اگر با بسر رود نهادیم

با نقد روان طبع روان حاصل ما شد  
ماهستی خود بر سر این سود نهادیم.

### غریب

ماهر و دگر بییم، غریب وطن خویش  
آزرده دل از دلبر پیمان شکن خویش

یک عمر بهار از پی هم آمد و یگانش  
دردا که نچیدیم گلی از چمن خویش

پرواز بلند آفت ما شد چو کبوتر  
کشتم اسیر قفس از پر زدن خویش

منصور نبودیم که بردار برقصیم  
مانیم و گرفتاری شیرین سخن خویش

باران زبانی همه رفتند، دروغا  
من ماندم و توخون جگر از انجمن خویش



## لحظه ها را همسفر بودیم

لفظ عریان مرا از من شنیدی  
 غرقه ای گل در کلامم آفریدی  
 در شبان خلوت تاریک ذهنم  
 شعله هائی از فراسوی نویدی  
 آمدی با کاروانی از پرند  
 در حریم نسترن ها ارمیدی  
 با طلوع طیف رنگین کلامت  
 برغبیار واژه های من مدیدی  
 در کتاب غربت تنهائی من  
 عاشقانه، طرح بودن را کشیدی  
 نخل خشک بی براندیشه ام را  
 نوبهاری، جلوه ای، شهدی، امیدی  
 در خیالم بارور شد، صد قصیده  
 با کمند زلف تا از ره رسیدی  
 لحظه ها را همسفر بودیم و افسوس  
 آمدی میثاق دیرین را بریدی

تهران: رضا عبدالمهی

## قصر عشق..

زندگی را با ترنم های رنگین نگاهت  
 بسته می بینم  
 تکدرختی دور و تنها مانده ام  
 با من از گلگشت زرین بهاران  
 - مزده گانی د  
 من ترا سلطان قصر پر شکوه عشق خواه  
 کرد  
 کاش با من مهربان بودی  
 زندگی را با ترنم های رنگین نگاهت  
 - بسته می بینم  
 گر بدانی آسمان دیدگانم را نه ایبری  
 جز به رویای تو آکنده  
 چه خواهی کرد؟!  
 چشمت آیا راست خواهد گفت؟  
 قلبت آیا؟

مهربانی هیچ خواهد داشت  
 \* \* \*  
 کاش با من مهربان بودی.  
 محمد کریم جوهری - کرمانشاه

## بهار در شکوه خنده های

طلوع میکی  
 تو چون ستاره در شب سیاه من  
 و غرق نور میکی  
 شکوفه های نو دمیده خیال باغ عشق را  
 تو ابر پاره ی محبتی،  
 که اشکهای خویش را  
 برای رویش گیاه سبز در بهار آرزوی من  
 - نثار میکی  
 تو ذهن کوچک کویر مرده را  
 بهار میکی،

شکوه خنده های تو  
 مرا به سرزمین دور عشق میبرد،  
 - بخند!  
 تو از تبار دختران آسمان عشق  
 طلوع کن، بخند!  
 بهار، در شکوه خنده های نوست!  
 رشید مقدم - مشکین شهر



## رویا

دو چشمانت که رنگ آب دریاست  
 مرا، منظرگهی رنگین و زیباست  
 فراوان جلوه های بینم درونش  
 تو گوئی اینکه بینم خواب و رویاست  
 فرج الله فرجی

## نور و باران

دهانت غنچه ی باغ بلوره  
 نگاهت کوره ی داغ تنوره  
 طلوع لهجه ی سبز صدايت  
 سرود چشمه و باران و نوره!

محمد دعائی



## سنگین ترینه

بروی گونه ات، شبنم نشسته  
 کتاب چشم هایت را که بسته؟  
 دل نازک تر از برگ گلت را،  
 دل سنگ کدامین کس شکسته؟



غروب چشم تو، غمگین ترینه  
 لبان سرخ تو، شیرین ترینه  
 به زیبایی تو بی همتائی، اما  
 بلند، سایه ات سنگین ترینه

محمد علی - اخوات

## پرستو

هماواز سحر گاهی پرستو!  
 عروس ناز بلدائی، پرستو!  
 زلفیهای روان شعر جدائی ست  
 مگر از نسل جوانی، پرستو!

فریبرز رزائی





- خیلی ممنونم زری جون، ولی نمیتونم پیام چون شوهرم سخت مریضه و مجبورم ظرفارو خودم بشورم!



**I.B.S.** قدیمی ترین موسسه و مطلع ترین و مجهزترین کانون مو اضافه بر عمل و انجام کلیه روشهای ترمیم مو در دنیا با افتخار اعلام میدارد که برای اولین بار در ایران برای خانمها و آقایان به مدرنترین روش یعنی **INVISIBLE SYSTEM** یا روش نامرئی نیز ترمیم می نماید.

ترمیم نامرئی یکدفعه برای همیشه وبدون درد انجام میگردد و بهیچوجه احتیاجی به مخارجات و مراجعات بعدی برای تنظیم چه از شهرستانها یا تهران ندارد، آی بی اس از راه نامرئی هرنوع طاسی و کم مونی را بهروست معجزه آسا و طبیعی و غیرقابل تشخیص وبدون درد برای خواب و شناور ورزش باد و باران ترمیم میکند با تضمین ۷ ساله و اقساط همین امروز به آی بی اس خیابان پهلوی میدان ولیعهد جنب سینما امپایر ساختمان آی بی اس مراجعه فرمائید

تلفنهای ۸۹۰۱۶۳ - ۸۹۰۱۶۲ - ۸۹۰۱۶۱ از ۹/۵ تا ۱ تا ۴/۵ تا ۸

## چک هفته هزارریالی

هفتجانی - محمودحسین کاشی .  
 سیروس طاهرزاده سوزشجان - کریم زارع نهندی - رمضان پرهیزگار  
 - علی اصغر کوشکنستانی - حیدر احمد درخشان - جعفر مخفی - محمودخان آبادی - پروانه قبولی - معصومه زیان توانا - سیدسعید بقرانی پور - حسین حیدری - تیمور چپاقتی - فاطمه عدلی بجا ریوند - حسین نیک خواه - ولی اله شعبانی - احمدنوراله سلطانی - حسین رضالت - علی شهرادی - اصغر تاجر زادگان - علی جورسرا  
 \* برگ معافیت و پایان خدمت اکبر ذهابیان - کیومرث کاویان فر - امیرمحسن موسوی - انشاهاله بیرونوند - محمدابراهیم کرمی - محمد بنی حاجی اسفندیار سمعی - غلامعباس زیان - عظیم خاک نژاد. محمدرضا طالبی - سیداحمد درخشان  
 علی جورسرا - برگ اعزاز وظیفه عمومی، حیدر نیکوش  
 \* کارت شناسائی:  
 حسن بیاتی - امیر حسین ولدخانی - رضا احمدی - فضل اله تشکر - علی تارپوردی - جشید یوسفی - اسداله سعیدی سربانی - انوشیروان پندرام - بهروز شاه مراد شفیعی - ازینا غزنی - فرج اله فتحعلیان  
 محمد مهدی درانی - محسن ایستیری  
 \* گواهینامه و کارت مالکیت و بیمه اتومبیل:  
 هوشنگ شهبانپور - محمدحسین محبت صفا - حمیدرضا خدادادیان محمد تقی سربندی نوست - علی کامرانی - علی طالبی - مرتضی نساجی الیادری - برار غزالی - غلامعلی قربانی - علیرضا پیش بین - اسداله سعیدی سربانی - قربان شیرازی - ناصر عسجدی - فرج اله عیسی - رحمانعلی شیخفر - مهین توکلی - فنیانی - اسماعیل جمعه پور - سیدمحمد عامل خوش نشین - رضا احمدی - رمضانعلی نایب حساری - محمدرضا طالبی - ابراهیم امامی - مهرداد چرخیان

زاده - شهلا خورشید - عباس ترک بازوکی - اکبر ذهابیان - عنرا نظری - مهدی و ناصر صفارمنش - مهوش رفیعی چغلی - محسن فرهنگی - مهروزا چرخیان - ناصر قوامی  
 \* شهنواز خورشیدی - حسین گلی  
 \* دفترچه بیمه: - کارت واکسیناسیون - مریم کردقربان و امیر ارسلان احمد نژاد - اصغر بخشی و نجمه تقی پور - قمر درگاهی - محمد رضا و سید احمد شبیری - محمد رضا افشار نجاتی - محمد مصطفی - زینت حسینیان - علیرضا عطااللهی - ایران وجدانی حسین حیدری - اصغر پشم زن  
 \* دفترچه حساب پس انداز: نوروز چنایی - شهره افشار - فاطمه جعفر شعار بچند و محبو صالحی - میرزا آق ابراهیمی - پروین رستگار شهرودی - نواده عبدالله زاده - محمد علی اصغری  
 \* اسناد:  
 سند مالکیت زمین و مدارک دیگر، قسمت اول شاهرودی - چند برگ اسناد احمد خانلری - پروانه پزشکی موقت - دکتر نادر الیاسی - گواهی کار اتوبوس رانی، غلامحسین خلق آموز - پروانه محل تفنگ خفیف کالیبر ۲۲ رضا احمدی  
 \* پاسپورت:  
 بیظرفان نظری - غلامعلی قربانی \* ساک و کیف  
 ۱- ساک سفید شامل لباس مردانه - زنانه - بچه گانه - مقداری لوازم آرایش. ۲- دو ساک بزرگ محتوی لباس و سه دفترچه بیمه متعلق به سید حسن احمدی شاندریمی. ۳- کیف سورمه ای محتوی رادیو - دفترچه بیمه و گواهینامه (ذوالفقاری غیبی)  
 ۴- کیف قهوه ای - محتوی گواهینامه رانندگی - کارت شناسائی - دفترچه حساب پس انداز ۲ شناسنامه و چکی به مبلغ ۵۰۰ تومان متعلق به جعفر اسلامی. ۵- کیف قهوه ای - گواهینامه رانندگی - صد ده تومان پول - محمد حسین محبت صفا. ۶- ساک محتوی سه عدد پیراهن - شناسنامه و وسایل دیگر نوروز کرمی. ۷- کیف قهوه ای شامل سه دفترچه بانکی - گواهینامه رانندگی - شناسنامه - دسته چک - کارت مالکیت اتومبیل و مدارک دیگر - احمد علاف چوی. ۸- کیف زنانه کرم رنگ محتوی - کارت شناسائی - کارت دانشجویی - گواهینامه رانندگی - چکی مبلغ ۲۰۰۰ ریال و وسایل دیگر «هایکاتوس باپالکالست بانس». ۹- یک کارت بزرگ کفش کتانی، که صاحب اصلی آن میتواند با دفترچه جوانان تلفنی تماس بگیرد. ۱۰- دو دست کیسه خواب خارجی - دو عدد لحاف.

یک بست رختخواب سفی. - یک ساک مشککی شامل پتو، دو عدد چراغ گاز سفی و کیف پول. - یک ساک کوچک قهوه ای رنگ حاوی یک عدد کپسول سفی دو دست لباس زنانه. یک ساک کوچک قهوه ای رنگ محتوی دو عدد کپسول گازی سفی دو دست لباس زنانه. - یک چمدان بزرگ قرمز رنگ دو دست کت و شلوار مردانه یک جفت کفش کتانی و مقداری وسایل دیگر که صاحبان این اشیاء میتوانند به دفتر نمایندگی روزنامه اطلاعات در فرح زاد مراجعه و وسایل خود را تحویل بگیرند. ۱۱- چمدان محتوی لباس و ۵ دفترچه خدمات درمانی متعلق به آقای «هوشنگ دولتشاهی» و دو رادیو و تلوزیون مرکز رشت واحد خبر موجود است که صاحبش میتواند به آدرس مراجعه نماید. ۱۲- گواهینامه پایه دو - یک کت جبر و دفترچه حساب پس انداز و یک کارت اتومبیل بنام عباس مظلوم مرستی که در دایره شهرهانی چالوس موجود است که صاحبش میتواند با آدرس آدرس تماس بگیرد. ۱۳- ساک بزرگ دور قهوه ای محتوی شلوار، چادر و یک زنبیل قرمز رنگ شامل لباس، چادر، بلوز کاموا.



# ورزشی جوانان

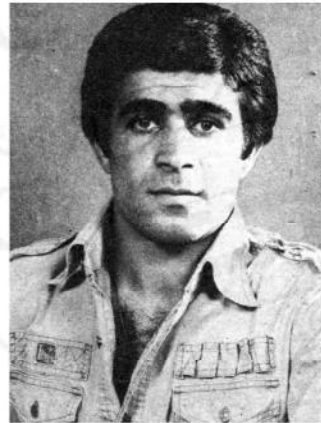
## مقام آتابای در کنفدراسیون فوتبال آسیا به خطر افتاد



در پی کناره گیری کامییز آتابای از پست ریاست فدراسیون فوتبال ایران این روزها صحبت از به خطر افتادن مقام آتابای در کنفدراسیون فوتبال آسیا می باشد و احتمال میرود که آتابای از ریاست کنفدراسیون کناره گذاشته شود.

مقام ریاست کنفدراسیون فوتبال آسیا بعد از سالیان دراز که در اختیار کشورهای شرق آسیا بود از چندی قبل به کامییز آتابای رئیس فدراسیون فوتبال ایران تفویض شد و ایران مرکز فوتبال آسیا گردید که این مسئله در زمان وقوع سروصدای زیادی بوجود آورد و امیدهای فراوانی را در جهت افزایش نفوذ ایران در کنفدراسیون و بهبود وضع کلی کنفدراسیون فوتبال آسیا بارور ساخت لیکن اکنون که آتابای از فدراسیون فوتبال ایران جدا شده و بعلت گرفتاریهای شغلی در جلسات کنفدراسیون فوتبال آسیا نیز غایب است احتمال زیادی میرود که شخص دیگری بجای آتابای برگزیده شود و گویا در شرایط فعلی هنگ کنگی ها سخت برای این مقام دندان تیز کرده اند که اگر توفیق با اینها باشد پارادیکر حاکمیت کنفدراسیون فوتبال از غرب آسیا به شرق آسیا منتقل خواهد شد.

## دراولین مرحله «روشن» از اقامت در دوی کسل شده است!



حسن روشن فوتبالیست برجسته ایرانی که اکنون با پیوستن به تیم «اهلی» ساکن «دوی» شده است بعد از یک هفته اقامت در این کشور اظهار خستگی و کسالت میکند و از بیکاری و نداشتن تفریح کلافه شده است!

در تماس تلفنی که با روشن داشتیم، بازیکن ملی پوش ایرانی ضمن ابراز کسالت و خستگی گفت که تلفنی از همسرش خواسته تا فوراً به «دوی» حرکت کند و به او بپیوندد. روشن که فعلاً از بیکاری و تنهایی بقول خود ساعت هشت شب به پستر می رود در مورد وضع تمرینات خود گفت که در بازیهای تمرینی همه بازیکنان به من چشم دوخته اند و همه توپها برای من فرستاده میشود که بدین ترتیب در هر بازی تمرینی سه چهار گل می زدم ولی هنوز به وضع ایده آل نرسیده ام.

روشن احتمالاً امروز (دوشنبه) برای انجام نخستین مسابقه رسمی به میدان خواهد رفت

## پروین، کناره گیری محراب شاهروخی را شرط بازگشت به تمرینات قرار داده است



اعلانی ساخته و در مراسم ختم پدر حجازی، میگفت تا زمانی که محراب رهبری پرسپولیس را بعهده دارد من حاضر نیستم در تمرینات شرکت کنم همچنین پروین به این مسئله اشاره میکرد که هرکس را برای رهبری پرسپولیس معرفی کرده و بارش نموده پاسخی ناپجا به محبت های او داده ست.

بدین ترتیب پروین هنوز در تمرینات شرکت نمیکند و اگر بازیها شروع شود تیم پرسپولیس مسابقه بدهد پروین باید بدون تمرین در بازی شرکت کند. بدینست این راهم اضافه کنیم که فعلاً نوری از تمرینات موجب شده پروین با فرصت کافی به کسب و کار خود رونق دهد و حالا بازار کار او گرم است بعنوان نمونه اینکه غفور چغانی برای خرید اتومبیل از بندر پهلوی به تهران آمده و به پروین مراجعه کرده است!

## مهاجرانی جای خود را به حبیبی میدهد



حسن حبیبی را بعنوان یک مربی شایسته به فدراسیون فوتبال معرفی کرده است. بدین ترتیب حبیبی کاندیدای نخست برای احراز این پست شده و به احتمال زیاد تیم ملی فوتبال ایران روزیهای آسیایی رهبری خواهد کرد. از سوی دیگر اگر این مسئله تحقق یابد بار دیگر موضوع پیوستن مهاجرانی به تیم پرسپولیس مطرح خواهد شد و باید دید اینبار نتیجه چه میشود.

می گویند که بزودی حسن حبیبی مربی تیم فوتبال پاس، رهبری تیم ملی را بعهده میکیزد و جانشین مهاجرانی میشود. چه اکنون بدنبال تحولاتی که در فدراسیون فوتبال روی داده حنمت مهاجرانی مربی تیم ملی قصد کناره گیری دارد و حتی وساطت مسئولان ورزشی نیز نتوانسته مهاجرانی را از تصمیم خود منصرف سازد در این میان گفته میشود که مهاجرانی،

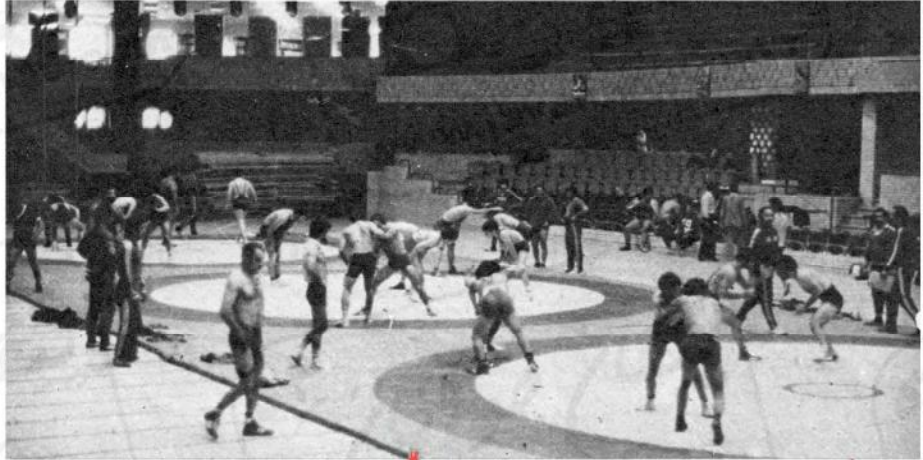


در پی خبری که در مورد اختلاف میان علی پروین کاپیتان و محراب شاهروخی مربی تیم فوتبال پرسپولیس داشتیم، مطلع شدیم که این اختلاف حادتر شده و پروین همچنان در تمرینات تیم پرسپولیس غایب است حتی پروین این مسئله



چهارشنبه مسابقات کشتی جام آریامهر آغاز میشود

# باز هم در جام آریامهر روسها حریفان درجه اول ما هستند



احساس نکنند. برای رفع کسالت و آمادگی روحی بچه‌ها نیز تا جایی که امکان داشته سعی نموده‌ایم برنامه‌های تفریحی و سرگرم کننده داشته باشیم و خوشبختانه اکنون کشتی گران از نظر جسمی و روحی در وضع ایده‌آلی بسر می‌برند و آماده پیکار هستند حتی میتوان گفت که امسال وضع کشتی گران برآب بهتر از سال گذشته است. نکته دیگر اینکه امسال با وجود جوانگرانی بیشتر، چندان نگران کمبود تجربه نیستیم چون جوانهایی که سال گذشته بوده‌اند حالا پخته‌تر شده و تجربیاتی نیز آندوخته‌اند.

در مورد رقبای این دوره ما، مربیان تیم ملی اتفاق نظر داشتند که باز هم روسها حریفان درجه اول ما هستند و در بین کشتی گران ایرانی هم بخصوص درشش وزن پایین رقابت چشمگیری در جریان است.

بهم می‌پیچیدند. در حالیکه صدای سوت مربیان هم مدام بگوش میرسید. بعد از تمرین فرصتی دست داد تا با مربیان تیم ملی در مورد کم و کیف مسابقات این دوره و وضع کشتی گران ایرانی صحبتی داشته باشیم.

مربیان تیم ملی که از وضع فعلی کشتی گران اظهار رضایت میکردند در مورد نحوه آمادگی آنها گفتند: از سه هفته قبل بیش از پنجماه کشتی گیر در اردوی آمادگی در دهکده المپیک تمرینات خود را آغاز نمودند. برای آنها تمرینات مختلفی نظیر ورزش بسکتبال، دو و میدانی، بدن سازی و کشتی در نظر گرفتیم که هر روز و گاهی دو نوبت در روز انجام میدادند. همچنین در تمرینات کوشش کردیم که تا حد امکان نواقص کار بچه‌ها را کاهش دهیم و کاری کنیم که از لحاظ آمادگی بدنی، جسارت و جنگندگی کمبودی

بعد از ظهر چهارشنبه این هفته دوازدهمین دوره مسابقه‌های بین‌المللی کشتی آزاد جام آریامهر در سالن دوازده هزار نفری مجموعه ورزشی آریامهر افتتاح میگردد

در مسابقات این دوره که با شکوه بیشتری نسبت به دوره‌های قبل برگزار میشود هشت تیم خارجی در کنار بیش از چهار کشتی گیر ایرانی پیکار خواهند داشت.

کشتی گران ایرانی برای شرکت در این مسابقات از سه هفته قبل در اردوی آمادگی بسر می‌برند و زیر نظر پرویز سیروس پور و منصور پرزگر تمرینات خود را دنبال میکنند

\* دیدار از اردو

در دیداری که از اردو داشتیم بچه‌ها همه سرحال و آماده نشان می‌دادند و روی سه تشک کشتی که کنار هم پهن شده بود نرمش میکردند و

## دبیر فدراسیون

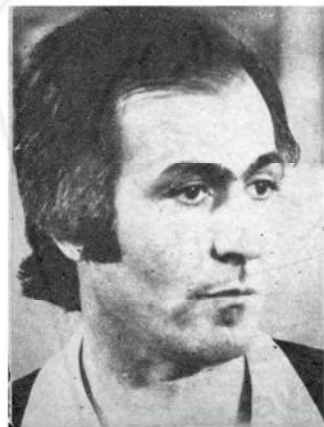


باز هم برنامه بهم خورد

## فوتبال بلا تکلیف است

علیرغم وعده‌هایی که در مورد از سرگرفتن مسابقات فوتبال جام تخت جمشید داده شد و با آنکه برنامه مسابقات روز پنجشنبه گذشته نیز تعیین گردید بار دیگر برنامه‌ها بهم خورد و فوتبال همچنان بلا تکلیف ماند.

همانطور که قبلاً نیز نوشتیم ادامه تعطیلی مسابقات اثرسوتی بر کار بازیکنان و باشگاهها دارد و زندگی خیلی از دست اندرکاران فوتبال را مختل ساخته است. در شرایط فعلی اکثر باشگاهها بناچار دست روی دست گذاشته و فعالیتی ندارند ضمن اینکه از انجام اغلب تعهدات خود در مقابل بازیکنان نیز عاجز هستند. فوتبالیست‌ها هم دلزده و بلا تکلیف کم کم از شرکت در تمرینات خود داری می‌ورزند و به جرت میتوان گفت که در حال حاضر هیچ فوتبالیستی آمادگی کامل برای حضور در مسابقه را ندارد و حالا که بازیهای آسیایی نیز نزدیک است مقام قهرمانی ایران در آسیا سخت به خطر افتاده و نمیتوان به حفظ آن مطمئن بود.



## نامدار و پست تازه

شنیدیم که جعفر نامدار داور بین‌المللی فوتبال و رئیس کمیته داوران فوتبال ایران نامرد پست ریاست کمیته دآوری کنفدراسیون فوتبال آسیا گردیده است.

این مقام فعلاً از آن یک داور بین‌المللی از کشور ماژری می‌باشد و اصولاً سالیانست که این مقام از آن ماژری‌ها می‌باشد بهرحال اگر نامدار در کسب این پست موفقیت یابد این موقعیتی برای فوتبال ایران می‌باشد و میتواند در آینده برای فوتبال ایران منافع زیادی بر داشته باشد و در مسابقاتی که ایران شرکت دارد از بروز برخی حق کسبی‌ها جلوگیری کند.

## «شهباز» برای سفر به هنگ کنگ مورد است



این روزها «بالکوم» مربی هلندی تیم فوتبال شهباز در تلاش است تا تیم شهباز را برای انجام سه دیدار دوستانه به هنگ کنگ ببرد و گویا مقدمات انجام این کار نیز فراهم گردیده است اما آنچه باعث تردید و دودلی مسئولان باشگاه شهباز گردیده وضع نامعلوم مسابقات فوتبال جام تخت جمشید است چون در شرایط فعلی هیچکس بدرستی نمیداند که آیا مسابقات جام تخت جمشید از سرگرفته میشود یا تعطیلی همچنان ادامه می‌یابد ولی اگر وضع تثبیت شود و تعطیل مسابقات تا زمان معینی قطعی گردد شهباز بها چندان‌ها را می‌بندند و راهی هنگ کنگ میشوند به این شکل میتوان گفت که فعلاً تنها شهبازی‌ها هستند که تعطیل مسابقات موجب دلخوریشان نمیکرد.

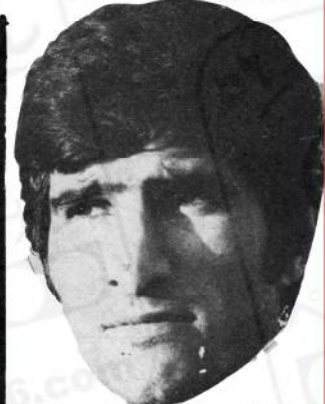


# ن فوتبال استعفاد داد

مسابقات جام تخت جمشید برگزار می شود. مسابقات نوجوانان و جوانان در سطحی گسترده، موفقیت فوتبال ایران در پهنه آسیا و مطرح شدن در جهان، همه و همه در زمان فعالیت دیده بان در فدراسیون فوتبال صورت گرفت و بهمین علت است که بر فعالیت دیده بان نیز نظیر انابای ارج منبهم میگوئیم دیده بان روسفید از فوتبال ایران جدا شد. گرچه استعفای انابای و دیده بان نقطه پایانی در کارنامه فدراسیون قلی فوتبال می باشد لیکن این کارنامه هرگز بدست فراموشی سپرده نشود و زحمات این دو و دیگر یاران آنها در فدراسیون فوتبال بیاد خواهد ماند اکنون انده بازیکنان و باشگاهها از پایان کار این فدراسیون گواهی فعالیتهای مثبت این گروه است و باشد که در آینده فدراسیونهای بعدی این روال را ادامه دهند و زحماتی را که فدراسیون فوتبال برای گسترش و پیشرفت فوتبال متحمل شده به نتیجه برسانند.

بناب استعفای کامبیز انابای از سمت ریاست فدراسیون فوتبال کشور، هفته گذشته هوشنگ دیده بان دبیر فدراسیون فوتبال و تنی چند از کارکنان این فدراسیون نیز از کار خود استعفا دادند و بدین شکل زخمی تازه بر پیکر فدراسیون فوتبال وارد شد بخصوص چنانی هوشنگ دیده بان از فدراسیون فوتبال برای همه فوتبال دوستان زخمه انهایی که شاهد فعالیتهای این مرد پرکار ورزش ما بودند تاسف انگیز بود. دیده بان از حدود هفت سال قبل کار خود را در فدراسیون فوتبال ایران شروع کرد و طی این مدت تلاشی مداوم برای اعتلای این ورزش از خود نشان داد که علیرغم مشکلات فراوانی که در ابتدای راه وجود داشت دیده بان در کنار انابای موفق شد به فوتبال ایران سروسامانی بدهد تا فوتبال ایران زندگی دوباره ای بیابد ترتیب

گازرانی کاملاً مجرد است!



حسین گازرانی مدافع سرشناس تیم فوتبال پاس بزر مدتها قبل همه جا کنار یک دختر زیبارو دیده می شد و این مسئله تاحدی اوج گرفته بود که همه تصور میکردند گازرانی ازدواج کرده ولی شکلی این مسئله را پنهان میکند. در این میان حتی دوستان نزدیک گازرانی هم، او را بچشم یک آدم متاهل نگاه میکردند ولی ناگهان گازرانی پاتنهیک آپارتمان تک اتاقه و مجردی عملاً این مسئله را تکذیب کرد و ضمن اینکه حالا همه جا ظاهر میشود خودنیز میگوید من کاملاً مجرد هستم

## نورانی بوتیک دار شد!

ناصر نورانی بازیکن سرشناس تیم فوتبال هما با افتتاح یک بوتیک در بازار صفویه به جمع بوتیک داران پیوست و در این کسادی بازار فوتبال، خود را سرگرم نمود. نورانی که یکی از گلزن های بنام فوتبال ایران می باشد از چندی قبل حضور خود را در تمرینات تیم هما کاهش داد و بعد از تعطیل بازیها کم کم در تمرینات ناپدید گردید در حالیکه نوبستان از این موضوع متعجب بودند و نمیدانستند سرگرمی تازه نورانی چیست ولی سرانجام روشن شد که نورانی هم وارد کسب و کار شده و به کار بوتیک داری پرداخته است حالا باید دید در کار تازه نورانی چگونه ظاهر میشود و آیا نظیر بدان فوتبال در عرصه تجارت هم موفق است یا

## \* حرف هفته

### کشتی را گرامی داریم

گیران ما از مکزیک بازگشتند دستهایشان پر و سرشان بالا بود لیکن از آن مراسم خوب و قشنگ و از آن قدرانی صمیمانه و پر صفای مردم خیری نبود و جا دارد که اکنون برای ایران این مسئله و گرامی شمردن کشتی، به گرامی از مسابقات این دوره استقبال کنیم و نشان دهیم که هنوز این ورزش سنتی در قلب ما جای دارد. واضح است که کشتی گیران ما نیز به چنین دلگرمی احتیاج دارند تا همچنان که در مکزیک ظاهر شدند در عرصه این مسابقات نیز با غیرت و تعصب مبارزه نمایند بخصوص که باید در نظر داشت موفقیت در این مسابقات سببی برای تحکیم روحیه کشتی گیران جوان ما بشمار می رود تا در بازیهای آسیایی با روحیه بهتر و اشتیاق بیشتر به پیروزی ظاهر شوند. پس کشتی و کشتی گیران را گرامی داریم بر مسابقات کشتی جام آریامهر که از پس فردا آغاز میشود ارج نهم و نشان دهیم که همیشه قدر ورزشکاران خوب را می دانیم.

پس فردا مسابقات کشتی جام آریامهر در تهران آغاز میگردد ایران در شرایطی به این مسابقات قدم میگذارد که بنازگی از مکزیک بازگشته و عنوان سوم جهان را به ارمغان آورده است و از سوی دیگر بزودی راهی بازیهای آسیایی خواهد شد بدین ترتیب جام آریامهر گذرگاهی است برای بازشناسی کشتی گیران خودی تا آنها را محک بزینم و بدانیم برای بازیهای آسیایی چه درجته داریم که این خود عاملی برای اهمیت بخشیدن به مسابقات جام آریامهر و دلیلی برای گرامی داشتن و استقبال از این مسابقات است. اما برای گرامی شمردن مسابقات این دوره باید بر عامل دیگری نیز تکیه کرد و آن افتخار آفرینی کشتی گیران مادر مکزیک می باشد که بعد از سالها سنتی و فترت در کشتی ما بدست آمد اما خلاف آنچه انتظار میرفت! با استقبال گرمی روبرو نشد. اینبار وقتی کشتی

## ملاقات کشتی گیران تیم ملی با نخست وزیر و وزیر مشاور



اقدامات اساسی انجام گیرد. در این روز همچنین کشتی گیران با آقای منوچهر ازمون وزیر مشاور دمامر اجرائی (با علامت \* مشخص شده است) ملاقات کردند که در عکس کشتی گیران و مربیان آنها همراه با محمد خادم رئیس فدراسیون کشتی ایران در کنار منوچهر ازمون دیده میشوند

هفته گذشته اعضای تیم ملی کشتی ایران که در مکزیک درخشیدند و عنوان سوم جهان را بدست آوردند با آقای جعفر شریف امامی، نخست وزیر ملاقات کردند. در این ملاقات، نخست وزیر قول داد که در مورد تمام نیازهای کشتی گیران



## دبیر جدید فدراسیون شمشیر بازی

چندی قبل تیمسار سرتیپ هوشمند الماسی رئیس فدراسیون شمشیر بازی ایران و آسیا، مهدی مکرری را بعنوان دبیر جدید فدراسیون شمشیر بازی انتخاب و معرفی نمود. مهدی مکرری یکی از چهره های آشنای ورزش ما می باشد که علاوه بر سالها همکاری با فدراسیون شمشیر بازی، در رشته های دیگر ورزشی نیز فعالیت دارد. مکرری ضمن اینکه دارای «بی» بین المللی هندبال می باشد داور بین المللی بسکتبال نیز هست که در جریان مسابقات بسکتبال قهرمانی ارتشهای جهان در سوریه، قضاوت های قاطع و تحسین همگان را برانگیخت. در حال امیدواریم که مکرری در پست جدید هم موفق باشد.

## بازیکنان تیم فوتبال جوانان ایران برای اعتراض به حذف تیم دست به اعتصاب غذا زدند!

بارها برای ورزشکاران ماموجب دردرس شده است و حتی در کویت هم مشکلاتی برای تیم فوتبال ایران ایجاد کرد لیکن در آنجا انابای رئیس وقت فدراسیون فوتبال و کنفدراسیون فوتبال آسیا حضور داشت و موفق شد غائله را ختم کند اما در بنگلادش تیم ایران از این امتیاز محروم بود و نتوانست حرف خود را به کرسی بشناند پهر شکل حذف تیم ایران که برای همه فوتبال دوستان تاسف انگیز بود در بین بازیکنان تیم جوانان ایران ناراحتی بیشتری ایجاد کرد و اشک بازیکنان را آورد حتی بازیکنان تیم ایران بخاطر این مسئله و از شدت ناراحتی، از صرف شام چشم پوشی کردند و بقولی دست به اعتصاب غذا زدند!

اعتراض کویت از ادامه بازیها محروم شد. تیم کویت در اعتراض خود، سه سله سن بیش از حد مقرر بعضی بازیکنان ایران را ذکر کرده بود که سرپرستان تیم ایران برای رد این اعتراض پاسپورت گروهی تیم را ارائه دادند اما این پاسپورت گروهی سند معتبری نبود و مسئولان برگزاری مسابقات آنرا نپذیرفتند و در نتیجه تیم ایران را از ادامه مسابقه ها منع کردند. لازم به تذکر است که پاسپورت گروهی که بمنظور صرفه جوئی و خرج کمتر تهیه می شود تاکنون

تیم جوانان ایران که اسامی برخلاف سالهایی قبل بدون جاوارجنجال و بی سروصدار وانه پیکار جوانان آسیا گردید در مرحله مقدماتی چهره موفقی ارائه کرد و بدنبال کرد جنوبی راهی مرحله بعد گردید که در این مرحله نیز جوانان کویت را بایک گل شکست داد و در شرایطی که میبایست برای رسیدن به فینال با عراق مبارزه کند سست



## جواب راهی برای خروج



## آرملشان ..

کشور جستجو میکنند و پس از پیگیری های بسیار، متوجه میشوند که سردار قلعه‌ای در زندان کرمانشاه بسر میبرد و جرمش هم سرقت است.

حالا این ماجراها چقدر طول میکشد؟ چقدر نامه ردوبدل میشود؟ چقدر پرونده ها و مدارک و اسناد زیرورو میشود تا سردار قلعه‌ای در زندان کرمانشاه پیدا میشود؟ خدا میداند. ماموران بسر وقت سردار میروند و او را تحت بازجویی قرار میدهند. سردار ابتداء قتل منکر

اسمعیل حبیبی پور میشود اما وقتی با مدرک غیر قابل انکار ماموران (اثر انگشت) روبرو میگردد لب به اعتراف میکشاید و حقایق را فاش میکند که موی براندام اُمی میکند. او میگوید:

- ما چهار نفر بودیم: خودم (سردار قلعه‌ای) - بهرام قلعه‌ای - ابراهیم حیدری فرد و سرپرست و رهبر گروه با اسم مظفر مرادی. همگی سوابقی در شرارت و سرقت داشتیم ولی مظفر، بیش از همه ما سابقه داشت. هرچراغ نفر قوی و بزین بهادر بودیم. در تابستان سال گذشته که بهم برخوردیم و گروه مرگ تشکیل دادیم، هدف ما این بود که رانندگان وسایل نقلیه را بیهانه‌ای به بیابان بکشیم و آنها را بکشیم و محتویات جیب و اتومبیلشان را بسرقت ببریم. مرکز کارخودمان را میدان شهیدان قرار دادیم و از آنجا اولین «شکار» خودمان را پیدا کردیم. اسمعیل حبیبی پور...»

سردار قلعه‌ای اعتراف کرد که تاکنون چندین نفر را بقتل رسانده و اتومبیلهای آنها را بسرقت برده‌اند و با همان اتومبیلها به سرقت قالی رفته و مقادیر قابل توجهی قالی زدیده و فروخته‌اند.

با نشانهایی که سردار داد ماموران تحقیق، تکلیف چند پرونده قتل را که انگیزه و چگونگی و همچنین قاتل یا قاتلین آنها روشن نبود، مشخص کردند و در پی اعترافات سردار، دو همدست دیگر او را هم بدام انداختند ولی هنوز موفق به دستگیری مظفر مرادی رهبر باند آرمگشان جاده‌ها نشده‌اند.

بموجب اعترافات تکان دهنده سردار، این باند مخوف آرمگش، در چندین شهر، پرونده های سرقت و آدمکشی دارد از جمله تاکستان، قزوین، کرمانشاه، سنندج، تهران و چند شهر دیگر. در پی این اعترافات سردار، پرونده‌ها و سوابق همی پیداسرای تهران فرستاده شد و رسیدگی بان به آقای رضائی بازپرس شعبه ۱۲

# فقط تنها کافیسست هفت بار با شامپو سولفورین

موهای خود را بشوئید و معجزه شامپوی سولفورین را ببینید میلیونها نفر در سراسر جهان به شامپوی ضد شوره سولفورین اطمینان پیدا کرده‌اند

شامپو سولفورین شامپوی ضد شوره سراز در آلمان



## من قربانی ..

نمیگیرند، ماهم قباله میگذاریم ترا بیرو میاوریم، در ضمن حسین وعلیرضارا بازداشت کرده‌اند. میگویم: تو آنها را در زندان ندیده‌ای؟ میگوید: نه

میگویم: حالا چه تصمیمی داری؟ میگوید: اگر بالای دارم بروم میگویم کسی رانگشته‌ام

در زمان بیهوشی هرکار خواسته‌ام کرده‌اند و حالا دارند بگردن من بدبخت میاندازند.

من نمیدانم او تا چه حد درست میگه این را ایسده و قضات روشن بین، روشن خواهند کرد ولی آیا بنظر شما این ماجراها بگردن کیست؟

ایا خود او تقصیر ندارد؟

بنظر من بزرگترین اشتباه او بازگشتن بسوی موجوداتی این چنین است و من نتوانستم بفهمم چرا بعد از این همه ماجرا او باز فریب خورده و بدنبال آنها رفته، در بزمنشان شرکت کرده است

شاید تنها دلیلش سادگی بیش از حد خوداوست که حتی در گفتارش نیز بشخص میخورد.

در این موقع خواهرم و حسین بمیان حرف آنها دویدند و گفتند نه بابا نمرده زخمی است...

گفتم: ماجرا چیست؟ چرا بمن نمیگوئید؟ گفتند، طوری نشده، بسر عباس شیشه خورده، هر چه من میگویم تو هم همان را بگو من خودم درست میکنم.

گفتم: اخر من باید بدانم چه شده؟! گفت: چیزی نیست. همانطور که گفتم هر چه من میگویم تو قبول کن.

در این موقع باز پرس مرا خواست و در مورد قتل از من بازجویی کردم من عین حقیقت را باو گفتم ولی دو ماه تمام با قرار ممنوع العلاقات زندانی بودم تا قرار شکت و خواهرم بامهری (زنی که بمن زندگی میکند) پدیدن آمدند و گفتند یک وکیل برای تو گرفته‌ایم بیست و پنج هزار

درمان هم داده‌ایم تو قتل را قبول کن و بگو من غیرتی شدم و اینکار را کردم چون جریان ناموسی است بتو سخت

آدمگشان جاده‌ها چند جنایت مرتکب شده‌اند و چه پرونده هائی دارند؟ در شماره های آینده مجله بااطلاع خوانندگان عزیز میرسد.

ضمنا با توجه به کثرت جنایات، چون احتمال دارد خانواده های دیگری هم بوسیله این گروه مرگ داغدار شده باشند که در اعترافاتشان منعکس نشده است مجله جوانان از این خانواده‌ها خواهش میکند در صورتیکه اطلاعاتشان به روشن شدن هرچه بیشتر پرونده کمک میکند با سرویس حوادث فوق العاده مجله جوانان تماس بگیرند تا حرفهای آنها را هم در مجله منعکس کنیم.

یاد آوری میکنیم که افراد این باند، در جنایات مکرر و متعدد خود سوابقی که در پاسگاههای ژاندارمری و سایر مراجع انتظامی و قضائی دارند، هر باز خود را بیک نام معرفی کرده‌اند و مخصوصا مظفر مرادی رهبر باند، اسامی متعددی دارد و با چهره های مختلفی در زمانها و نقاط گوناگون ظاهر شده است. «نانام»

محول گردید.

\* بازپرس از مردم استمداد می کند

آقای رضائی بازپرس شعبه ۱۲ دادسرای تهران در گفتگویی با خبرنگاران ما اظهار داشت:

من از طریق مجله جوانان از مردم خواهش میکنم هرچا مظفر مرادی را دیدند بماموران انتظامی و قضائی و یا بدفتر مجله جوانان (تلفن شماره ۳۲۸۳۴۰) اطلاع بدهند چون این مرد، منتهم به جنایات متعددی است و چه بسا که هم اکنون هم باند دیگری تشکیل داده و به ارتکاب جنایت مشغول است. ضمنا به ماموران گارد مرزی و فرودگاهها و ادارات بندر در سراسر کشور اعلام شده است که مظفر مرادی منتهم فراری است

و هرچا او را دیدند از خروجش از کشور جلوگیری نمایند و او را بماموران انتظامی تحویل دهند.

\* اعترافات تکان دهنده.

اما اعترافات سردار قلعه‌ای چیست؟ خانواده های مقتولین که خبرنگاران ما سراغ آنها رفته‌اند چه میگویند؟ گروه



# فال عشق و زندگی

**عشق:** فروردین ماه از نظر عشقی و احساسی به پرورش و شوری نیست، روابط شما و او در حد تعارف و عادی پیش میرود. بعضی مسائل مادی مالی در امور احساسی و عشقی شما اثر خاصی خواهد داشت و عشق شما منوط به وضع مالی و پای شما خواهد بود.

**زندگی:** در آبان ماه شما بسیار فعال و گنگاو و محتاط خواهید بود بخصوص در مسائل مربوط به هوس، محبوب، مسائل بیمه‌ای، مالیاتی کلیه مسائل مربوط به مالکیت و زندگی خود باید بسیار محتاط، کنجگاو و دقیق باشید، نباید فریب ظاهر را بخورید، گول بعضی دوستان ظاهر فریب را نخورید، و پیشنهادهای جدید را با احتیاط مورد بررسی قرار دهید. روی پای خود بایستید و روی وعده و وعید این و آن عمل نکنید. روی و پخته باید بگوئید که اگر روی پای خود بایستید، سود بیشتری برید.

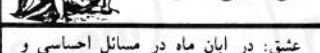
## متولدین اردیبهشت



**عشق:** در مسائل احساسی و عشقی باید محتاط باشید ممکنست شما یا محبوب شما چندان به ایندنه امیدواری نداشته باشید، افرادی در گوش شما زمزمه هائی می کنند که باعث ناراحتی میشوند.

**زندگی:** بهترین مسئله زندگی شما تا اواسط آبان ماه مسائل خانوادگی و احساسی است، در روابط با خانواده باید بسیار دقیق عمل کنید البته پس از نیمه اول آبان حساسیت زیاد از بین خواهد رفت، در نیمه اول آبان ممکنست شما متولدین اردیبهشت با بعضی مخالفت ها در محیط تحصیل یا کار روبرو شوید، عده‌ای از سر حسادت یا رقابت مشکلاتی برایتان فراهم کنند، چندان به قول و وعده این و آن اعتماد نکنید، درست در لحظه‌ای که انتظار کمک دارید آنها به شما پشت می کنند در مسائل مربوط به ازدواج یا نامزدی بسیار دقیق و با احتیاط باشید.

## متولدین خرداد



**عشق:** در آبان ماه در مسائل احساسی و عشقی مشکلات مهمی در پیش ندارید، در روابط شما و محبوبتان اگر شما وفاداری نشان دهید او هم به شما توجه لازم را خواهد کرد، همه چیز بستگی به میزان وفاداری شما دارد.

**زندگی:** آبان ماه برای شما ماه کار و تلاش است، سنگینی بار کارها عموماً بر دوش شما خواهد بود، حتی مدیران ناچار مقداری از کارهای کارمندان را خود بر دوش خواهند کشید، کارمندان بیشتر از ماههای گذشته سنگینی کار را حس خواهند کرد، محصلین بار امتحانات و بار درس‌ها را بر دوش حس خواهند نمود، در نیمه اول آبان ماه بخصوص با شدیداً مراقب باشید، چون محیط ممکنست علیه شما تحریک شود، باید در برخورد با هر مشکلی، چه تحصیل چه حرفه‌ای، صبور باشید و از جا در نروید در این ماه اطلاعات و معلومات تازه و جالبی بشما ارائه خواهد شد.

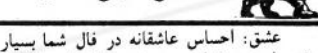
## متولدین تیر



**عشق:** متولدین تیر ماه در ماه آبان احساس عاشقانه بسیار هیجان انگیزی خواهند داشت عشق و احساس دوجزه جدانشدنی قلوب متولدین تیر ماه خواهد بود.

**زندگی:** در آبان ماه تمام توجه متولدین تیر ماه متوجه انجام کارها خواهد شد، شوق کار کردن و بدست آوردن پیروزی و برانگیختن توجه اطرافیان نسبت به خود در متولدین تیر ماه فزونی خواهد گرفت، فرصت هائی برای محصلین پیدا خواهد شد، تا توجه عمومی بخصوص خانواده خود را برانگیزند، بخصوص در امور هنری بسیار هیجان انگیز خواهند بود، والدین متولد تیرماه از جانب فرزندان نگرانی ندارند و فرزندان برای آنها خبرهای خوشی خواهند داشت مسائل درجه دوم زندگی و سرگرمیها برای عده‌ای از متولدین تیر ماه مایه درآمد بیشتر خواهد شد.

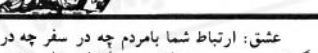
## متولدین امرداد



**عشق:** احساس عاشقانه در فال شما بسیار قوی است می‌خواهید محبت و علاقه خود را به او ثابت کنید اما بیشتر مایل هستید او شما ابراز علاقه کند، تا اینکه شما پیشقدم شوید، ستارگان شما توصیه می کنند دست از خودخواهی در این مورد بکشید.

**زندگی:** روابط با فامیل و خانواده مهمترین رکن زندگی شما در آبان ماه خواهد بود، روابط شما در عین حال که خوبست بسیار حساس هم هست و یک اشتباه ممکنست مشکلاتی در محیط فامیل و خانه برای شما فراهم کند، این اشتباه حتی ممکنست سبب شکستن عهد و میثاق خانوادگی شود، بنا بر این باید بسیار محتاط عمل کنید در بعضی موارد بعثت توقع زیاد ممکنست دوستان یکرنگ خود را بیازارید، مراقب باشید، دوشنبه شما آرام، سه شنبه مشکل، چهارشنبه خوب پنجشنبه آرام، جمعه متونع، شنبه متونع دارید.

## متولدین شهریور



**عشق:** ارتباط شما با مردم چه در سفر چه در گردش و چه در میهمانی سبب آشنائی ها و عشق و احساس تازه خواهد شد، بشرط اینکه از انتقادات مداوم دست بردارید و با روشی خوش در اجتماعات ظاهر شوید.

**زندگی:** در آبان ماه شما دانش و آگاهیهای خود را بشکل جالبی با تلاش بیشتر بالا می برید و همین کسب اطلاعات تازه چه در تحصیل و چه در امور حرفه‌ای باعث پیشرفت خواهد شد از تلقن، نامه و تلگرام در این ماه بیشتر از همیشه استفاده می کنید و این وسایل در زندگی شما نقش هائی جالبی دارند کارهای روزانه که بنظر معمولی پانها نگاه میکردید در آبان ماه نقش مهمی در زندگیتان دارند اشخاصی که در امور تجاری کار می کنند سفر کوتاه با اهمیت خواهند داشت دوشنبه شما آرام، سه شنبه ناآرام چهارشنبه خوب، پنجشنبه آرام، جمعه و شنبه متونعی و یکشنبه خوبی دارید.

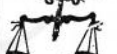
صاحب امتیاز: جعفر صاعدی

\* سردبیر مجله جوانان: ر. اعتمادی

معاون فنی و میزبانپاژ: محمد حسین محبوبی

عکاسها: مصطفی کاویانی، یونس علیشیری

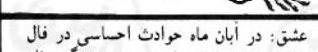
## متولدین مهر



**عشق:** حوادث عاشقانه‌ای که دارید حفظ کنید و بیجهت به استقبال حوادث تازه نروید چون شما را ناراحت خواهد کرد در امور احساسی بسیار دقیق باشید نگذارید دیگران بشما مسئله‌ای را تلقین کنند و راز دلتان را با دیگران در میان نگذارید.

**زندگی:** آبان ماه از نظر امور مالی در زندگی شما نقش موثری دارد، ضمن اینکه همین مسئله اگر با دقت پیگیری کنید باعث افزایش در آمد شما خواهد شد حوادث ناشناخته بخصوص در نیمه اول آبان در سر راه شما کمین کرده‌اند و کوچکترین سهل انگاری سبب ناراحتی شما خواهد شد. فقط روی پی خود بایستید تا پیشرفت کنید، انتظار کمک نداشته باشید، از خرید چیزهای تازه مخصوصاً معاملات بزرگ خودداری کنید که بسود شما تمام میشود، دوشنبه آرام، سه شنبه ناآرام، چهارشنبه خوب خواهد داشت.

## متولدین آبان



**عشق:** در آبان ماه حوادث احساسی در فال شما زیاد دیده می شود بخصوص در زندگی زنان متولد آبان ماه که از زندگی فعلی احساسی خود راضی نیستند تلاشهایی برای تغییر دیده می شود. **زندگی:** شما متولدین آبان در این ماه بسیار گرفتار و پر مشغله هستید و می‌خواهید تمام نقشه های شخصی خود را با دقت اجرا کنید تلاش و تصمیم شما نسبت به ماههای دیگر در انجام هر کاری بسیار مستحکمتر است، اما باید مراقب انرژی خود باشید و آن را هدر ندهید، روی برنامه کار کنید، بعضی اوقات بسیار عصبی می شوید، و کنترل اعصاب خود را بخصوص در برابر دوستان از دست میدهید که باید جلو این حالت را بگیرید، بخصوص در مواجهه با اشخاص مهم باید از روی سیاست عمل کنید نه خشونت. **دوشنبه آرام، سه شنبه متونع چهارشنبه خوب پنجشنبه آرام** دارید.

## متولدین آذر



**عشق:** روابط احساسی شما در سطح نخواهد بود، بلکه علاقه و احساس شما در قلبتان مخفی نگه میدارید اما باید مراقبت باشید که عمیقاً خود را درگیر نکنید.

**زندگی:** خوشبختانه در آبان ماه وضعی بسیار آرام دارید ماه را با سادگی و بدون حالت بحرانی خواهید گذراند، فعالیت های شما چه در تحصیل و چه در کار عادی و معمولی خواهد بود تلاشهایی در این ماه خواهید کرد تا به کارها و برنامه های عقب مانده سر و صورتی بدهید و در این زمینه و همچنین جلب توجه و حمایت اطرافیان و افراد بانفوذ موفق خواهید بود افکار و عادات قدیمی را براحی کنار می گذارید در حالیکه افکار جدید در ذهن شما پدید می آید، این ماه برای تجار مخصوص ماه خوبی است، دوشنبه شما آرام، سه شنبه ناآرام، چهارشنبه خوب، پنجشنبه آرام، جمعه خوبی خواهد داشت.

نشانی: تهران خیابان خیام ساختمان

اطلاعات مجله جوانان

جواب «ایرانچاپ» تلفن ۳۲۸۱

تلفنهای هیئت تحریریه: ۳۲۸۳۰۱  
۳۲۱۲۰۵  
هایی یا کس: ۳۲۸۲۰۳

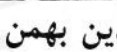
از این دوشنبه تا دوشنبه هفته آینده

## متولدین دی



**عشق:** از نظر احساسی رویهمرفته ماه بی احساسی خواهید داشت، بیشتر اوقات توجه به او برایتان شادی و رضایت قلبی می آورد، در بسیاری موارد اگر حوسدان سنگ اندازی کنند موفق نخواهند شد. که روابط شما را بهم بزنند. **زندگی:** آبان ماه برای شما ماه دوستی است، دوست و دوستان در زندگی شما نقش مهمتری دارند فرصت های جالبی برای بودن با دوستان و پیدا کردن دوستان جدید پیدا خواهید کرد. از طرفی در اجتماع بسیار مشغول خواهید بود و مسئولیت های بیشتری بعهده می گیرید، خوشبختانه در جلب توجه افراد مهم و با نفوذ زندگی خود هم موفق خواهید بود، آنها که در کسب و کار هستند از سوی دوستان طوری حمایت می شوند که درآمدشان هم بالا برود اما در حال باید مواظب وضع مالی خود باشید.

## متولدین بهمن



**عشق:** در آبان ماه عشق و احساس شما جنبه عادی خواهد داشت چون درگیرها و کارهای اجتماعی نقش مهمتری در زندگی شما ایفا خواهد کرد. **زندگی:** آبان ماه برای متولدین بهمن بسیار پر مشغله است و متولدین بهمن با اراده محکمتری به استقبال حوادث میروند و بارکارهای سنگین را بدوش می کشند، خوشبختانه اشخاص با نفوذ در زندگی تان از شما در کارها و برنامه های شخصی با کسب و کار حمایت لازم را خواهند کرد، متولدین بهمن باید خود را برای حوادث ناگهانی آماده کنند که ممکنست بسیار آرام شروع شود و تغییرات عمیقی در زندگیتان بدهد البته از جنبه خوب آن، یکی از کارهای شما باید مراقبت و مواظبت و دقت باشند، در هر کاری مراقبت خود را بجداعلی برسانید و کارها را پشت گوش نیاندازید.

## متولدین اسفند



**عشق:** احساس در زندگی متولدین اسفند ماه در تمام آبان ماه اهمیت خاصی دارد، اما این احساس متعدد نیست و شما تمام توجه خود را فقط روی او می گذارید و سعی می کنید صداقت خود را به او منتقل نمایند. **زندگی:** آبان ماه برای شما متولدین اسفند یک ماه بسیار فعال زنده و پر مشغله خواهد بود و ضمناً بسیار مجرب هستید تا تمام برنامه های مورد نظر تان اجرا شود، گاهی می خواهید مشاغل تازه‌ای پیدا کنید یا رشته خود را عوض نمایند که البته در این قسمت صرفنظر کنید چون بصلاح شما نیست، در هر برنامه‌ای مخصوصاً در انجام کارها دقت کنید چون ممکنست اختراع شود، و پیشرفت شما متوقف شود مخصوصاً به تجار و اهل کسب و کار این موضوع را گوشزد می کنیم، دوشنبه شما آرام، سه شنبه ناآرام، چهارشنبه و پنجشنبه خوب، جمعه و شنبه متونع، یکشنبه خوب است.

روی جلد نسرين



بنیانگذار موسسه اطلاعات:

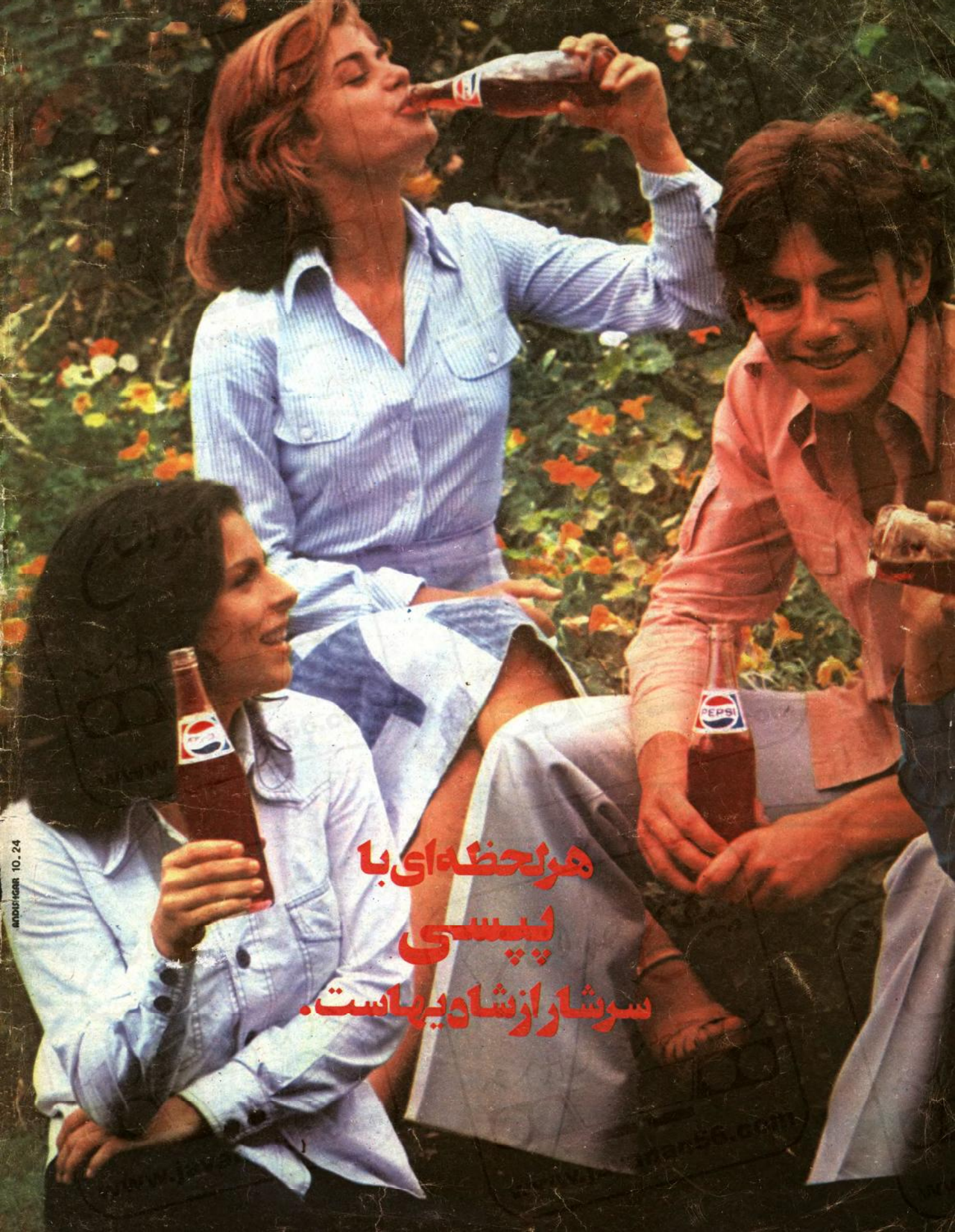
عباس مسعودی



از گروه انتشارات اطلاعات

تلفن مستقیم ۳۱۱۲۰۵





هر لحظه‌ای با  
پپسی  
سوشار از شارپ‌هاست.

انوشهر 10.24